

حکیم شایسته

تألیف

دکتر ویدیم فلور

ترجمه

دکتر ابوالقاسم حسینی



حکومت نادرشاه

(به روایت منابع هلندی)

۹۲۰۲۶

تالیف

دکتر ویلم فلور



ترجمة

دکتر ابوالقاسم سری

تخت جم قبله شاهان جهان بود، ولی
نیست معلوم دراین خاله کسی آمد و رفت
ابراهیم سری

پیشکش گزارش کتاب
به روان پدرم سید ابراهیم سری آزادمرد سخنور عارف
ارجگزار سرفرازان تاریخ ایران بزرگ: آتالکه در هنگامه‌های
ذلت قد برافراشتند

۲۲



- ☐ نام اثر : حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)
- ☐ مؤلف : دکتر ویلم فلور
- ☐ مترجم : دکتر ابوالقاسم سری
- ☐ نوبت چاپ : چاپ اول، ۱۳۶۸
- ☐ تیراژ : ۵۵۰۰ نسخه
- ☐ چاپ و صحافی : شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه ۱۷ شهرپور)
- ☐ ناشر : انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه تلفن ۶۶۱۰۰۷

۱۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۵	یادداشت مترجم
۱۳	دولت نادرشاه به روایت منابع هلندی
۹۵	مناسبات ایران با روسیه
۹۹	وضع کرمان در (۱۷۴۰ - ۱۷۳۰)
۱۲۱	وضع ناحیه خلیج فارس در زمان حکومت نادرشاه

فهرست‌ها

۲۳۱	فهرست نام کسان
۲۴۰	فهرست جای‌ها
۲۴۷	فهرست نژادها، سلسله‌ها، فرقه‌ها، شرکت هند خاوری هلند (واک)
۲۵۰	فهرست منصب‌ها و مقام‌ها، پیشه‌ها
۲۵۳	فهرست اصطلاح‌های مربوط به دیوان و دیوانیان
۲۵۶	فهرست پول و اصطلاح‌های مربوط به آن
۲۵۸	فهرست کشتی‌ها و اصطلاح‌های دریایی

یادداشت مترجم

یکی از شخصیت‌های شگرف تاریخ خاورزمین - یا حتی جهان - در سده‌های اخیر نادرقلی (طهماسبقلی - نادرشاه) پسر امامقلی - بیک پوستین‌دوز خراسانی است که از میان مردمان فرودست خطه خراسان قد برافراشت. شناخت دقیق زندگانی شگفت، روحیه‌ها، حال‌ها و اندیشه‌هایش و ترسیم چهره‌ای - نزدیک به حقیقت - از او نیازمند پژوهش و مطالعه‌ای ژرف و همه‌جانبه است. به‌ترست در اینجا چند نکته پراکنده درباره او - بیشتر به یاری برداشتی که از خواندن این کتاب به حاصل آمده است - یادآوری شود که گفته‌اند: هر کسی از ظن خود شد یار من...

نادر بی‌گمان در طول تاریخ پرفراز و نشیب ایران‌زمین یکی از مردانی است که وجودش برای حفظ استقلال کشور و نیز اعاده حیثیت و شرف و آبروی ملت ایران سخت ضرور و بهنگام؛ و به منزله موهبت و نجات‌دهنده‌ای بوده است، در زمانی سخت تاریک که ایران در شرف اضمحلال قطعی^۱ بوده و بخش‌های مهمی از این

۱- «مرز و بوم ایران از دشمن‌رهایی یافت. از آنوقت تا حال خاک ایران از سمت شمال و مشرق و جنوب شرقی رو به نقصان نهاده است، لکن ایران با سرحدات کنونی هم باقی نمی‌ماند اگر نادرشاهی نمی‌بود.» و. مینورسکی «تاریخچه نادرشاه» ترجمه رشید یاسمی چاپ کتابهای سیمرغ ص ۱۱۷ برخی از صاحب‌نظران را عقیده جز این است. ر.ک باستانی پاریزی «سنگت هفت‌قلم»، ص ۴۹۴.

سرزمین ارجمند یا عضوهای مام میهن گفتمی از پیکر آن جدا شده و به فساد گراییده: حکومت غاصب، چپاولگر و بی رحم، مردمان آسیب دیده، پراگنده و درمانده. و هر پاره از کشور در چنگال مهاجمی (ترك، روس و...) یا حرامی افتاده. آن کدام ایرانی میهن دوست و غیرتمند بوده است که در چنان زمان فلاکت باری که زادبومش - با این اوضاع - در چنگ دیو آشوب و ویرانی دست و پا میزده و هر لحظه احتمال به یغما رفتن هستی ایران، یا در واقع همه هستی او، می بوده سر راحت بر سر بالین گذارد و خاطری آسوده داشته باشد؟ براستی ایرانیان به جان آمده بودند: کشتارهای بی امان محمودیان و اشرفیان و حکومت و فرماندهی سفلگان^۲ و سفیهان با دزدی ها^۳، شرارت ها و قساوت های بی حد و حصرشان امن و امان و آرام و توان را از مردم ستمزده رنج دیده پریشان و بی سامان دور کرده بود. بیگانگان بی آرم در دست - درازی و تجاوز به این سرزمین بزرگ سخت گستاخانه پیش تاخته بودند و ولایت هایی را در جای های مختلف به تسخیر خود درآورده بودند «تو گفتمی کشتزار ایران را خشکسالی عظیم پدید آمده بود، و نادر همانند آبی خوشگوار که به این کشتزار تشنه برسد و آنرا از تباهی محتوم نجات دهد - همچون نوشداروی پیش از مرگ سهراب - نیک به هنگام رسید» و شگفت اینکه از همان آغاز کار خود می دانست که مردی است مردستان و کاری می تواند کرد کارستان. و چنین کرد. از پیغامی^۴ که در همان زمان برای شاه

۲- بگفتا که هر جای شهر و ده امت یکی سفله بر خلق فرمانده است «عبدالرحمان جامی»

۳- ژنرال تره زل فرانسوی که چندی بعد در زمان فتحعلی شاه به ایران می آمد می نویسد «در این نواحی غم انگیز (یزد - ایران) مردم وسایل معیشت خود را در مقابل عوارض طبیعت بهتر می توانند حفظ کنند تا از دستبرد کسانی که زمام حکومت این جماعت را بدست گرفته اند!»

«یادداشت های ژنرال تره زل در سفر به ایران» ترجمه عباس اقبال چاپ فرهنگسرا ص ۵۶ نیز ر.ک به همین کتاب ص ۶۳ و جز آن.

۴- متن پیام او را در برگ های نخست این کتاب می خوانید.

اسمی طهماسب دوم فرستاد این طنین بلند است که «مردی نو»^۵ به میدان آمده است تا پوزه آشوبگران داخلی و تجاوزگران خارجی را به خاک بمالد و با شتاب هرچه تمام تر سرهای بی مغز «الدنگ» ها را به سنگ بکوبد.^۶ و برآستی در راه تأمین استقلال ایران با دستهای توانای خود «پایه های حکومت های سلطنتی شرق را بسمه لرزه درآورد»^۷ این مرد «حیرت انگیز»^۸ که «مرهون عزم راسخ»^۹ خود بود در زمینه دفاع از سرزمین خود روحی فعال درکالبدانیمه جان جامعه آن روز ایران دمید.^{۱۰} و به روشنی نشان داد که در مالش تجاوزگران سستی و فتور و یأس را در ساجت او راهی نیست. او در گره زدن و رفو کردن تار و پود از هم گسیخته نسج میهن بزرگ خود لحظه ای کوتاهی نکرد. در سراسر دوران کوتاه فرمانروایی خود بر پشت کوه زین چون کوهی استوار نشسته بود، می اندیشید، فرمان می داد و در عین حال شمشیر می زد، و در همه هنگامه های نبرد پیشواز سپاهیان خود به پیشواز مرگ می رفت و بارها در گرد پیچ عفریت مرگ افتاد، و از آن هیچ هراسی نداشت. هنوز به تاج و تخت نرسیده پیمان هایی را که طهماسب دوم از سر ضعیف یا سهل انگاری با همسایگان تجاوزگر می بست، بی درنگ انگازنه انگار می ساخت و آشکارا به امضا کنندگان اعلام می کرد که این پیمان ها قانونی نیست و اعتبار ندارد. پس

۵- تمبیری است از روانشاد عارف قزوینی:

تجدید مهید دوره سلطان حسین گشت
يك مرد نو چو نادر افشارم آرزوست
۶- «به الدنگ هایی که از پی در می رسند بگوشتاب کنند که فلانی رفت» گفته نادر به آسیابان پیر عشقه، به نقل از محمد رضا خسروی «کلات نادری» چاپ آستان قدس ص ۱۳.

۷- «شوان الکس بارنز» «سفرنامه بارنز» ترجمه حسن سلطانی فر چاپ آستان قدس ص ۶۲.

۸- ادوارد برون «تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر» ترجمه رشید یاسمی ص ۱۱۶.

۹- فریتون آدمیت «اندیشه های طالبوف تبریزی» چاپ انتشارات دماوند ص ۱۹.

۱۰- رك به سخنانی که در هنگام محاصره شدن از سوی عبدالله پاشا سردار ترك با سواره نظام خود گفت در همین کتاب ص ۶۶.

از آغاز می‌دانست چه می‌کند و چه می‌خواهد. با وجود اینکه حکومت صفویان به سبب درازی بسیارش که از دو سده هم گذشته بود^{۱۱} نوعی جاودانگی در ذهن‌ها یافته بود. خلع طهماسب دوم از عنوان پادشاهی با توجه به واکنش سختی که احتمال می‌رفت از سوی مردم ابراز شود کاری جسورانه و بایسته بود و نیک به هنگام.

نادر را ناپلئون شرق لقب داده‌اند، اما نادر پیش از این جهانگشای فرنگی بود و بی‌گمان بیش از او و با توجه به امکان‌ها و وضع آشفته کشورش و مردم مصیبت‌زده و سرکوفته آن شاید این قیاسی ستوده نیست. این هر دو در طرح‌ریزی، دلاوری و جنگاوری سرآمد بوده‌اند. آیا بهتر نیست که ناپلئون را که از لحاظ زمانی هم سالها پس از نادر^{۱۲} پدید آمد «نادر غرب» نامید؟ تجاوز نادر به سرزمین شگرف هند و ساختن کله منارها^{۱۳} از مردم ایران وانیران و کشتارهای گروهی و وحشیانه‌اش در کارنامه او برگ‌های ننگینی گشود. خاطره کشتارها و سطوت و هیبت هراس‌انگیزش در دیار هند هنوز که هنوزست به گونه خاطره‌ای شوم و زشت زنده است^{۱۴}. و اینجاست که با تأسف باید گفت شباهتی به هیتلر بعدی پیدا می‌کند. با این تفاوت بزرگ که جهانگشای نازی در مکمنی امن نشسته بود، می‌اندیشید، طرح جنگی می‌ریخت و فرمان می‌داد تا دیگران اجرا کنند و جهانگشای نادری (خراسانی) برکوه زین نشسته بود می‌اندیشید و طرح جنگی می‌ریخت و خود اجرا می‌کرد. در میان چکاچاک شمشیرها و برق

۱۱- رك به محمدعلی حزين «تاريخ حزين» بخش آخر.

۱۲- بوم آئروز در این میكه از دردكشان

كه نه از تارك نشان بود و نه از تارك نشان

«عبدالرحمان جامی»

ممکن است برخی بگویند: چه علی‌خواجه و چه خواجه‌علی!

۱۳- و. مینورسکی، همان، ص ۱۱۱.

۱۴- «آیا می‌دانی در تظاهرات هندی‌ها در هند وقتی به اوج عصیانیت می‌-

رسند چه شعاری می‌دهند؟ شعار: نادرشاهی مرده باد!

از نامه دوست پژوهشگر: آقای جمشید صداقت‌کیش.

خنجرها و غرش شلیک زنبورک‌ها و تفنگهای جزایر چیان و هیا- بانگ مردان میدان نبرد، همچون نهنگ در میان امواج دریای خون و ستیز؛ بی‌گمان نادر در تاریخ دلاوران دشمن‌شکار جهان چهره‌ای سخت نادر است. نادره مردی که خود را به درستی «فرزند شمشیر» خواند. دریفا که به سبب ضعف‌های بشری و فسادها و عفونت‌هایی که همزاد و همراه جدایی‌ناپذیر جراحی و طاعون حکومت و قدرت فردی و استبدادست؛ عفونت قدرت بی‌لگام او را چنان آلوده ساخت که از جمله کارهای بسیار شنیع او یکی هم این بود که فرمان داد تا چشم فرزند دل‌بند و دلاورش - رضا - قلی‌میرزا - را با قساوت و سنگدلی تمام از چشمخانه بیرون آورند^{۱۵}. (اکتبر ۱۷۳۲) بدیهی است که در سرانجام کار رو- سپیدی نصیب او نشد.

داوری قاطع درباره کارنامه‌اش شاید بی در نظر گرفتن شرایط زمان او و خیانتکاری‌ها و فرومایگی‌های پیرامونیان یا عملکردش قضاوتی عجولانه و سطحی باشد، اما این دلاور خستگی- ناپذیر و فرمانروای خودکامه به همان اندازه که وجودش برای حفظ استقلال و عظمت ایران ضرور و لازم بود، کشتارها و رفتارهای بیرحمانه و غیر انسانی و مالیات‌ها و تحمیل‌های کلانش بر دوش دل و جان مردم ستمکشیده بلا رسیده، دزد زده و جان به‌لب آمده ما باری گران و بر نتافتنی بود. و مردم هوشیار و بیدار این سرزمین کارنامه‌اش را - همانند کارنامه دیگر حاکمان

۱۵- نزدیک هفتاد سال پس از این رویداد ژنرال تره‌زل فرانسوی که در پیشگاه فتح‌علی‌شاه شاهد در آوردن چشم یازده تن از سران سواره‌نظام اوست از این شیوه شنیع بدینسان سخن می‌گوید: «ترتیب درآوردن چشم پیش ایرانی‌ها به این شکل است که با نوک چاقوی منحنی که هر ایرانی یکی از آنها را به کمر خود می‌آویزد گوشه حلقه چشم را سوراخ می‌کنند، بعد به یک حرکت چشم را از کاسه بیرون می‌آورند! و مهارت ایشان در این کار به عینه مثل مهارتی است که مردم بعضی از ولایات ما در بیرون آوردن حلزون پخته از غلاف آن دارند!!»
ژنرال تره‌زل، همان ص ۷۰.

و حاکمچگان - در همان روزگار حیاتش به داوری نشسته^{۱۶} و دیگر اینکه سرانجام «مرگ» که درمانگر طاعون هولناک و آدمی سوز استبداد و خودکامگی است این بار نیز به شیوه همیشگی خود استوار و قاطع گام پیش نهاد و نادر را که «از دست خوی بد خویشتن» به فریاد آمد و فریاد خلقی را به آسمان رسانده بود و کرد به استخوان ایشان؛ آسوده ساختم (هر دو را!) و به فریاد مردم رسید. و در واقع زمستان گذشت و روسیاهی به زغال ماند و نادر «گیتی ستان» که «در سنه ۱۱۴۲ هـ ق [۱۷۲۹ م] نیز جهانتاب دولتش در مشرق خراسان طالع و در سنه ۱۱۴۸ [۱۷۳۵ م] بر سریر سلطنت جلوس کرده، در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ [۱۰ ژوئن ۱۷۴۷] در منزل فتح آباد، دوفرسخی خبوشان [قوچان] «بدست» جمعی از همیشه کشیکان مقتول^{۱۷} شد. جامی گوید:

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان

در جست در آن چه شهر یاران چه یلان

در هر ورقش بخوان که فی عام کذا

قدمات فلان و فلان و فلان

با اینهمه دوران نادرشاه برای ایران دوران «ترک

روبینی»^{۱۸} به شمار می رود گفتنی است که در این کتاب نیز بر

۱۶- از جمله: بریتیم از مال و از جان طمع به تاریخ «الخیر فی ماوقع» که

تاریخ جلوس اوست. ظریفان با جابجایی دو حرف آن مفهوم را وارونه ساختند و نوشتند لاخیر فی ماوقع.

نیز آورده اند که بر دیوار گورخانه ای که در شهر مشهد برای خود ساخته

بود در زمان حیاتش شعر صائب را نوشتند: «ع عالم پر است از تو و خالی است جای

تو!» و پس از مرگ او نیز میرزا صادق تفرشی نوشت:

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحر که نه تن سر، نه سر تاج داشت!

به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجای ماند و نه نادری!

و جز آن...

۱۷- ابن عبدالکریم علیرضا شیرازی «تاریخ زندیه» به کوشش دکتر غلام-

رضا ورمهرام چاپ نشر گستره ص ۳۰.

۱۸- تعبیری است از پدرم میرزا ابراهیم سری (درگذشت ۱۳۲۹ خورشیدی)

خلاف مذهب مختار بیشتر مورخان ایرانی. نویسندگان هلندی بیشتر به همین جنبه‌های انتقادآمیز و زشت حکومت نادر، یا در واقع به وصف «عیب می» پرداخته جا به جا از کیفیت زندگانی مردمان، خیانتکاریها، آشوبگریها و دسیسه‌های تازیان ساحل‌نشین خلیج فارس و نیز رقابت‌های بازرگانی میان شرکت‌های هند خاوری هلند و انگلیس، دوستی حسابگرانه خودشان با حاکمچگان همراه با تعارف‌های توخالی و دغلکارانه دیپلماتیک! و تاجرآبانه و دسیسه‌ها و فرومایگی‌های اینان در راه اخاذی از مردم و - حتی شرکت‌های خارجی - و پرکردن جیب. و شرح وضعیتی که مردم بیچاره در اثر ستم‌ها و تحمیل‌های ناروای ایشان داشته‌اند و سرانجام از نیاز شدید نادر به نیروی دریایی. سخن می‌گویند. بهمین سبب می‌توان با خواندن کتاب^{۱۹} درباره این دوره مهم تاریخ

در يك قطعه ۲۲ بيتی به مطلع:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه	سگی در چاله‌ای جنبید ناگاه
سگی زاری ضعیفی ناتوانی	به دندان داشت لخت استخوانی
همی می‌گشت در جایی بخواهد	به دندان استخوان خشك خاید

او دیده‌های خود را چنین دنبال می‌کند که يك سگ قوی‌چنگال دیگر این سگ استخوان به‌دهان را می‌بیند و دوان دوان با شتاب خود را بر روی این جانور بی‌توان پرتاب کرده با گزیدن دست و پایش استخوانش را می‌رباید و این جانور قوت از دست داده ناچار:

دوید و گوشه‌ای افتاد بی‌حال	نمودی دست و پای خود زبانه‌مال
-----------------------------	-------------------------------

و چنین نتیجه می‌گیرد:

بگفتم اقویا هم با ضعیفان	چو نیکو بنگری باشند اینسان
گر این سگ هم قوی‌چنگال می‌کرد	کی‌اش آن سگ چنین دنبال می‌کرد؟

و سرانجام:

اگر چه كيك را پرواز باشد	پرد اما اسیر باز باشد
قوی چنگال بی باك هوسناك	خورد خون ضعیف و نبودش باك
بنزد اهل دانش این بدیهی است	وجود هر قوی مرگ ضعیفی است
ز سری بشنو و خود را قوی كن	بكن شیری و «ترك روبهی» كن

۱۹- باید توجه داشت که پیش از این کتاب، دو کتاب دیگر در همین زمینه

ایران و مردم‌شناسی و حاکم‌شناسی آن به نکته‌های تازه و آگاهی‌های درست‌تر و دقیق‌تری دست یافت.

به امید بهروزی.
ابوالقاسم سری

از همین مؤلف به نامهای: ۱- «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان» ۲- اشرف افغان بر تختگاه اصفهان. توسط انتشارات توس چاپ و منتشر شده است که برای محققان یا پژوهشگرانی که در این دوره از تاریخ ایران سرگرم پژوهشند هریک بمنزله متمم و مکمل دیگری است. از اینرو ایشان را بخواندن آن کتابها نیز دعوت می‌کنیم. همچنین از پژوهشگران ارجمند و نیز به‌خاصه از خوانندگان محلی محترمی که از نامهای درست آبادی‌ها و به‌طور کلی اعلامی که در این سلسله کتاب‌ها احتمالاً به‌طور نادرست آمده است - و گاه با علامت سؤال مشخص شده - آگاهی دقیق دارند استدعا می‌شود که شکل درست آنها را به آدرس ناشر بفرستند تا مترجم و مؤلف را سپاسگزار خود ساخته و در چاپهای بعد - بنابه رعایت امانت - با ذکر مأخذ اصلاح و ضبط شود.

دولت نادرشاه به روایت منابع هلندی

سالخوردگان خراسانی به هلندیان گفته بودند که نادرقلی که بعدها نادرشاه خوانده شد در يك خانواده تنگدست به دنیا آمد هرچند او بعدها مدعی بود که نژاد از بزرگان دارد، ولی مردمی که از روزگار جوانی می‌شناختندش منکر این دعوی بودند و بنابراین، به قول هلندیان گفته اینان اعتبار بیشتری داشت. نادرقلی در کودکی خانواده خود را رها کرد و تا سن ۲۶ سالگی با عنوان جلودارباشی در خدمت یکی از بزرگان خراسان به نام باباخان بیگ بود. از آنجا که جوانی با هوش بود دیری نگذشت که باباخان بیگ او را به مقام نوکری خود برگماشت. اما نادرقلی که به این زندگی خوش سرشار از فراوانی خوگر نبود به دزدی آغازید و چندین بار با دست‌های خون‌آلوده دستگیر شد. از اینرو اربابش دستور داد که او را به چوب و فلک بسته سخت زدند و در اثر همین کتک پای راستش لنگ شد و این لنگی تا سال ۱۷۴۰ در هنگام راه رفتن او دیده می‌شد. نادرقلی از خدمت ارباب خود اخراج شد و بی‌آنکه بداند چه می‌کند از دیه‌ی به دیه‌ی دیگر می‌رفت و از راه دزدی روزگار می‌گذراند. تا اینکه چند تن از همگنان همگروهش او را به سرکردگی خود برگزیدند و پس از چندی که گروه او به ۱۵۰ مرد افزایش یافت به کارهای بزرگ‌تر راغب گشته به راهزنی و زدن کاروانها آغازید. در میان راهها روستائیان را به خدمت خود می‌گرفت و آنها چون دستمزدشان را

بی تأخیر دریافت می‌کردند از بن دندان او را خدمت می‌نمودند. هنگام غلبه افغانان نادرقلی در قلمرو قاجاریان (استرآباد) می‌زیست. وی ظاهراً می‌خواست شیوه زندگانی خود را از راهزنی تغییر داده سرنوشت خود را در جنگ دریابد. پس با پانصد مرد جنگ آزموده گروه خود به مشهد رفت و به طهماسب میرزا گفت: من آمده‌ام که به شاهزاده خدمت کنم با این شرط که پس از آنکه دلاوری خود را نشان دادم و سیستان را برای او تسخیر کرده افغانان را از کشور راندم و او بر تخت پادشاهی نشست مرا اعتمادالدوله خود کند. شاهزاده پس از مشورت با مشاوران خود با این شرایط همداستانی نمود و او را به لقب طهماسبقلی‌خان ملقب ساخت. طهماسبقلی‌خان با دزدان همراه خود به سیستان رفت و در زمانی کوتاه آن ولایت را مسخر ساخته با غنائم هنگفت آهنگ مازندران کرد. (واک ۲۵۸۴ برگ ۸۴-۱۸۸۲ و ۱۹۴۲-۴۳).

شاه طهماسب در ۹ دسامبر ۱۷۲۹ به اصفهان رسید. هلندیان برای خوشامدگویی به او به آبادی گز در سه میلی اصفهان رفتند. شاه با خوشرفتاری مدت يك ساعت با آنها گفتگو کرد. انگلیسیان نیز به خوشامدگویی آمده بودند اما به محض اینکه خودشان را نشان دادند اجازه بازگشت یافتند.

شاه اداره قلمرو پادشاهی و نیز مهر شاهی خود را به قورچی‌باشی طهماسبقلی‌خان (نادر) داد. نادر در ۴ ژانویه ۱۷۳۰ دیلماج‌واک* را فرا خوانده و فرمانی را که متضمن امتیازات هلند بود از او خواستار گشت. وی به میل خود از وقایع‌نویس خواست که فرمانی را که شاه سلطان‌حسین در ۲۹ اوت ۱۷۲۲ به واک داده بود کلمه به کلمه از نو بنویسد، و سایر امتیازات واک را در رقم جدیدی تأیید کند. این تفقعات همچنین در ۷ ژانویه ۱۷۳۰ با مهر شاهی تأیید گردید. شاه همچنانکه به اسخارور رئیس نمایندگی شرکت هند خاوری هلند (واک) در بار خاص فوریه ۱۷۳۰ گفته بود از بن دندان با تأیید این امتیازات موافق بود.

* واک مختصر شرکت هند خاوری هلندست.

شاه طهماسب حتی پیش از آنکه به فهرست شکایات و دعاوی واك گوش فرا دهد به اسخارور گفت: «واك باید زیانهای را که در حین غلبه افغان متحمل شده بپذیرد. به محض اینکه توانستم، وامهائی را که پدرم و پولهای را که افغانان به زور از واك گرفته اند باز پس خواهم داد. من دلم می خواهد همین الان و همین جا آن پولها را بپردازم اما همچنانکه همگان می دانند افغانان هرچه بوده برده اند. از اینرو هلندیان باید صبر کنند.» (واك ۲۱۶۸).

نادر همچنین فرمان داد که هلندیان دوباره در محل نمایندگی واك اقامت کنند. اینان در ۵ ژانویه ۱۷۳۹ به تجارتخانه آمدند و آنجا را برای نشیمن بکلی نامناسب یافتند. وضع ساختمانها ناجور، درها و پنجره ها کنده شده و سوخته و گچ دیوارها حک شده بود. پس بی درنگ به تعمیر پرداخته چند اتاق را درخور سکونت ساختند و تالار بزرگ ساختمان آماده پذیرائی از بازدیدکنندگان گشت. اسخارور و کارمندان در ۳ فوریه ۱۷۳۰ به جایگاه نمایندگی واك نقل مکان کردند، اما چهارهزار تومانی را که در سال ۱۷۲۷ پیش از ترك ساختمان واك زیر خاک دفن کرده بودند باز نیافتند. نادر که خود را دشمن انگلیسیان می خواند هلندیان را ارج بسیار نهاد. نادر از میرزا علی نقی پزشک خاندان شاهی درباره طرز رفتار انگلیسیان و هلندیان در زمان غلبه افغانان پرسید. علی نقی که دوست اسخارور بود از هلندیان تعریف و از انگلیسیان تنقید کرد. آنگاه نادر در حضور دیلماج هلندیان گفت: «من باید به شاه و مردم، دوستان و دشمنان شاه را بنمایانم.» سپس در زمان چندین محصل نزد انگلیسیان فرستاده ۳۰۰۰ تومن (۱۲۷۵۰۰ فلورین هلند) از آنان خواست و گفت: همین امروز باید این پول را بدهید. وگرنه فرمان می دهم که ریستان را در چوب و فلک آنقدر بزنند که ناخنهای پایش بریزد. یکی از درباریان پا درمیانی کرده گفت انگلیسیان نمی توانند این مبلغ را بپردازند. نادر روی به دیلماج هلندی کرده پرسید آیا این گفته درست است؟ دیلماج پاسخ داد: نمی دانم. فقط این را می دانم که انگلیسیان زیاد در معرض

اخاذی‌های افغانان قرار نگرفته و فقط مبلغی ناچیز به دلخواه خود به افغانان داده‌اند. پس نادر به محصلان گفت: هرچه بیشتر می‌توانید از انگلیسیان بگیرید و آنچه را می‌ستانید با اسبان خودشان حمل کنید چون اسبان‌شان نیز باید مصادره شود. این فرمان در ۲۰ مارس ۱۷۳۰ اجرا شد. محصلان که سه روز نزد انگلیسیان ماندند چون از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های فراوان ایشان برخوردار گشتند کوتاه آمدند و تنها نوکران و دیلماج انگلیسیان را کتک زدند. در سومین روز محصلان، کارمندان شرکت انگلیس را برای کتک‌زدن از شرکت بیرون آوردند. معیرباشی حسنعلی‌خان به استشفاع برخاست در نتیجه انگلیسیان با دادن سیصد و پنجاه تومن و اسبان‌شان آزاد شدند. نادر گفت که «اینان به اندازه کافی مجازات شدند و مردم دیدند که من چگونه کارهای خوب و بد را پاداش و پادافره می‌دهم» و آخرین اسب انگلیسیان را هم گرفته به یکی از محصلان داد. آنگاه به دیلماج انگلیسیان گفت: از این پس مخدومان تو می‌توانند پیاده به دیدن من بیایند.

نادر در ۸ ژانویه ۱۷۳۰ با سپاهی مرکب از ۲۰ تا ۲۵ هزار برای نابود کردن اشرف‌خان و دیگر افغانان از اصفهان حرکت کرد. پیش از حرکت از اسخارور خواسته بود در طی نامه‌ای از ده کلین^۱ مدیر واک در بندرعباس بخواهد که افغانان فراری را بازداشت کند و نگذارد که با کشتی به جزیره‌ها بگریزند. اشرف‌خان به قولی با حدود سیصد مرد به بلوچستان و به روایتی دیگر به قندهار گریخته بود. بزودی نخستین خانواده‌های افغانی دستگیر شده را برده‌وار به اصفهان آوردند. در میان این بردگان مادر، زنان و فرزندان محمودخان و برخی از خانواده اشرف و سیدصدیق دیده می‌شدند. سرهای بریده ملازعفران و ملاباشی میاصدق را نیز پیروزمندانه به اصفهان آوردند.

شاه طهماسب که او را مردی خوش‌ریخت توصیف کرده بودند گفته می‌شد که نسبت به سن خود، که ۲۸ ساله بود حساس است. هلندیان معتقد بودند که او الکل را از زنان بیشتر دوست می‌دارد.

وی از هلندیان مشروبات الکلی و نیز يك مایع فلورسنت می‌خواست که چون آنرا بر چهره، پارچه یا قالی می‌مالیدی نوری درخشان از آن ساطع می‌گشت. هلندیان از یوسف هرمت^۲ پزشک فرانسوی پرسیدند: آیا می‌دانی این مایع چیست و می‌توانی آنرا بسازی؟ هرمت گفت که: «این مایع فوسیریوم^۳ نام دارد و من تا کنون آنرا نساخته‌ام ولی سعی می‌کنم که بسازم.» در ماه رمضان شاه با زنان خود از اصفهان به باغهای کلاه‌فرنگی بیرون شهر رفت و از جمله سرگرمیهایش تیراندازی با سلاحهای گونه‌گون بود. (واک ۲۱۶۸ برگ ۱۸۶-۱۹۳).

در غیاب نادر، طهماسب بیگ جلایر از مردم زمینداور وکیل و نماینده او به گفته هلندیان مردی خشن و بدخو و در رفتار همچون گاومیشی بود. این مرد به دو تن از محصلان دستور داد که ۱۵۰ تومن از بانیانی که دلال واک بود بگیرد. این سهم را رئیس بانیانهای اصفهان برای او تعیین کرده بود که به هزینه جنگ یاری دهد. چون این دو محصل در ۱۵ مه برای گرفتن سهمیه دلال مذکور آمدند اسخارور به آنان اعتراض نمود زیرا حتی افغانان از کارکنان هلندی تقاضای پرداخت پول نداشتند چرا که این کارکنان به موجب فرمان شاهانه از پرداخت پول معاف شده بودند. اما طهماسب بیگ بی‌اعتنا به فرمانهای شاهانه دستور داد که حتی اگر لازم باشد با زور این پول دریافت شود. بنابراین اسخارور به حافظ بیگ^۴ مهماندارباشی، سلطان لران بختیاری شکایت برد که: «اگر فرمان شاهانه محترم شمرده نشود من از اینجا به بندرعباس خواهم رفت.» حافظ بیگ نزد طهماسب بیگ رفت و چون باز آمد به اسخارور گفت: اگر ۱۱۰ تومن به طهماسب بیگ بدهی کارکنان واک از دادن خراج برای جنگ معاف خواهند شد، و اگر ندهی طهماسب بیگ از سر هیچکس نخواهد گذشت و این پول را به زور خواهد گرفت. و

2- Joseph Hermet

3- fosserorium

4- Havids Beg

به اسخارور اندرز داد که تسلیم شده تعلیقۀ پیشنهادی را که کارکنان واك را از هر سهمیه‌ای معاف می‌دارد بپذیرد، هر چند عقیده خودش این بود که طهماسب بیگ برای مهر هیچکس احترام قائل نیست و حتی مهر خودش را هم زیر پا می‌گذارد. وی همچنین بر این باور بود که وضع اصفهان وخیم‌تر خواهد شد و به اسخارور اندرز داد که با کارکنانش این شهر را ترك کند. اسخارور که با این وضع روبرو شده بود تسلیم شد و آن پول را پرداخت کرد، و برای دلخوش‌کنك گزارش داد که به انگلیسیان دستور داده‌اند که ۱۱۰۰ تومن قرض دهند. حافظ بیگ در نهان به اسخارور گفت: «من هر لحظه چشم به راه آنم که میان شاه و طهماسب بیگ منازعه‌ای درگیرد. طهماسب بیگ حتی بی‌مشورت با شاه کار می‌کرد و فقط نهایت سعی را برای ضایع کردن شاه و ویرانه ساختن شهر اصفهان به دستور مخدوم خود انجام می‌داد. طرفداران شاه فقط چشم به راه یافتن خبری از سپاه ایران بودند چون شایع بود که نادر خان مرده یا اسیر شده است. گفته می‌شد که نادر به تخت و تاج پادشاهی چشم آزدوخته و می‌خواهد پادشاه شود. اگر این خبرها راست باشد هواخواهان شاه به طهماسب بیگ و مردانش خواهند تاخت. حافظ بیگ منتظر بود که در ده روز آینده این حمله آغاز گردد، و به اسخارور اندرز داد که دست‌کم به جلفا رود. (واك ۲۱۶۸ برگ ۹۵-۳۹۱) طهماسب بیگ در میان شادمانی مردم اصفهان در ۱۷ ژوئن ۱۷۳۰ به کوه‌گیلویه رفت می‌گفتند این سفر به دستور نادر انجام گرفته است. نادر حسنعلی خان معیرباشی را حکومت اصفهان داد. او مجاز نبود که بی‌اجازه و آگاهی شاه دست به کاری زند. حاکم جدید يك ایرانی و یکی از دوستان شاه بود، از اینرو امید می‌رفت که کارها بهتر شود.

در این اثنا شاه بر دوستی خود با هلندیان استوار و پا برجا همی بود و نسبت به انگلیسیان همچنان سردی نشان می‌داد. در ۲۳ ژوئن ۱۷۳۰ شاه که در جلفا در خانه کلانتر مهمان شده بود اسخارور را نزد خود فرا خواند. به اسخارور اجازه داده شد که

نزد شاه بنشینند و بقیه همراهان همچنان بر سر پا ایستاده بودند شاه گفت: «پدرم دوستانی بهتر از هلندیان نداشت به همین دلیل من هلندیان را خیلی دوست دارم.» شاه از اسخارور درباره اروپا، باتاویا، بازرگانی و کشتی‌های واك در بندرعباس پرسش‌هایی کرد و از شیشه کنیاك خاص خویش برای اسخارور باده ریخت يك ساعت بعد شاه به اسخارور گفت: امروز را با کدخدایان جلفا خوش بگذران و خود بر اسب بر نشسته به باغ هزارجریب رهسپار شد. (۲۱۶۶ برگ ۸۹۹-۹۰۵).

شاید در اثر فعالیت‌های نادر در ولایت کهگیلویه، خوزستان به‌جنب‌وجوش افتاد. زیرا که اداره واك در بصره در ۳ فوریه ۱۷۳۰ گزارش داد که شاهزاده حویزه که بعدها پاشای حویزه نام گرفت همین روزها به بصره خواهد رسید و سبب آنست که مردم پس از شنیدن خبر پیروزی شاه طهماسب می‌خواهند تبعه او شده پاشا را که بنده ترکان گشته است به قتل رسانند. (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۵۶-۴۵۳).

ترکان در ۱ ژوئن ۱۷۳۰ به مقابله برخاستند احمدپاشای بغداد به شیخ‌محمدبن منع و عربان دار و دسته او دستور داد در حویزه به نیروهای شیخ‌بن نلعم^۵ پیوسته این شهر را باز پس گیرند. در ۹ ژوئن نه‌هزار مرد به سرکردگی پسر و برادرزاده شیخ‌محمدبن منع رهسپار حویزه گشتند (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۶۲)، اما این سپاهیان به حویزه نرفته، کشتی‌های حامل غله و گوسفند را در قرنه^۶ تاراج کردند (واك ۲۲۵۳ برگ ۴۶۵) با این همه تا آغاز سال ۱۷۳۱ وضع خوزستان هنوز عادی نشده بود. زیرا که از کهگیلویه خبر رسیده بود که در میان عربان آتش‌جنگ شعله‌ور شده و چون سگ به جان یکدیگر افتاده‌اند. یکدسته از والی فرستاده شده از سوی نادر پشتیبانی می‌کنند و دسته دیگر والی دیگری را ترجیح می‌دهند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۲۲۹۴).

با اینکه احمدپاشا والی ترك بغداد در فوریه ۱۷۳۰

5- Nilaam

6- Qurna

نماینده‌ای برای تبریک جلوس شاه بر تخت پادشاهی نزد شاه طهماسب فرستاده بود و شاه در پاسخ محمدرضاخان برادر اعتمادالدوله پیشین محمدقلی‌خان شاملو را با مقام ایلچی به دربار عثمانی فرستاده بود نادر پس از مبارزات خود در ناحیه کهرگیلویه به نیروهای ترك حمله کرده آنها را شکست داد و ایالات همدان و کرمانشاه و بخشی عظیم از کردستان را باز پس گرفت و اقتدار خود را افزایش داد. نامه‌ای از ارمنیان همدان مورخ ۲۹ ژوئن ۱۷۳۰ پیروزی نادر و باز پس گرفتن همدان را تأیید کرد. ترکان بسیاری از سپاهیان و دو تن از پاشایان خود را از دست دادند. عبدالرحمن پاشا والی همدان با از دست دادن همه چیز خود گریخته بود. در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۰ میرزاتقی منشی الممالک و بقیه مقامات با پاشایان اسیر ترك به اصفهان باز گشتند. شاه به آنان خلعت داده آزادشان کرد. (واك ۲۱۶۸ برگ ۲۱۸+واك ۲۲۵۳ برگ ۸۵۷).

او با برگماشتن میرزا رحیم به عنوان اعتمادالدوله خود موضع خویش را ابراز داشت. میرزا تا این زمان موقتاً این وظیفه را انجام داده بود. اسخارور نوشت: میرزا رحیم در این زمان ۴۵ ساله است و سخت خواهان هدیه. چون اسخارور دستور داشت که هدیه‌ای به میرزا ندهد با چرب‌زبانی او را ریشخند نمود. در این ضمن شاه اظهار علاقه کرده بود که اسخارور برای ابلاغ محبت شاه نسبت به هلندیان و وعده بازپرداخت طلب‌های واك به فرماندارکل باتاویا به آن صوب رود. (واك ۲۲۵۳ برگ ۶۵۸).

شاه طهماسب قدردانی خود را از هلندیان بدینسان نشان داد که اسخارور را در حال تب به حضور خود بار داد و فرمانی برای او خطاب به شاهبندر بندرعباس صادر کرد که: آن ۵۰۰۰ تومانی را که پدرم از درآمد گمرکات آنجا به هلندیان اختصاص داده بود به ایشان بدهید. فرمان مشابهی نیز برای انگلیسیان که ۳۰۰۰ تومن به پدرش وام داده بودند صادر کرد. شاه به اسخارور هدایا و نامه‌ای داد تا به باتاویا برد و به او گفت من به هیچکس به اندازه هلندیان اعتماد ندارم. افزون بر این در حضور همه

مقامات مهم دربار گفت: «من دو برابر آنچه را که هلندیان متحمل زیان شده یا خدمت کرده‌اند به آنان خواهم داد چون از ایشان سخت راضی هستم.» با اینهمه قول خود را درباره دیدار از جایگاه واک زیر پا گذاشت و هلندیان چون این دیدار متضمن هزینه‌ای هنگفت بود بی‌شک این بدقولی او را مغتنم دانستند. سفر اسخارور به باتاویا احتمالاً به نقشه‌های نادر که فرستادن ایلچی به باتاویا بود پایان داد. میرزا تقی منشی‌الممالک در این باره از اسخارور نظر خواست که آیا فرستادن ایلچی بهتر است یا فرستادن نامه. اسخارور گفته بود در باتاویا هیچکس فارسی نمی‌داند سفر به آنجا هم مشکل است پس نامه نوشتن بهتر است. میرزا تقی‌خان گفت بسیار خوب پس من پیشنهاد می‌کنم که نامه نوشته شود. اسخارور در ۲ اکتبر از شاه اجازه سفر گرفت و در ۸ اکتبر ۱۷۳۰ از اصفهان حرکت کرد. (واک ۲۲۵۵ برگ ۸۹۷-۲۱۹۴، ۲۲۲۴-۲۲۲۲ و ۲۳۵۵+واک ۲۲۵۳ برگ ۸۶۰). نادر پس از نبرد با ترکان به خراسان رفت و در آنجا ترکمانان شورشی را شکست داد. سپس به افغانان ابدالی که به حسین‌خان غلزائی پیوسته بودند پرداخت. اینان ۱۲ تا ۱۳ هزار مرد، زن، کودک را قتل‌عام کرده (حتی شکم‌های زنان آبستن را دریده بودند) و خلقی‌انبوه را اسیر کرده، باغنایم‌فراوان بازگشته بودند. نادر باز آنها را منقاد ساخته برای نبرد با روسیان به فراهم کردن تجهیزات پرداخت. هرچند گفته می‌شد که می‌خواهد با ازبکان اورگنچ به مقابله پردازد.

در آن اثنا سپاهیان نادر در مشهد دست به بدرفتاری زده به بسیاری از زنان و دختران تجاوز کردند. نادر در این باره اقدامی نکرد. در واقع هر جا می‌رفت مردم را می‌گرفت و همه چیزهائی را که به دست می‌آورد به خراسان می‌فرستاد. گفته می‌شد که یکی از این گروه‌ها، یعنی طایفه Amberloes که میان قزوین و جنگلهای مازندران می‌زیستند در اثر این رفتارها دست به شورش زده‌اند. چون اینان از کوهپایه‌های خود به تاخت و تاز پرداخته بودند

روسیان سپاهیانی برای از بین بردنشان به این ناحیه گسیل داشتند.

شاه پیش از ۳۱ اکتبر ۱۷۳۰ که تاریخ بیرون رفتن او از اصفهان است نماینده ترکیه را که برای به دست آوردن تأییدیه نادر درباره پیمان صلح آمده بود به حضور پذیرفت. شاه با این پیام او را مرخص کرد که: «اگر مخدوم تو می‌خواهد با ایران آشتی کند باید همه سرزمین‌های ایرانی و ایرانیان اسیر و همه خساراتی را که ایران در جنگ‌های ایران و ترك متحمل شده باز پس دهد وگرنه جنگ ادامه خواهد یافت.» در آن زمان واکنش ترکان معلوم نبود. گفته می‌شد که احمد پاشا در نزدیک بغداد سرگرم گردآوری سپاه است و نیز در عین حال نامه‌های دوستانه برای شاه فرستاده است. خبرهای رسیده از ایروان، تفلیس و نخجوان حاکی از آن بود که شمار اندکی از ترکان که هنوز در آنجاها هستند از سپاهیان ایران در هراس‌اند و غلامان و اموال خود را به درون مرز ترکیه فرستاده‌اند.

نادر در ژانویه ۱۷۳۱ هنوز در مشهد بود که خواهر شاه پسری برای او به دنیا آورد. نادر و پسرش رضاقلی‌خان با شکوه و جلال تمام حرکت می‌کردند به ویژه پیرامونیان پسرش از دار و دسته شاه غنی‌تر و پرآب و تاب‌تر بودند. هنگامی که سواره به جایی می‌رفت چهارده اسب با زین‌های زرین و دهنه‌های جواهرنشان در پیشاپیش او حرکت می‌کردند. او با جوانترین دختران شاه پیوند زناشویی بسته بود.

گفته می‌شد که نادر پسرش را فقط با ۸۰۰۰ مرد نزد شاه فرستاده زیرا که خود می‌خواست به هرات رود جایی که ابدالیان نیروئی عظیم گرد کرده بودند. می‌گفتند وی عمداً چنین می‌کند تا شاه را در موقعیتی قرار دهد که ناچار شود از نادر یاری جوید تا معلوم شود شایعاتی که او را خواهان استقلال قلمداد می‌کند همه دروغ است. نیز شایع بود که نادر در مشهد جقه را در سمت راست سر می‌گذارد. مردم از او پرسیده‌اند که چرا اینکار را می‌کنی چون شایسته نیست که سرکرده‌ای چنین کاری

کند. می‌گفتند اگر نادر نقشه‌هایی برای شاه شدن داشته باشد مردم به اقدامات لازم دست خواهند زد. نادر از ترس جان خود جقه را از سر برداشته و گفته بود: «من فقط یکی از چاکران شاه هستم.»

پیش از عزیمت شاه مردم اصفهان ناچار می‌بایست مواجب هفت هزار تن لشکریانش را بپردازند. مسلمانان ۴۰۰۰ تومن، ارمنیان ۶۰۰، هندیان ۳۰۰ و یهودیان تنگدست ۱۰۰ تومن؛ فان‌لایپزیگ گزارش داد که در اثر این اخاذی اصفهان بی‌چیزتر شد. شاه با اینکه سه روز از حالت تب‌داریش می‌گذشت برغم اندرزهای مشاورانش به آبادی تیران‌کرون که در يك میلی بیرون شهر اصفهان است رفت. و در ۶ نوامبر از ناگاه از این آبادی خیمه و خرگاه برچید و به سوی همدان رهسپار گشت. در ۱۶ ژانویه ۱۷۳۱ به اصفهان خبر آوردند که شاه چهار دژ درگزینیان را که ۱۲۰۰۰ تن درگزینی، افغان و ترك از آن پاسداری می‌کردند تسخیر نموده است. می‌گفتند شاه از همدان به سین (Sien) رفته و می‌خواهد از آنجا به تبریز رود. او به محمدخان بلوچ که در حین تسخیر دژهای درگزینیان از خود دل‌اورمها نشان داده بود مقام سرداری سپاه بخشید. در این زمان سپاهش به ۳۰/۰۰۰ تن افزایش یافته بود. هنگامی که شاه در همدان اقامت داشت تقریباً نزدیک بود که کشته شود چون جبهه‌دارباشی او با يك قلیان چاق کرده به باروت‌خانه‌ای که از آن ترکان بوده و دو هزار تن باروت داشته رفته بوده است، در نتیجه باروت‌ها منفجر شده و در حدود دو هزار تن از خلائق کشته و بسیاری از خانه‌های مجاور سکونتگاه شاه ویران گشته بود.

در ناحیه میان همدان تا بورواری (Borwarie) نیز طاعون همه‌جاگیر شده، می‌گفتند که دویست هزار تن از مردم را هلاک ساخته است. نیز می‌گفتند که طاعون درکاشان هم شایع شده است. در اصفهان مردم از خشکسالی سختی که کسی نظیر آنرا به یاد نداشت در رنج بودند. تا ۵ ژانویه ۱۷۳۱ برف و باران نباریده بود اما خوشبختانه در آن روز برف سنگینی فرو افتاد. با وجود

این بر اثر سرمای سخت که مردم نظیر آن را به یاد نمی‌آوردند خلقی انبوه از آدمیان و جانوران جانسپردند. (واک ۲۲۵۵ برگ ۲۲۸۶-۲۲۸۰) در نتیجه این مصایب نیازمندیهای زندگانی در اصفهان در سه ماهه نخست سال ۱۷۳۱ بسیار گران شد. این وضع بدتر شد چون نایب شهر آدم‌هایی به آبادی‌ها فرستاد تا از ارسال مواد غذایی به شهر جلوگیری کنند برای اینکه او و همگنانش از انبارهای خصوصی خودشان غلات را به بهای گزاف بفروشند. نانوایان، قصابان و دیگر کاسبان ناچار هدیه‌های گرانبها به ایشان می‌دادند تا اجازه یابند اجناس خود را به بهای دلخواه خود بفروشند. هر من ۱۲ پوندی نان (نه از آرد خالص گندم) به ۴ محمودی، گوشت ۸ محمودی و برنج هر من شاه ۷ محمودی فروخته می‌شد. مردم به نایب غرولند می‌کردند و چون دیدند این اعتراض ضعیف مؤثر نیست در ۱۱ آوریل ۱۷۳۱ او را سنگباران کردند و او با گریختن به کاخ پادشاهی جان خود را نجات داد هرچند تا همانجا او را با سنگ‌پرانی دنبال کردند. وی در اثر ترس کسانی را به آبادی‌ها فرستاده خواست که دوباره مواد خوراکی به شهر آورند. خواجه آغا کمال درنمیان خبر این اوضاع را به شاه رسانید. در این اثنا نایب سرگرم تعمیر کاخ‌ها و باغ‌های کلاه‌فرنگی پادشاهی بود و هر هفته کارگران را به تسریع در کار تشویق می‌کرد. (واک ۲۲۵۵ برگ ۲۱-۲۳۱۸)

چون احتمال می‌رفت که برخی از جاسوسان ترك در سپاه شاه طهماسب رخنه کرده باشند، او فرمان داد که هیچک از سپاهیان حق ندارد تپانچه یا Shabrakken^۲ به کمر یا شلاق tjabrassen^۱ به دامن خود داشته باشد. چون معتقد بود که ترکان هرگز بدون این تجهیزات به سفر نمی‌روند و هرگز جامه‌ای از لون دیگر نخواهند پوشید. وی همچنین فرمان داده بود که در آن نواحی بره‌های بسیار جوان زیر شش‌ماه را سلاخی نکنند. دلیل صدور فرمان مذکور این بود که شاه به چشم خود دیده بود که یکی از

۷ و ۸- معانی این دو واژه معلوم نشد. م.

سپاهیان‌ش بیشتر مواجب خود را صرف خرید جامه‌هایی کرده که از پوست بره بوده‌اند. وی سخت خشمگین گفته بود: «من به تو مواجب نمی‌دهم که جامه یغری بلکه برای هزینه خاندان‌هاست می‌پردازم و تو باید با جامه معمولی سپاهیان بجنگی!» او این سپاهی را به چوب و فلک آنقدر زده بودند تا جانسپرده بود. شاه همچنین فرمان تعطیل اردو بازار را صادر کرد چون دیده بود که يك سپاهی يك و نیم محمودی برای خرید هندوانه‌ای می‌پردازد و این خرید شاه را سخت خشمگین ساخت. لذا آن پس سپاهیان ناگزیر با گندم و جوی که شاه برایشان فراهم می‌کرد شکم‌های خود را سیر می‌کردند.

شاه فرمانهای دیگری نیز صادر کرد دایر بر اینکه از این پس پارچه‌های تجملی فاخر و جواهر آلات زرین و سیمین و نایب نباید بافته و ساخته شود. هر چه زر و سیم است باید در ضرابخانه ذوب و تبدیل به سکه گردد. همچنین باید شماره دقیق بیتگانی که به شهرها وارد یا از آنها خارج می‌شوند ثبت گردد. و به کدخدایان (رؤسای محلات شهر) دستور داده شد که در روزنامه‌ای دقیقاً هر اتفاقی را که در محله‌شان رخ می‌دهد مانند زود خوردن، میخوارگی، روسپیگری، پیمان شکنی، مزاحمت و ناشویی، تنول و مرگ ثبت کنند و قرار شد حتماً يك نسخه از هر يك از این روزنامه‌ها مرتباً به پیشگاه شاه فرستاده شود. نیز گفته می‌شد که شاه مخبرانی را برای جاسوسی در نحوه انجام این فرمان‌ها به کالو گماشته است. (واک ۲۲۵۵ برگ ۹۱-۲۲۸۶).

پس از دریافت خبرهایی درباره تسخیر مجدد اردبیل در حالی که ترکان نخجوان را به میل خود تخلیه کرده بودند، انتقالی می‌رفت که شاه طهماسب به ایروان حمله کند. در ۲۲ سپتامبر ۱۷۳۱ خبر شکست شاه طهماسب به اصفهان رسید. (واک ۲۲۵۵ برگ ۱۸۳۲) بسیاری از مردم می‌خواستند افتاده‌شان را فروخته بگریزند چون معتقد بودند که ترکان دارند می‌آیند. (واک ۲۲۵۵ برگ ۱۸۵۴-۱۸۱۷) انگلیسیان نیز چارپایان بارکش برای ترك شهر تهیه کردند زیرا که آنان مایل نبودند غلبه ترکان را

نیز تجربه کنند. هارن^۹ نماینده سیاسی انگلیس از فان لایپزیگ^{۱۰} پرسید که: «تو می خواهی چه کار کنی؟» لایپزیگ پاسخ داد که هلندیان همین جا می مانند زیرا اگر اروپائیان بگریزند مردم امید خود را از دست داده به وضع دشواری دچار خواهند گشت.

شاه که با صد مرد به یاری حاملان بار و بنه اش که مورد هجوم ۸۰۰۰ ترك قرار گرفته بودند آمده بود تقریباً اسیر گشت. تندری سخت دو دسته درحال جنگ را از یکدیگر جدا ساخته امکان گریز شاه را فراهم کرده بود. شاه هنگام عبور از فراز رودخانه ارس نزدیک بوده غرق شود. در اثر این رویداد هرکسی ناگزیر می بایست يك روز جشن بگیرد. فان لایپزیگ غرولندکنان گفت: «این کار مبلغ زیادی برای ما خرج برمی دارد.» با اینحال شاه از این جشن بسیار شادمان بود. (واک ۲۲۵۵ برگ ۷۰-۱۸۶۹ و ۱۸۵۳).

گفته شد که شاه پس از این شکست به قم رفته اما بعد گفته شد که به تهران رفته که در آنجا هنوز ۱۵۰۰۰ سپاهی داشت. بسیاری از سپاهیان فراری راهپا را ناامن کردند. شاه در آنزمان از نادر یاری نخواست. او به محمدعلی خان بیگلربیگی فارس فرمان داد که به شیراز رفته سپاهیان تازه ای گرد کند. در این حال به معیرباشی فراش باشی و ناظر بیوتات فرمان داده شد که مواد، خوراکی، جامه و پای افزار سپاهیان شاه را فراهم کنند. شاه تأکید کرده بود که دیگر پول این تجهیزات جدید از مردم اصفهان گرفته نشود اما حسنعلی خان معیرباشی که بار دیگر به حکومت اصفهان منصوب شده بود سرگرم گرفتن آخرین مایملک مردم شهر بود. بنابراین شاه به ناظر بیوتات فرمان داد که: «عوایدی را که به ملایان داده می شد و ما یقین داریم که هر سال بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ تومن بوده برای پرداخت مواجب سپاهیان اختصاص دهید و سردار محمدخان بلوچ باید این عواید را از قزوین، قم، تهران، ساوه، کاشان و فراهان گرد کند.» افزون بر این مردم قزوین به

9- Horne

10- Van Leypsigh

پادافراه شورش‌هایی که پس از رسیدن خبر شکست شاه در آن شهر رخ داده بود ۴۰۰ تومن جریمه شده بودند. در نتیجه گفته می‌شد که نزدیک ۳۰۰۰ خانواده از قزوین به گیلان که در زیر سیطره روسیان بود رفته‌اند در جریان این شورش‌ها حتی کسی به حرم شاه حمله کرده و با دفاع شجاعانه خواجهگان حرم عقب رانده شده بود (واک ۲۲۵۵ برگه ۱۸۶۷-۱۸۶۶-۱۸۵۷-۱۸۵۳-۱۸۳۳-۱۸۰۲).

در ۵ ژوئیه ۱۷۳۱ محمدعلی‌خان با ۲۰۰۰ مرد از شیراز باز گشت و فرمان یافت که با معیرباشی برای زیر نظر گرفتن نقل و انتقالات ترکان به همدان رود. رفتار معیرباشی در این سفر بسیار گستاخانه بود و هرچه را که می‌توانست می‌گرفت. ارمنیان ناچار دوبار مبلغ ششصد تومن، بانیان‌ها نیز ۳۰۰ تومن و مسلمانان ۱۴۰۰ تومن به او دادند. این پول‌ها را به زور گرفت یا «قرض» کرد. او همچنین اعلام کرد که دیگر پول‌های افغانی برای پرداخت دیون معتبر نیست در نتیجه اندک تجارتی که بر جای مانده بود یکبارگی به رکود کامل گرائید چون بیشتر مسکوکات ایرانی قبلاً از کشور صادر شده بود (واک ۲۲۵۵ برگه ۱۸۶۵). ترکان می‌خواستند با شاه پیمان آشتی ببندند. گفته می‌شد که احمد پاشا ۲۰۰۰۰ مرد جنگی دارد. اینان از نادر در هراس بودند اما روشن نبود که شاه طهماسب از نادر یاری خواسته باشد. ترکان رضاقلی‌خان نماینده ایران را که به استانبول می‌رفت در کرکوک بازداشت کرده بودند (واک ۲۲۵۵ برگه ۱۸۶۳-۱۸۶۱). در این اثنا شاه در ۳۰ نوامبر ۱۷۳۱ به اصفهان باز گشت روز ۱۹ همین ماه محمدخان بلوچ به اصفهان آمده بود. او در ۱۶ دسامبر برای از میان بردن سنیان به شیراز رفت (واک ۲۲۵۵ برگه ۱۸۸۱) در ۵ دسامبر، فان‌لایپزیگ به پیشگاه شاه طهماسب بار یافت. شاه که از درگذشت اسخارور اندوهناک بود درباره او پرسش‌هایی از لایپزیگ کرد و افزود: من سخت نیازمند توپ‌سازان و درودگرانم آیا شما نمی‌توانید کمکی بکنید؟ اما هلندیان نمی‌توانستند در این باره او را یاری دهند (واک ۲۲۵۵).

برگ ۹۴-۱۸۹۲).

نماینده‌ای که از سوی احمدپاشا به تهران آمده به فرمان شاه بازداشت شده بود. شاه قورچی‌باشی پیشین محمدرضاخان را با سمت ایلچی خود برای گفتگو در باب صلح با ترکان به همراه نماینده ترک به همدان فرستاد. ترکان خواسته بودند که همه سرزمین‌های ایرانی آن سوی رود ارس را در تملك خود نگهدارند و ایرانیان سرزمین‌های این سوی رود را. هلندیان امید داشتند که صلح هرچه زودتر تحقق یابد زیرا که صلح بار دیگر موجب ورود بازرگانان ترک و یونانی به اصفهان می‌شد. سرانجام در ۲۹ ژانویه ۱۷۳۲ نقاره‌خانه به شادی عقد پیمان صلح با ترکیه به صدا درآمد. مواد معاهده از این قرار بود که ترکیه همه سرزمین‌های آنسوی رود ارس و نیز شهرهای کرمانشاه و همدان را در تملك داشته باشد ولی سرزمین‌های این سوی رود ارس که در تملك آنست پس از سه سال به ایران واگذار شود. احمدپاشا قول داده بود که سلطان عثمانی را به کاهش مدت سه سال ترغیب خواهد کرد (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۰۷-۱۸۸۳).

در آوریل ۱۷۳۱ گزارش شد که ابراهیم‌خان برادر نادر از ترکمانان شکست خورده و ۴۰۰۰ تن از ۷۰۰۰ تن سپاه خود را از دست داده است بنابراین نادر خود وارد صحنه کارزار شده ترکمانان را شکست داده و سرچنیانان آنها را به اسارت به مشهد آورده است. در عین حال سپاهی انبوه گرد کرده تا آهنگ هرات کنند. گفته می‌شد که حسین‌خان غلزائی سپاهی مرکب از ۶۰ تا ۹۰ هزار مرد سازمان داده و خود را پادشاه خوانده سیدالخان را به سپهسالاری برگزیده است. هنوز شایعات مربوط به عدم وفاداری نادر به شاه طهماسب نیرومند بود. گفته می‌شد که نادر به کرمان دستورها صادر کرده که دیگر در خطبه‌ها برای سلامت و سعادت شاه دعا نکنند. و نایب‌الحکومه اصفهان که از هواخواهان نادر بود ۱۲ شعر بای برای او فرستاده بود. همچنین يك زين زرین جواهرنشان برای يك اسب يدك و يك سپر

جواهرنشان از طلای ناب برای نادر تهیه کرده بود. نیز گفته می‌شد که نادر در مشهد به نام یکی از امامان یعنی شاه‌نجف سکه زده است. همچنین سجع مهر خود را تغییر داده لقب محترمانه‌تری یعنی «والی خراسان» را به خود اختصاص داده بود. از این رو بسیاری از مردم برآن بودند که می‌خواهد شاه شود. به‌خصوص که با خواهر شاه ازدواج کرده بود. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۷-۲۳۱۴) اما دیگران (هواخواهان او) معتقد بودند نادر از اینکه شاه به‌گفته متملقان که او را شورشی قلمداد کرده بودند گوش داده خشمگین است. از اینرو نادر تا زمانی که شاه‌طهماسب متملقان را از خود دور نکرده بود از دربار فاصله می‌گرفت و طرد متملقان را بارها خواستار شده بود. (واك ۲۲۵۵ برگ ۴۹-۱۸۴۸).

در ۲۷ اکتبر ۱۷۳۱ يك جارچی در میدان شهر همراه بسا غریو نقاره‌خانه جار می‌زد که نادر ابدالیان را در هم شکسته هرات و فراه را تسخیر کرده است. نیز شایع بود که بزودی به ترکان در همدان حمله خواهد کرد. اما هلندیان امید داشتند که صلح تحقق یابد چیزی که کشور به آن نیاز داشت. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۵۰-۷۲-۱۵۷۱).

نادر پس از پیروزی اللهیارخان را والی هرات ساخت اما او نقض عهد کرد و به ابدالیان پیوسته نادر را شکست داد و ده هزار تن از سپاهیان را بکشت. نادر سپاهیان پراگنده خود را گرد کرده هرات را باز پس گرفت. سپس خواستگاری خواهر محمودخان غلزائی را به قندهار کس فرستاد تا او را به‌زنی گیرد اما از آمدن آن زن خبری نشد. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۹۲). در ۱۶ مه ۱۷۳۲ پسر عموی نادر خبر پیروزی او را در هرات به اصفهان آورد و به‌شادی آن سه‌روز نقاره‌خانه به‌صدا درآمد. نیز معلوم شد که احمد پاشا نماینده‌ای نزد نادر فرستاده تا قرارداد صلح او را با شاه امضاء کند. نادر نماینده احمد پاشا را دو هفته نزد خود نگاه‌داشت صد تومان نقدینه و ۱۵ اسب به او انعام داد و گفت: «به احمد پاشا بگو که من خود برای گفتگو در باب صلح یا جنگ به بغداد خواهم آمد.» همچنین گفته می‌شد که نادر

در طی نامه‌ای نارضائی خود را از پیمان صلح به شاه طهماسب اطلاع داده و بر آن شده است که به تن خود با ترکان به نبرد پردازد. (واک ۲۲۵۵ برگ ۱۹۸۶).

نادر معیرباشی، فراش‌باشی و خلیفه را احضار کرد از اینرو شاه طهماسب ایشانرا در ۲۳ مارس ۱۷۳۲ به هرات فرستاد. (واک ۲۲۵۵ برگ ۱۹۸۵). چاپارانی در میان اصفهان و نادر در آمد و رفت بودند اما هلندیان نتوانستند از مضمون پیام‌های ایشان آگاه شوند. در ۳ ژوئن که معیرباشی، فراش‌باشی و میرزا کسی Kassi، خلیفه از هرات بازگشتند. هلندیان دریافتند که نادر در مشهد است و از شاه خواسته است که با سپاهیان به قزوین رود یا آنها را به سرکردگی محمدعلی‌خان بیگلربیگی نزد نادر فرستد و برای اینکه نادر بتواند آنچنانکه باید و شاید با ترکان رفتار کند مدت چهار سال به او اختیار تام دهد. معلوم نیست که شاه به این آخرین درخواست نادر چه پاسخی داده است. (واک ۲۳۲۲ برگ ۸۱-۲۸۰) مردم معتقد بودند که آنها می‌خواهند شاه را معزول کنند. این بدگمانی‌ها هنگامی که آن سه فرستاده با ارمغانهای بزرگ گرانبها برای شاه یعنی ۱۰۰۰۰۰ تومن نقد، اسبان زیبا، شتران و قاطران غنیمت‌گرفته از ابدالیان شکست‌خورده، بازگشتند فروکش کرد. اما این غنائم فقط به غافل‌کردن شاه از نقشه‌های نادر کمک کرد. (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۶).

هلندیان با شنیدن این خبرها بسیار آزرده خاطر گشتند چون اینها به معنی پایان صلح و آرامش بود. هلندیان بدگمان بودند که نادر عمداً می‌خواهد وضع کشور را آشفته نگاهدارد تا به منافع شخصی خود دست یابد. زیرا اگر دیگر دشمنی در کار نباشد نادر نمی‌تواند در برابر شاه لاف دلیری زند بدانسان که در این چندساله لاف زده است. همچنین معتقد بودند که نادر هیأتی را مرکب از ده تن به گیلان نزد روسیان فرستاده و به آنها فرمان داده است که از کشور بیرون روند و گر نه به زور بیرونشان خواهد کرد. در این زمان شمار سپاهیان نادر را تخمیناً ۱۲۰۰۰۰ تن می‌دانستند که ۱۵۰۰۰ تن از آنان ابدالی

بودند. گفته می‌شد که نادر يك افغانی را با ۵۰۰۰ مرد (از افغان و افشار) به عنوان نماینده خود برای اعلان جنگ نزد ترکان فرستاده است. نادر به اصفهان می‌آمد و باور بر این بود که در ظرف ۲۲ روز به خاور اصفهان خواهد رسید. شاه طهماسب که پیش از همه این اطلاعات خلعتی گرانبها مرکب از يك دستار ترکی آراسته با پر و جواهرات برای احمدپاشا فرستاده بود تصمیم خود را تغییر داده تجهیزاتی برای جنگ فراهم کرده سردار محمدخان بلوچ را به اصفهان فرا خواند. (واك ۲۲۵۵، برگ ۱۹۹۰-۱۹۸۶).

در ۸ ژوئیه ۱۷۳۲ شاه طهماسب به بنصفهان و از آنجا در ۹ ژوئیه به آبادی نجف‌آباد رفت و از آنجا با ۲۲۰۰۰ مرد در ۱۶ ژوئیه راه خود را به سوی محمدیه ادامه داد. در محمدیه به بازدید از سپاه خود پرداخته، به محمدعلی‌خان (که در ۳۰ ژوئن از شیراز آمده بود) مرخصی داد تا نزد نادر برود. با اینکه احمدپاشا نامه نوشته بود که سلطان عثمانی را وادار خواهد کرد که در ظرف سه سال شهرهای این سوی رود ارس را به ایران باز پس دهد، انتظار می‌رفت که جنگ در ماه سپتامبر آغاز شود. نیز خواسته بود که يك ایلچی ایرانی به استانبول فرستاده شود و از شیوه دشمنانه نادر پیروی نشود. سرانجام خواسته بود اگر از وقوع جنگ گزیری نباشد میدان جنگ نه نزدیک بغداد بلکه در آذربایجان باشد زیرا که او نمی‌خواست قول خود را در قرارداد منعقد صلح نقض کند. او برای نشان دادن حسن نیت خود خلعت شاه را با تشریفات بسیار پوشید و تا چهار میلی بیرون بغداد آمد.

نادر در پایان ماه مه ۱۷۳۲ با ۸۰۰۰۰ سوار و ۴۰۰۰۰ پیاده در سمنان بود. و شاه طهماسب در سرچشمه در هفت منزلی اصفهان. گفته می‌شد که نادر به تن خود به بغداد خواهد رفت. او همچنین ۶۰۰۰ مرد را به کرمان فرستاد تا از آنجا از راه کهگیلویه با سایر سپاهیان برای تسخیر بصره به شیراز روند. محمدخان بلوچ که نادر او را بیگلربیگی کهگیلویه ساخته و مرخص کرده

بوصف با سپاهیانگن به اصفهان بازگشت. در این اثنا نبرد میان مردم قزوین و سپاهیان نادر هنگامه شد چون به برخی از زنان شهر تجاوز کرده بودند. از هر سو نزدیک ۷۵ تن کشته شدند و قزوینیان گفتند که دیگر تحمل دیدن سپاهیان نادر را ندارند. (والک، ۲۳۲۲ برگ ۹۸-۲۸۲):

دو ۱۷۳۲ اوت شاه طهماسب از سرچشمه به اصفهان بازگشته گفته می شد که در سرچشمه شاه قصد داشته به بختیاری و از آنجا به کهگیلویه و نزد ترکان گریخته از آنان برای دفع نادر یاری جوید. اما معیرباشی و خلیفه با چربزبانی او را از اینکار بازداشته اند. شاه معیرباشی، خلیفه و دیگر بزرگان را به خوشامدگوئی نادر فرستاد، و در ۹ اوت با موافقت نادر، محمدرضا بیگ به عنوان ایلچی نزد احمدپاشا رفت. پیام او این بود که شاه سه ماه به ترکان برای باز پس دادن شهرهای ایران، توپخانه به غنیمت گرفته شده ایران، و اسیران ایرانی مهلت داده است. هرگونه به جنگ خواهد پرداخت.

در ۲۶ اوت ۱۷۳۲ نادر به ۳۲۰۰۰ مرد به باغهای هزار جریب رسید. چادر زد. نادر در باغ هزار جریب در میان مردم سخن ها برانگیخت: زیرا که این کار برخلاف فرمان شاه بود، که به موجب آن هیچیک از بزرگان، سرداران و وزیرانی که به دربار می آمدند اجازه نداشتند بی آنکه نخست در عالی قاپو به سلام شاه روند و از پیشگاه او اجازه بگیرند در این باغ ها چادر زنند. هلندیان هنگامی که نادر از میان بازار می گذشت به او خوشامد گفتند اما او فقط پاسخ داد: خوش آمدید. در همین روز همه طبقات مردم هدایای گرانبها به نادر دادند. وی دو روز بعد با سه هزار سپاهی به باغهای سعادت آباد رفت تا به شاه سلام گوید اما فقط پانزده دقیقه نزد شاه ماند. همه قزاق و پسرین هنگام نادر بیشتر وزیران را که مومنان ساجد بودند به جز محمد علی خان بیگلربیگی و سردار محمد خان بلوچ همه را زندانی ساخت. و نیز محصلانی برای تصادف کلیه اموال آنها فرستاد. چند روز بعد همه آنانرا از آن ساخت و به معیرباشی و خلیفه خلعت هائی داد و جنگی را

با خانواده هایشان تحت الحفظ سپاهیان به بخش‌های مختلف کشور فرستاد. (واک ۲۳۲۲ برگ ۹۱-۲۸۹ + برگ ۲۸۷ سمت چپ). در دسامبر ۱۷۳۱ فان لایپزیگ گزارش داد که سراسر کشور تاراج شده، شاه سرگرم تعمیر کلیه ساختمانهای اصفهان است. به ویژه وقت خود را صرف باغ سعادت آباد می‌کند که خیلی از آن لذت می‌برد و این باغ سخت زیبا شده است. شاه طهماسب همچنین بسیار زیاد به مجلس شاهی خود توجه کرده و در آن ظروف زرین و سیمین بسیار گرد کرده است. شاه به شادی تعمیر باغ کلاه‌فرنگی دستور داده که انواع چراغانی برای سعادت آباد برپا دارند. (واک. ۲۲۵۵ برگ ۱۸۹۱).

هلندیان و انگلیسیان این فرصت را عرصه رقابت معمولی خودشان ساختند. هلندیان چادر خود را نزدیک یک پل چوبی و بازرگانان ارمنی برپا داشتند. انگلیسیان در کنار بانیان‌ها و بازرگانان یهودی در مجاورت پل خواجه دم و دستگاه خود را مستقر ساختند. اما از این جایگاه راضی نبودند از اینرو در ۲۸ دسامبر ۱۷۳۱ به نوکران معیرباشی مبلغی رشوه داده از آنها خواستند که چادر هلندیان را برچیده چادر خودشان را به جای آن برپا دارند. فان لایپزیگ به کلبعلی که یکی از خواجگان حرم بود اعتراض نمود و کلبعلی جریان را به آگاهی شاه رساند، و شاه فرمان داد که چادر هلندیان را نزدیک تالار خودش، برافرازند. این افتخار هرگز نصیب هیچیک از مشاوران شاه یا یک ایلچی نشده بود چونکه ازینجا می‌توانستی مستقیماً حرم شاه را نظاره کرد. همانروز پسین‌گاه شاه فان لایپزیگ را فراخوانده در کنار خود نشاند و پنج بار از جام زرین خود به او شراب داد فان لایپزیگ، این تفقد را سخت بزرگ خواند. فردای آنروز شاه به نوکران خود دستور داد که به هلندیان حرمت بسیار گزارند و روز ۳۰ دسامبر پیاده به چادر هلندیان آمد و به ایشان افتخار بزرگی داد و اندکی بعد به نشانه قدردانی خویش جام میوه‌ای فرستاد. اما شاه به‌رغم این تفقدهات از جایگاه واک دیدار نکرد با اینکه در ۲۸ ژانویه ۱۷۳۲ دو بار از برابر آن گذشت، و در این حال کلیه کارکنان

واک همچنانکه هدایائی در دست داشتند در بیرون جایگاه به صف ایستاده بودند. شاه ایستاد و با فان لایپزیگ گفتگو کرد و این کار او نیز احترامی بزرگ برای هلندیان قلمداد گشت. (واک ۲۲۵۵ برگ ۰۴-۱۹۰۰+ برگ ۶۲-۱۹۵۹).

در دهم آوریل ۱۷۳۲ توطئه‌ای علیه جان شاه کشف شد. این توطئه توسط بیژن بیگ غلام شاهی (قوللر) که خود را برادر شاه می‌خواند سازمان یافته بود. وی در زیر چوب و فلک اعتراف کرد که پسر اللهوردیخان قوللر شاه سلیمان است. همدستان او در این توطئه عبارت بودند از یکی از رئیسان کرد، یکی از رئیسان افشار، جعفرخان افغان آخرین حاکم افغانی شیراز، میرزا محمد، جبه‌دارباشی و دو تن از خواجگان حرم پادشاهی که از سوی نزدیک ۴۰۰۰ مرد از صاحب‌منصبان و سپاهیان حمایت می‌شدند. یکی از قوللران شاه وانمود کرده بود که با توطئه‌گران همدست است اما به بهانه آوردن مهر خود برای امضای پیمان‌نامه در ظاهر به خانه رفت اما در واقع یکر است به خانه شکارچی باشی شاه آمد و او بی‌درنگ شاه را از توطئه آگاه ساخت. شاه طهماسب فرمان دستگیری و محاکمه توطئه‌گران را صادر کرد. همه سران توطئه را سر بریدند پیکر جعفرخان را به آتش کشیدند و پیکرهای دیگران را جلو شیران و سایر جانوران افگندند. زنان توطئه‌گران را زنده زنده در لوله‌های دودکش‌ها گذاشته گرداگردشان را آجر-پوش کردند تا بتدریج جان دادند. توطئه‌گران پیشاپیش غنایم را میان خودشان تقسیم کرده بودند و هر یک بخشی از شهر را به خود اختصاص داده بود تا خودسرانه هرچه دلش بخواهد، انجام دهد، در نتیجه این توطئه شاه طهماسب درباره خوردن، آشامیدن و سوارکاری خود و سواس بیشتری نشان می‌داد. بر تعداد میرمطبخان یا چشندگان غذا و محافظانش افزود، و هنگام سوارکاری در بیرون کاخ، جمعی کثیر از سواران و پیادگان سپاه را در رکاب می‌برد، پیش از توطئه خیلی بی‌احتیاطی می‌کرد و هرچه پیشش می‌نهادند می‌خورد و می‌نوشت و هنگام بیرون رفتن به داشتن محافظ توجهی نمی‌نمود. گاه تنها با سه سوار به باغهای کلاه‌فرنگی که در پنج میلی

بیرون اصفهان بود می‌رفت. اما پس از توطئه چنان بیمناک شده بود که هر هفته چهار تا پنج بار گور جادوگر افغانی «داراشاه» را از باغهای هزارجریب، آماج رگبار گلوله‌های خود می‌ساخت. در نیمه ماه مه از ناگاه لوله یکی از توپها ترکید و یکی از قطعات فلز تقریباً به شاه طهماسب خورد. او سپس فرمان داد تا عمارت زیبای سروستان^{۱۱} را ویران سازند. (واک ۲۲۵۵ برگ ۸۱-۱۹۷۷).

نادر که با هواخواهانش کودتائی علیه شاه طهماسب طرح کرده بود در یکم سپتامبر ۱۷۳۲ شاه طهماسب را به باغهای هزار جریب دعوت کرد و شاه پذیرفت. یکی از قوللران شاه یعنی بیژن-بیگ که توسط برادر خوانده‌اش از توطئه خبر یافته بود به شاه گفت: «آنجا نروید چون شنیده‌ام که قصد خیانت دارند.» اما شاه طهماسب این سخن را نشنیده گرفت و برآن شد که برود زیرا «اگر باباخان می‌خواهد آن کار را بکند کاری نمی‌توان کرد!» اما به بیژن بیگ گفت: «در این دیدار محافظ من باش و چنانچه خیانتی در کار بود چون اشاره کردم کار نادر را بساز!» نادر میهمانی باشکوهی برای شاه طهماسب ترتیب داد و شرابی که شاه عاشقانه و به افراط آنها دوست می‌داشت به فراوانی در اختیار شاه گذاشت. شاه طهماسب بر اثر افراط در میگزاری همچنانکه نادر می‌خواست مست شد و نادر او را خلع سلاح کرده به حرم برد. شاه در خوابی مستانه فرو رفته بود و نادر همه فرماندهان سپاه را فرا خواند تا شاهشان را نظاره کنند و بدانند که او چه دشواریهایی دارد و مستی چنان، دیگر نمی‌تواند بر ایران حکم راند. نادر از سران سپاه خواست که آنچه را دیده‌اند برای افراد زیر فرماندهی خود بگویند و افزود: من تا زمانی که شاه خود را اصلاح نکرده است به عنوان نایب‌السلطنه عمل خواهم کرد. فرماندهان شاه با گفته‌های نادر همداستانی نمودند.

نادر فرمان اعدام بیژن بیگ را صادر کرد. بیژن بیگ در طی میهمانی پشت سر نادر ایستاده بود و دوبار با اشاره از شاه دستوری خواست تا نادر را نابود کند اما هر دوبار شاه او را از

این کار باز داشت.

در ساعت ده روز دوم سپتامبر ۱۷۳۲ نادر پسر شاه طهماسب را با نام شاه عباس سوم پادشاه ایران اعلام کرد. این پسر در روز ۵ ژوئیه به دنیا آمده بود. نادر تا زمان بلوغ شاهزاده کوچک سمت نایب السلطنه را برای خود محفوظ می داشت. در ۴ سپتامبر ۱۷۳۲ طهماسب میرزا با مادر، برخی از زنان و خواجگان و نوکرانش در ۱۲ کجاوه زیر نظر هشتصد سوار از راه یزد به کلات فرستاده شد. در ۸ سپتامبر شاه کودک جدید که هنوز در گهواره بود در يك مجلس شاهی که به ریاست خودش تشکیل شده بود علناً شاه نامیده گشت و خطبه به نام او خوانده شد. مهر تازه ای ساختند و سکه نو زدند و نقل و نبات در میان حاضران تقسیم کردند. قاسم خان شاملو والی قم به عنوان سرپرست شاه کودک نو برگماشته شد و با یکی از عمه های شاه نو پیوند زناشویی بست و در کاخ پادشاهی خانه گزید. سپاه به اصفهان درآمد و حاکمان جدیدی برای همه شهرها فرستاده شدند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۲۹۱ + واک ۲۵۸۴ برگ ۸۲-۱۹۷۲).

به عنوان مثال، نادر حکومت اصفهان و توابع را به ۸۰۰۰۰۰ تومن یعنی ۱۰۰۰۰۰ تومن بیش از مبلغ مرسوم به میر ابوالقاسم داد و یکی از خواهران شاه پیشین را هم بزنی به او داد. ولی در ۱۷۳۳ نادر دستور داد تا میر ابوالقاسم را در قم خفه کنند به این بهانه که میر ابوالقاسم يك نساج بوده و چون نادر این مطلب را دریافته فرمان خفه کردنش را صادر نموده زیرا که نساج درخور پیوند با خاندان شاهی نیست. (واک ۲۵۸۴ برگ ۱۹۸۰).

حاکمان جدید شهرها حکومت خود را با اخاذی های بسیار از مردمان هر شهر آغاز کردند. در اصفهان می بایست مسلمانان ۵۰۰۰۰۰ تومن، ارمنیان ۱۰۰۰۰ تومن و بانیان ها ۵۰۰ تومن بپردازند. بسیاری از مردم که استطاعت پرداخت را نداشتند در زیر ضربات چوب و فلک جانسپردند. حتی بزرگانی همانند محمدزمان خان برادر علی مردانخان ایلچی ایران در هند بر اثر

ضربه‌های چوب فلک جانسپرد. بسیاری از مردم اصفهان با شنیدن خبر نزدیک شدن نادر به شهر به یزد و نقاط دیگر گریختند زیرا که نادر برای سخن و پیمان خود ارزشی قائل نبود (واک ۲۳۲۲ برگ ۲۹۲) هلندیان نیز از اثرات حکومت جدید در امان نماندند. قبلا در ۲۸ اوت ۱۷۳۲ میرزاتقی منشی الممالک در اصفهان به هلندیان گفت: باید ۴۰۰۰ تومان بپردازید. مترجم هلندیان توانست این مبلغ را به ۵۰۰ تومن تخفیف دهد. میرزاتقی اندرز داد که همان ۴۰۰۰ تومن را بی‌کم و کسر بدهند زیرا نادر عادت داشت که اگر کسی درخواست تخفیف یا معافیت کند مبلغ خواسته شده را دو برابر کند. میرزا تقی به هلندیان گفت: ببینید انگلیسیان به مقدار دویست تومان به نادر پارچه و بلورآلات پیشکش داده‌اند او با تحقیر به ایشان نگریسته و گفته: چرا اسب پیشکش نمی‌کنید؟ و به من دستور داده بود که پیشکش‌های تازه انگلیسیان را پیش از پذیرش بازرسی کنم. و بدخواهانه افزود: تازه اول کار است! محصلانی به بندرعباس گسیل خواهند شد تا از کمپانی‌های آنجا خواه ناخواه پول بگیرند. هرچه دیلماج‌خواست مبلغ پیشکش هلندیان را کاهش دهد فایده نکرد. میرزا تقی پاسخ داد که: نادر اینک برای سپاهیان به پول نیاز دارد. قبلا در اوت ۱۷۳۲ چهار تن از نوکران نادر با درشتی از فان‌لایپیگک پرسیده بودند که برای مخدومشان چه پیشکش‌هائی فراهم کرده‌است و گفته بودند: ما دستور داریم که به زور سیصد تومان از تو بگیریم فان‌لایپیگک پاسخ داده بود: «شما می‌توانید جان و جامه‌هایم را بگیرید اما من پول ندارم!» نوکران پس از یکساعت بگومگو باز-گشته و وعده داده بودند که پسین هنگام باز می‌گردند. هلندیان از طریق یکی از دوستان مسلمان بازرگان خود موسوم به آقاسعید که در نادر نفوذ داشت کاری کردند که همانروز میرزا تقی به تن خود نزد فان‌لایپیگک آمده به او اندرز داد که بهتر است پیشکش را بپردازد. میرزا تقی پیشکش‌هائی را که هلندیان فراهم کرده بودند (چیت‌ها، ظروف چینی، ارمغان‌های دیگر) نظاره کرد و گفت مخدوم من اسب و قاطر را بر اینها ترجیح می‌دهد و منسوجات و

مانند آنها را يك سوم بهای واقعی قیمت گذاری می کند بنابراین مبلغ زیادی به زیان هلندیان خواهد بود. فان لایپزیگ گفت: من در جایگاه نمایندگی سه اسب دارم که به نادر تقدیم می کنم اما پولی برای خرید اسبان دیگر ندارم! میرزاتقی قول داد که خواهد کوشید تا آن مبلغ را به ۲۰۰ تومان کاهش دهد «اما هلندیان ناچار باید ۲۰۰ تومن را بپردازند. اگر شما نمی توانید اسبانی را بخرید من می خرم ولی در طی سه ماه باید پول مرا باز پس دهید.» میرزاتقی برخی از چیت ها، ظروف چینی و ارمغان ها را برگزید و به فان لایپزیگ گفت: «اینها را با آن سه اسب بردار و به کاخ نادر بیا!». فردای آن روز نادر از پذیرش این پیشکش ها تن زد و سر میرزاتقی نعره کشید که: «من به تو گفتم دویست تومان از هلندیان بگیر!» بنابراین محصلان بهای اسبان را ۵۲ تومن کمتر از مبلغی دانستند که میرزاتقی به هلندیان فروخته بود، باقیمانده (۹۳۵ تومن) را هلندیان می بایست نقداً بپردازند، از اینرو با زیان اسبان، حواله ها و ۱۵ درصدی که معمولاً می بایست به محصلان بدهند، هلندیان ۴۵۰ تومان دادند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۰۱-۲۹۳).

از زمان خلع شاه، نادر از کاخ پادشاهی بیرون نیامد. او هربار شیوه ها و وسایل تازه ای برای ستم بر مردم ابداع می کرد. فرمان داد که از همه مستغلات، زمین ها، خانه ها، باغ ها، درختان، باغهای میوه و چارپایان سیاهه بردارند. همه درها و پنجره های فرح آباد را کنده و انبار کردند. نیز گفته می شد که نادر می خواهد تالاری را که شاه طهماسب در سعادت آباد ساخته ویران کند. نادر فرمان داد تا مقداری عظیم از جواهرات، ظروف زرین و سیمین، پارچه ها و جامه های گرانبها را سیاهه برداری و بسته بندی کنند. اما ظروف طلا و نقره می بایست ذوب شود. نادر به سپاهیان خود سخاوتمندانه مواجب می داد. او کتابهای کتبخانه پادشاهی را از مخازن آنها بدر آورده کتابها و تابلوها و تصاویر را در میان افراد سپاه خود پخش کرد. او همچنین فرمان داد که ارمنیان و بانیان ها را سرشماری کنند و از آنها پول

بگیرند. و نیز سهمی از دختران ایشان را برای خود خواست. در اکتبر ۱۷۳۲ نادر به احداث فرمان داد که همه نوابان (دخترزادگان خاندان صفوی) خانزادگان* (پسران خانان) بزرگان و قوللران (غلامان شاهی) و خانواده‌هایشان را به قزوین برید. حرم شاهی با شاه نوباوه نیز می‌بایست در پی آن به قزوین روند. همه خواجگان بجز ۱۵ تن از خدمت اخراج شدند و دستوری یافتند که به شاه‌عبدالمعظم، قم و شاه‌چراغ رفته باقی زندگانی را در عبادت بگذرانند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۶-۳۰۵).

در نیمه اکتبر کاخ شاهی بیکباره خالی شد و همه وسایل آن به قزوین انتقال یافت. نادر محتویات بیوتات سلطنتی (از کره گرفته تا ادویه) را به زور به مردم اصفهان فروخت و کسانی را که به خرید تمایلی نداشتند به شلاق بست. او همچنین درآمدهای شهر اصفهان و توابع را گرد کرد. برای مردم دیگر پرداخت مالیات امکان نداشت چون آبادی‌ها فقیر و مخروبه شده بود. نادر پیش از ترك اصفهان سه خواهر آخرین شاه سلطان‌حسین را شوهر داد. یکی از آنها را به برادر خود ابراهیم‌خان، دومی را به میرزا ابوالقاسم و سومین را به رحیم‌خان Geraaijbie داد.

در ۵ اکتبر ۱۷۳۲ شاه نوباوه به قزوین برده شد و نادر به همین مناسبت به بسیاری از سپاهیان خود در يك انجمن همگانی خلعت‌هائی داد. نادر خود نیز در ۱۳ اکتبر ۱۷۳۲ از راه گلن‌آباد - سعادت‌آباد - کوه صفه و نجف‌آباد برای گوشمال‌دادن به بختیارسانی که حاکم فرستاده او را کشته بودند روان گشت. در این اثنا شایع بود که خراسانیان علیه نادر دست به سلاح برده و ازبکان و ترکمنان به این ناحیه تاخته‌اند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۶-۳۳۴).

نادر از زمان ترك اصفهان سخت درگیر مبارزه با عربان و بختیارسانی بود که در ناحیه شوشتر به همکاری پرداخته بودند. او در آغاز اکتبر ۱۷۳۲ در طی فرمانهائی از اصفهان توپها و مهماتی خواست. همچنین گفته می‌شد که بسیاری از سپاهیان و

چارپایانش در اثر سرما از میان رفته‌اند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۹۷۷).

نادر پس از سرکوبی سخت عربان و بختیاریان در ناحیه شوشتر به بغداد رخت کشید و محاصره این شهر را آغاز نمود. محمد قاسم بیگ، ناظر بیوتات حسنعلی‌خان، معیرباشی، به فان‌لایزیگ گفت که سپاه ایران تا حدود کرکوک همه چیز را تاراج کرده، دوازده هزار سپاهی ترك از جمله نه سردار بزرگ ایشانرا اسیر ساخته و آنها را در ۹ فوریه ۱۷۳۳ برای تماشای مردم به اصفهان آورده در قلعه شهر زندانی کرده‌اند. در همین احوال نادر سرگرم تهیه کشتی‌هائی بود تا سپاهیان را از فراز رودخانه به بغداد عبور دهد. احمدپاشا در درون شهر بغداد ماند و این شایعه را در ذهن مردم قوت داد که سپاهی عظیم از ترکان به سوی بغداد در حرکت است. يك مرد فرانسوی موسوم به لازار^{۱۲} که از راه ارزروم و تبریز آمده بود در ۲۶ اکتبر ۱۷۳۲ به اصفهان رسید و در ۲۷ دسامبر راهی بغداد شد. گفته می‌شد که وی از سوی صدراعظم فرانسه حامل نامه‌ایست. او برای هر روز ۱۷ محمودی و نیم من‌شاه هزینه سفر دریافت کرد. بعداً گفته شد که نادر او را به عنوان ناظر کشتی‌ها برگماشته تا بر عبور دادن سپاهیان از فراز رودخانه به بغداد نظارت کند و به او قول داده که پس از پیروزی با پاسخی قانع‌کننده او را به فرانسه باز پس خواهد فرستاد. (واک ۲۳۲۲ برگ ۶۵-۳۶۲) همچنین در ۲ فوریه ۱۷۳۲ در اصفهان شایع بود که نادر در ملاعام برای سران سپاه به قرآن سوگند یاد کرده که پس از تسخیر بغداد شاه طهماسب را دوباره به قدرت خواهد رساند. (واک ۲۲۶۹ برگ ۷-۶۶۰). در ۴ فوریه نادر در طی فرمانهائی از اصفهان خواست که چندین درودگر و پانصد آهنگر برای او بفرستند، این فرمانها در ۱۱ فوریه انجام شد.

در ۲۸ ژوئن ۱۷۳۳ داروغه اصفهان پنهانی اصفهان را ترك کرد تا درباره اخاذی زیاد از مردم که به جای ۲۴۰۰۰ تومان

ناچار بودند ۵۰۰۰۰ تومان بپردازند شکایت کند. بنابراین حتی بعید نبود که افرادی از خاندان بزرگان را در کوچه و خیابان ببینی که دست گدائی در پیش این و آن دراز کرده باشند، چون وضع همه مردم بر اثر مالیاتها و اخاذیهای بسیار، سخت وخیم بود. (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۶۳) و نیز در آن اوان هیچکس حاضر نبود پولی برای خرید خانه‌ای بپردازد به عکس بسیاری از مردم دلشان می‌خواست چنانچه جلوشان گرفته نشود یا لو نروند، خانه و زندگیشان را رها کنند و به‌جای دیگری بروند. برخی از مردم در آغاز سال ۱۷۳۳ برای اینکه از شر اخاذیها و تجاوزات بیشمار جان بدر برند حتی دست به خودکشی زدند (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۴۴ + واک ۲۵۸۴).

چون هلندیان مادام که جنگ ادامه داشت پیدائی وضع بهتری را چشم نداشتند فان لایپیژیک پیشنهاد کرد که بهتر است نمایندگی هلند در اصفهان تخلیه شود. (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۷۰). هلندیان پیوسته از سوی حاکم اصفهان در آزار بودند، او در هنگامه اختلافاتی که درباره امتیازات هلند در گرفته بود، پیشکش‌هایی برای نادر می‌خواست. حاکم تهدید کرد که همه پول‌هایی را که نادر فرمان داده از شرکت‌های اروپائی بندرعباس گرفته شود، خواهد گرفت و در ۲۰ ژانویه ناظرش را نزد فان لایپیژیک فرستاد و پیام داد که چند روزی بیش به مهلت پرداخت بدهی‌های هلندیان باقی نمانده است. به هلندیان سفارش شده بود که به موقع بدهی‌ها را بپردازند، کالاهای خود یا دست‌کم معادل قیمت آنها را برای ارسال به بغداد آماده کنند. بهر حال دست کم نیمی از پرداخت آنها می‌بایست نقد باشد زیرا که نادر سخت به پول نیاز داشت. فان لایپیژیک پاسخ داد که هنوز از بندرعباس دستوری دریافت نداشته و سه ماه به سر رسید مهلت پرداخت باقی است. افزون بر این او نامه‌ای در این باره برای نادر فرستاده بود از اینرو از حاکم شهر اصفهان خواست که صبر داشته باشد. (واک ۲۳۲۲ برگ ۷۲-۳۷۰ و ۳۶۴). حاکم اصفهان گفت: من صبر نمی‌کنم و اگر لازم باشد جایگاه واک و

انبارهای آن را در اصفهان مصادره خواهم کرد چون من آقا و فرمانروا و صاحب اختیار این شهرم! حتی ممکن است اجازه ندهم که فان لایپیگک تنها چیزی را که تا این زمان در تملك داشته یعنی جانش را داشته باشد. حاکم ضمناً بانیانها را که ضامن بدهی های هلندیان شده بودند تهدید کرد. و بانیانها اشاره کردند که ضمانت آنها فقط هنگامی معتبر است که فان لایپیگک گریخته یا رفته باشد و یا مهلت پرداخت بدهی به سر رسیده باشد. فان لایپیگک خواست که به تن خود با حاکم شهر سخن گوید اما وی این دیدار را لازم ندانست چون خواسته هایش را توسط ناظر خود پیش از این به فان لایپیگک اعلام کرده بود. حاکم به لایپیگک آگهی داد که: «اگر ۶۰۰۰ تومان (نصف بدهی) را بپردازي نادر را وخواهم داشت برای پرداخت نیم دیگر به تو مهلت بیشتری دهد.» فان لایپیگک پاسخ داد: «من حتی ۵۰ محمودی هم ندارم!» حاکم در ازای این پاسخ فقط لایپیگک را تهدید کرد. بنابراین لایپیگک در ۲۱ ژانویه به تن خود به دیدار حاکم رفت و بگرمی پذیرائی شد. حاکم به دلایل فان لایپیگک گوش فرا داد و گفت: «نادر هرگز اینها را نخواهد پذیرفت. من دوستانه به شما اندرز می دهم که این پول را بپردازي وگرنه نادرخشمگین خواهد شد و سی سپاهی خشن خراسانی را می فرستد که به هر نحوی که ممکن باشد این پول را از تو بگیرند.» حاکم افزود: «می دانی که «وکیل» اگر سراسر کشور هم ویران شود یا امر تجارت قطع گردد هرگز خم به ابرو نمی آورد. تنها چیزی که در مد نظر اوست، اینست که سپاهیان خوراك و پوشاك و زندگی خوبی داشته باشند.» فان لایپیگک پس از دریافت تذکاريه ای برای اینکه در دسر را کم کند هديه ای به حاکم داد و نامه ای برای نادر فرستاد. او همچنین از علی مردانخان ایلچی ایران در هند که در ۱۲ مارس به اصفهان رسید خواست که درباره هلندیان پادرمیانی کند. چون راه اصفهان - بغداد به علت وجود سپاهیان و حرامیان ناامن بود چاپار فان لایپیگک، همراه حاکم راهی بغداد گشت. (واک ۲۳۲۲ برگ ۸۹-۳۸۰-۳۷۶).

در ۸ آوریل چاپار با پاسخ نادر بازگشت. نادر به فان لایپزیگ تا زمانی که از بندرعباس پاسخی دریافت کند مهلت داده بود که مورد آزار قرار نگیرد، پس از دریافت پاسخ می‌بایست بی‌درنگ پول خواسته شده را بپردازد. افزون بر این به فان لایپزیگ سفارش شده بود که در انجام این کار شتاب کند. چاپار به فان لایپزیگ گفت که هیچیک از درباریان (ابوالقاسم، خلیفه، میرزاتقی) جرأت نکردند این تقاضا را نزد نادر برند فقط لازار فرانسوی این کار را کرد، زیرا که لازار بر نادر نفوذ داشت و به نادر پیشنهاد کرده بود که از این پس درباریان از طریق او به کار بپردازند. بنابراین فان لایپزیگ بر آن شد که دیلماج واک را با هدایائی برای لازار به دربار فرستد. در طول راه تحصیل خوراک دشوار بود و دو برابر بهای معمولی فروخته می‌شد. (واک ۲۳۲۲ برگ ۳۹۹-۳۹۶).

در ۲۵ آوریل، هنگامی که آغاکیمال با شاهزاده‌خانم‌ها و دیگر خانم‌ها به قم رفت کاخ پادشاهی خالی شده بود. فقط باغبانها و قاپوچیان یا دربانان، در کاخ می‌بودند. در اصفهان دیگر تجارتی در کار نبود زیرا که هیچکس پول نداشت. نرخ عباسی به ۳/۵ محمودی و دوکا به ۲۵-۲۵ ۱/۲ محمودی پول مسین رسیده بود. (واک ۲۳۲۲ برگ ۴۰۱).

در ۱۲ ژوئیه ۱۷۳۳ محصلان برای مطالبه ۲۴۰۰۰ تومان به اصفهان آمدند. شهر و آبادی‌های پیرامون آن تقریباً از سکنه خالی شده بود (بسیاری از ایشان گریخته بودند) زیرا که به سختی کسی دیگر در کوچه و خیابان‌ها دیده می‌شد.

اما در ۱۷ ژوئیه هلندیان از برای مثال گزارش دادند که در روزهای پیشین به زور از مردم اصفهان پول می‌گرفته‌اند و حتی مقامات کشوری را فلکه می‌کرده‌اند. محصلان، اعلام کردند که يك عباسی پول سفید بدون کسر پذیرفته می‌شود و ۱۰ پایسه پول مسی فقط ۴ پایسه ارزش دارد. افزون بر آن نان فقط يك محمودی باید ارزش داشته باشد. هلندیان توضیح دادند که «مقامات دولتی دیوانه شده‌اند چون همه چیز خیلی گران شده

است» يك عباسی معادل ۸۰ پایسه بود و حالا معادل ۱۰۰ پایسه است. بهای هر من نان اینك ۱۰ پایسه افزایش یافته است چرا که هر من شاه نان ۵۰ پایسه است. البته این کار غیر ممکن بود و صرافان بی‌درنگ رفتند. نادر نیز وسایل دیگری را برای بدست آوردن پول بکار گرفت که هلندیان يك نمونه جالب آنرا نقل می‌کنند. (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۸ + واك ۲۵۸۴).

يك کسی در اصفهان ۲۰۰۰۰ تومان وام گرفت و با آن نعل اسب خرید. و سپس به لشکرگاه نادر در بغداد رفت تا نعل‌ها را بفروشد چون در آنجا سخت به نعل نیازمند بودند. او توانست ۱۵۰۰۰۰ تومان فروش داشته باشد. به محض اینکه نادر از ماجرا آگاه شد آن مرد را فرا خواند و پرسید آن ۲۰۰۰۰ تومان را از چه کسی به وام گرفتی؟ و چون از نام وام دهنده آگاه گشت در زمان چاپاری را به اصفهان نزد آن مرد فرستاد تا از او سند بدهکاری مطالبه کند و به او بگوید که آن ۲۰۰۰۰ تومان در ازای بدهی‌های مالیاتی او به حساب آمده است. نادر سرانجام ۱۴۵۰۰۰ تومان از بازرگان نامبرده گرفت و او ناگزیر به ۵۰۰۰۰ تومان باقی‌مانده دل خوش ساخت. (واك ۲۵۸۴) بنا به گفته دیلماج هلندیان شمار سپاه ایران در برابر بغداد به ۳۰۰۰۰۰ تن می‌رسید. از این‌شمار فقط ۱۰۰۰۰۰ تن سپاهی جنگاور بودند، که ۸۰۰۰۰۰ تن سواره نظام و ۲۰۰۰۰۰ تن پیاده‌نظام بود. بقیه شامل نوکران، بردگان یا اسیران ترك بازرگانان و صنعتگران بودند. به گفته دیلماج در آنجا مقادیر زیادی مواد خوراکی و علوفه و علیق وجود داشت اما آنطور که باید ارزان نبود. در بغداد به علت جمعیت بسیار زیاد وضع برعکس بود. گرسنگی دشواری بزرگی بود ۶۰۰۰۰ آدمی درطول محاصره جان باخته بودند. بهای ۷۰ پوند گندم یا جو در زمان محاصره به ۸۰۰۰ محمودی (۳۴۰۰ فلورین) رسیده بود. در این زمان احمدپاشا هنوز ۲ اسب داشت. (واك ۲۳۲۲ برگ ۴۲۷ سمت چپ). گرسنگی چنان شدت یافت که در یکم ژوئن یا در همین حدود رغول (Ragael) افندی با ۲۵ تن دیگر برای گفتگو نزد

نادر آمد.

سه روز بعد نادر چند تن را برای مذاکره به شهر بغداد فرستاد اینان با **رغول افندی** و داماد احمدپاشا باز گشتند پس از گفتگو با اینان، نادر میرزاتقی شیرازی را به عنوان نماینده خود نزد احمد پاشا فرستاد. ترکان قول دادند که همه اسیران ایرانی در بغداد را باز گردانند. پول درخور توجهی بپردازند و هرچه از شاه گرفته‌اند باز پس دهند. افزون بر این ۲۰۰ تن از بزرگان بغداد می‌بایست نزد نادر گروگان باشند تا نامه‌ای به باب عالی بنویسند که همه سرزمین‌های ایرانیان و اسیران ایرانی در ترکیه را به شرط عقب‌نشینی نادر به کرمانشاه باز پس دهد. مرز میان ایران و ترکیه به قرار سابق باز گردد، و فقط در این هنگام نادر گروگانها را باز پس دهد. نادر پاسخ داد: «بغداد که هم‌اینک در چنگ من است بهتر آنست که این شهر را به من واگذارید در این صورت مایل به مذاکره دربارهٔ يك صلح عمومی و دیگر اختلافات خواهم بود.»

در اثر این وضع هر روزه ۱۰ تا ۲۰ ینگ‌چری و کسان دیگر از بغداد می‌گریختند. در ناحیه‌ای تا ۷۰ میلی شمال بغداد سپاهیان ایرانی به سرکردگی محمدرحیم‌خان همه آبادی‌ها را تاراج و اهالی را اسیر کردند. (واک ۲۳۲۲ بخش ۲، برگ ۳۷-۴۰) سرزمین‌های ایران نیز از این رفتار در امان نماند. مثلاً نادر سپاهانی به فرماندهی یکی از سرداران خود به کرمانشاه فرستاد و او این شهر را تاراج و اهالی را اسیر ساخت. و همه ذخایر خوراکی مردم را ضبط کرد که تا اندازه زیادی به وضع خوراک سپاه نادر بهبود بخشید. (واک ۲۵۸۴).

در ۲۶ ژوئیه ۱۷۳۲ فان‌لایپزیگ گزارش داد که نادر نه فقط بغداد بلکه قصد تسخیر بصره را نیز دارد. گفته می‌شد که نادر ۶۰۰۰ سپاهی به کرمان گسیل داشته تا از راه شیراز و کم‌گیلویه به بصره بروند و در طول راه به گردآوری سپاه بیشتر پردازند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۲۸۳) او در زمان جایگاه نمایندگی هلند در بصره را از این خبرها آگاهی داد. این خبرها همچنین

از کرمان نیز تأیید شد چون آن ۶۰۰۰ سپاهی از این شهر گذشته بودند و از بصره در ۱۵ دسامبر ۱۷۳۲ گزارش شد که می‌گویند نادر به مردم حویزه و دوراق نامه نوشته و خواسته است که برای حمله به بصره به سپاهیان‌ش بپیوندند. و نادر یکی از خانان را به یاری آنها خواهد فرستاد. يك روز بعد هلندیان در دفتر شرح وقایع روزانه خود نوشتند که بازرگانان ارمنی بصره در نهران از رئیس‌ان خود در اصفهان، دستور یافته‌اند که برطبق فرمان نادر از آن شهر بیرون روند. (واک ۲۳۲۲ برگ ۴۲۳) این شایعات به گوش حاکم ترك بصره نیز رسیده بود زیرا که او در ۲ ژانویه ۱۷۳۳ به مردم بصره اخطار کرد که برای مقابله با حمله قریب‌الوقوع ایرانیان که در حویزه گرد آمده‌اند خودشان را مسلح سازند.

در ۳ ژانویه ۱۷۳۳ فرمانهای نادر دایر بر ضبط همه کشتی‌ها و قایق‌ها برای استفاده در حمله علیه بصره به بوشهر رسید. (واک ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۴ دست چپ).

نیز گفته می‌شد که نادر آغا کمال نایب خود و مسئول حرم‌خانه را که در این زمان در قم بود به حکومت بصره برگماشته است. (واک ۲۳۲۲ برگ ۴۰۱). در ۲۵ ژانویه ۱۷۳۳ گزارش شد که ایرانیان از حمله به بصره منصرف شده و شماری زیاد از زنان و کودکان آن شهر را اسیر کرده هریک را در ازای ۱۵-۲۰ محمودی فروخته‌اند. (واک ۲۲۶۹ برگ ۶۶۱۲).

این بی‌شک به مبارزه نادر علیه شوشتر مربوط بود. (واک ۲۳۲۲ برگ ۹۱۱ سمت چپ) اما از آوریل تا نیمه ماه مه بصره همواره توسط سپاهی از ایران که عربان شورش‌ی نیز به آن پیوسته بودند تهدید می‌شد. (واک ۲۳۲۲ برگ ۴۲۵). در یکم آوریل ۱۷۳۳، روستانشینان گریخته به بصره درآمدند چون بن‌میلان^{۱۳} سرکرده شورشیان با افراد خود به آبادی جساگر^{۱۴} در ۱۵ میلی بصره رسیده بودند. رئیس آنان میر نعمه^{۱۵} گریخت

13- Bin Milaon

14- Jesagier

15- Mier Nama

چون بر خلاف میل مردم به شورشیان نپیوسته بود. مردم این آبادی از ترس تاراج و کشته شدن به شورشیان پیوستند. رئیس این آبادی گفت که بن میلان از سوی نادر فرمان دارد که بصره را تسخیر کرده ملاعلی را به حکومت آنجا برگمارد.

پس از آنکه تهدیدات تا اندازه‌ای فروکش کرد شورشیان از سوی نادر نامه‌ای به یکی از رؤسای محلی عرب به نام محمدمناع^{۱۶} نوشته به او پیشنهاد کردند چنانچه به نیروهای میر سعیدخان (یا میر زاهدخان) فرمانده عرب نیروهای ایرانی در جزایر^{۱۷} بپیوندند او را حکومت بصره خواهند داد. محمدمناع با تظاهر به قبول این پیشنهاد توانست میر سعیدخان را در ۹ ژوئیه ۱۷۳۳ دستگیر کرده به تهدیدات ایرانیان پایان دهد. خبرهای شکست نادر در ۲۷ ژوئیه ۱۷۳۳ به بصره رسید. (واک ۲۲۶۹ برگ ۱۳-۱۲۶۶)

پس از شکست نادر بختیاریان، همه راه‌های منتهی به اصفهان را بسته آیندگان و روندگان را تاراج کردند. آنها حتی راهداران اورچینی را که در ۶ میلی شهر است به قتل رساندند. در ۲۷ ژوئیه فان لاپزیگ دریافت که به فرمان نادر بزرگان شهر باید اصفهان را ترک کنند از اینرو کوشید سند بدهکاری خود را از حاکم پس بگیرد. میرزا رحیم مایل به دادن سند بود ولی مستوفی نتوانست آنرا پیدا کند. در ۲ اوت که لاپزیگ به دیدار ابراهیم خان حاکم جدید (ناظر پیشین شاه طهماسب) رفت دوباره خواستار سند بدهکاری خود شد و این درست همانروز بود که خبر شکست نادر به شهر رسید. مقامات حاضر همه مدعی شدند که سند در اصفهان نیست اما میرزا ابوالقاسم قول داد که بزودی آنرا به اصفهان آورد.

گفته می‌شد که نادر بسختی به قشون عثمانی حمله کرده اما پس نشانده شده و پنجاه هزار سرباز همه بار و بنه و توپخانه خود را از دست داده است. می‌گفتند که نادر به همدان عقب نشسته و در

16- Mamed mana

17- Jesahier

آنجا به لاپورتری^{۱۸} فرمان داده که ۲۰ توپ و ۲ خمپاره انداز برای او بسازد. افزون بر این قرار بود که از مردم همدان پول گردآوری کند اما در این زمان روستانشینان محصلان نادر را به گلوله بستند. در ۲ اوت توپچی‌باشی نادرعلی‌خان بیگ برای قالب‌ریزی توپهای جدید به اصفهان آمد در این حال چشم به راه بودند که در ۴ روز آینده معیرباشی و داروغه به اصفهان برسند. نادر برای گردآوری سپاهیان جدید کسانی را به خراسان فرستاد و فقط به چاپاریان خود اجازه آمد و رفت در راهها را داد. (واک ۲۳۲۲ بخش ۲ برگ ۲۴۲-۲۳۶+واک ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۹ سمت چپ).

در ۵ اوت می‌گفتند که نادر در بهرس^{۱۹} در ۸ میلی بغداد است. او تنها ۵۰۰ سواره نظام از دست داد اما پیاده نظام او (۴۰۰۰۰) از جمله بار و بنه، پوشاک، توپخانه و چارپایانش بر جای ماند و در آنسوی پل ۱۵۰۰۰ سپاهی به سرکردگی خان‌جان، محمدخان، محمدرضاخان، محمدرحیم‌خان باقیمانده بود. در ۶ اوت معیرباشی و داروغه به اصفهان رسیدند اینان مأمور بودند که به حساب‌های مقامات رسیدگی کرده به گردآوری سپاهیان جدید، فراهم کردن چادر، توپخانه، پوشاک و نیازمندیهای دیگر پرداخته پس از ۴۰ روز از اصفهان بروند. نادر همه اردو بازار را مرخص ساخته و فقط تنی چند از شمشیر تیزکنان، آهنگران و سراجان را نگهداشته بود. (واک ۲۲۶۹ برگ ۶۶۰۹ سمت چپ). معیرباشی به همه دکانداران دستور داد دکانهایشان را باز کنند و ۹۰۰۰۰ تومان نقد و ۱۰۰۰۰۰ چادر از اهالی اصفهان خواست. و برای توپهای جدیدی که قرار بود قالب‌ریزی شود از مردم اصفهان خواست که ۲۰۰۰ تومان دیگر به علی‌خان بیگ توپچی‌باشی بدهند. از قول معیرباشی نقل می‌کردند که تنها ۱۰۰۰۰ مرد با نادر باقیمانده و بسیاری از سپاهیان در حین فرار از تشنگی جان سپرده‌اند.

18- Laporterie

19- Bohris

نادر همچنین کسانی را برای آوردن شاه طهماسب به مازندران مأمور ساخته بود. در ۱۴ اوت گزارش شد که نادر یکی از نمایندگان ترك را که پیشنهاد صلح داشته بر خری نشانده و سپاهیان را به استمراء او واداشته است. سپس او را باز پس فرستاده با این پیام که: «من تا سه ماه دیگر باز خواهم گشت و آنگاه استانبول را هم تسخیر خواهم کرد.» (واك ۲۲۶۹ برگ ۶۶۷۰).

در ۱۱ سپتامبر خان جان یا اسلمس خان^{۲۰} برای چند روزی استراحت به اصفهان بازگشت. در این زمان میرزاتقی با مبلغی پول و دوهزار مرد برای تقویت نادر از شیراز و نجف آباد به اصفهان رسیده بود و می خواست به همدان رود. در همین زمان وکیل طهماسب بیگک جلایر نیز تنها با ۱۵۰ مرد از خراسان به نادر پیوسته بود و در این اثنا نادر سرگرم مستحکم ساختن همدان برای حمله به ترکان بود و فرمان داده بود در اصفهان زنجیرهایی بسازند تا آنها را برای زدن پلی بر رودخانه نزدیک بغداد بکار برد.

در ۱۴ سپتامبر علی خان بیگک توپچی باشی به همراه لاپورتری، ماجراجوئی فلاندرزی^{۲۱}، برخلاف میل خود با ۲۲ دستگاه توپ و ۲ خمپاره انداز اصفهان را ترك گفت. در همین روز شایع شد که شاه طهماسب سرگرم گردآوری سپاه است و به نام خود سکه زده است. فردای آنروز کدخدایان اصفهان را بازداشت کردند تا از آنها بپرسند چه کسی عباسی های جدید شاه طهماسب را به اصفهان آورده است. هرچند باور بر این بود که این پولها را در خود اصفهان ساخته اند. در ۱۶ سپتامبر جاعل عباسی ها را دستگیر و نزد ابراهیم خان حاکم اصفهان آوردند. آن مرد گفت: «می خواستم از میزان هواخواهی مردم نسبت به شاه طهماسب آگاه شوم و مردم بی تصمیم را به هواخواهی او برانگیزم. اما دریافتم که دیگر کسی هواخواه او نیست و از کرده خود پشیمانم!»

20- Aslamas

21- Flemish

ابراهیم‌خان خندیده و آن‌مرد را آزاد ساخته بود. اینکه آیا حاکم این کار را خنده‌آور می‌پنداشته یا آنکه می‌خواسته جاننش در امان بماند دانسته نیست. اما در آن زمان شایعات پی در پی حاکی از انبوه شدن سپاه شاه طهماسب بود که ۲۰۰۰۰ تن از سپاه ۷۰۰۰۰ تنه نادر کمتر بود. نادر با این سپاه با ۶۰۰۰۰ سپاه ترك مصاف داده بود. هرچند این فرضیات البته درخور اعتماد نبود ولی نشانگر تردیدی بود که درباره وضع واقعی سیاسی- نظامی وجود داشت. (واک ۲۳۲۳ برگ ۹۱-۸۷۷).

در ۲۶ سپتامبر ۱۷۳۴ در اصفهان شایع بود که وکیل طهماسب بیگ به شهر خواهد آمد. بسیاری از مردم با شنیدن این خبر برای اینکه از ستمگری‌های دوباره او در امان بمانند از شهر گریختند. افزون بر این شایع بود که وکیل دستور دارد ۸۰۰۰ تومان از مردم اصفهان و ۷۰۰۰ تومان از مقامات مهم (میرزا فتح‌الله ۴۰۰۰، میرزا قاسم ۲۰۰۰، غلامرضا ۱۰۰۰ و مستوفی نیز ۱۰۰۰ تومان) باج بگیرد. نیز گفته می‌شد که او دستور دارد دارائی علی‌مردان‌خان فیلی را مصادره کند. (واک ۲۳۲۳ برگ ۸۳۳) در این زمان شایعات دیگری درباره نادر، کشتارها، تنزیل مقام‌دادن‌ها، انتصاب‌ها و وضع نظامی‌اش و چگونگی آرایش سپاه شاه طهماسب بر سر زبانها بود. لران که از پیرامون اصفهان پراکنده شده بودند هنوز در حال طفیان بودند و کردان اردلان نیز به آنها پیوسته بودند. ظاهراً حمایت از شاه هنوز زیاد بود چون گزارش شد که میرزا تقی به علت جعل این خبر که نادر می‌خواهد شاه شود بازداشت شده، چه اگر دهان میرزاتقی را نبسته بودند، این شایعه سپاهیان را علیه نادر به شورش وامی‌داشت.

در ۱۷ اکتبر کلانتر جدید اصفهان و سایر مقامات و کدخدایان کاملاً چاپیده شده از دربار به اصفهان بازگشتند. چون کدخدایان زبان به ستایش نادر گشوده خود را چاکران او خوانده و گفته بودند: «ما حاضریم چنانچه پول نداشته باشیم زنان و فرزندان خود را بفروشیم» نادر به اینان خلعت داده بود.

خبرهای مربوط به آمدن طهماسب بیگ و نیز اینکه دستور دارد ۸۰۰۰ تومن از اصفهانیان باج بگیرد تأیید شد و بنابراین خلقی انبوه از اصفهان گریختند. خانه‌هایی برای سکونت وکیل و آدم‌هایش از سکنه خالی شد و خانواده‌های اصفهانی ناگزیر بودند برای فراهم کردن فرش، رختخواب، ظروف آشپزخانه آنها هر کدام سهمی بپردازند.

طهماسب بیگ نیز دستور داشت که ذخایری برای سه ماه زمستان آینده فراهم کرده برای مبارزه علیه سنیان شورشی فارس آماده شود. پیش از ورود به اصفهان طهماسب بیگ اهالی دو آبادی حومه اصفهان را که به خطا آنها را بختیاری پنداشته بود قتل عام کرد. در غروبگاه ۲۲ اکتبر طهماسب بیگ به شهر درآمد و در زمان در شهر اعلام کرد که از این پس باید سردار خوانده شود و هرکس او را وکیل بنامد دو دوکا (معادل ۸۹۴ فلورین هلند) جریمه خواهد شد. فردای آن روز نقاره‌خانه اصفهان به سبب پیروزی اندک نادر بر ترکان در کرکوک، به صدا درآمد. (واک ۲۳۲۳ برگ ۸۹۵ و ۸۹۳ و ۸۹۰ و ۸۸۶ و ۸۸۴). [از این پس مطالب براساس یادداشت‌های روزانه واک ۲۸۲۳ برگ ۸۳۳ - ۹۸۵ از ص ۳۱ تا ۴۱ فراهم شده است.]

در ۲۲ این احوال سردار به تهیه سیاهه‌ای از نیازمندیهای خود پرداخت تا آنها را از مردم بگیرد. تخمین زده شد که اصفهان و توابع می‌بایست ۱۰۰۰۰ تومن و برخی مالیات‌های عقب‌افتاده نقاط دیگر را تهیه کند. سردار همچنین به مقام بیگلربیگی فارس، قندهار و عراق عجم برگماشته شده بود.

چون در ۲۴ اکتبر نقاره‌ها هنوز نواخته می‌شدند مردم اصفهان مقداری نقل و شیرینی به سردار هدیه کردند اما او نپذیرفت. و گفت: «من نیامده‌ام که شهر را ویران کنم بلکه می‌خواهم دوباره آنرا آبادان کنم. من فقط عواید سالیانه حکومتی را می‌خواهم نه بیشتر، یعنی همان عوایدی که در زمان شاه عباس

کبیر تثبیت شده است.» در این اثنا مردم مجبور شدند که از انبارهای غله پادشاهی نقداً غله خریداری کنند. سردار دستور داد که بهای يك من گندم باید به طور ثابت ۱۶ پایسه و يك من جو ۱۰ پایسه باشد به شرطی که بهای هر من نان گندم يك محمودی و نان جو ۳/۵ محمودی باشد. اما هلندیان به حسن نیت سردار ظنین بودند.

پیش از این در ۲۶ اکتبر سردار اعلام کرده بود که همه دکانداران باید دکانهای خود را گشوده و در دکاکین حاضر باشند و کسانی که از این فرمان سرپیچند خانه و اموالشان مصادره و خودشان توقیف خواهند شد. گفته می‌شد که سردار خود را با ۲۰ روسپی که به شهر آورده بودند سرگرم می‌دارد. روستائیانی که سردار آنها را برای نبرد با محمدخان بلوچ به مزد می‌گرفت يك بار اضافی بر دوش مردم اصفهان به حساب می‌آمدند. این دستور اجرا شد چون در ۲۸ اکتبر همه دکان‌ها و بازارهای اصفهان باز شد. در همین روز سردار اعلام نمود که پایسه دو تائی به عنوان يك پایسه معمولی پذیرفته می‌شود و مسکوکات طلا و نقره چه افغانی چه مربوط به دوران صفویان یکسان در جریان خواهند بود با نرخ مبادله يك دوکا در برابر ۱۵ محمودی بی‌آنکه کسی حق مطالبه توفیر پول را برای سکه‌های خوب داشته باشد.

در این میان گردآوری پول به آهستگی و بی‌چون و چرا ادامه داشت. ارمنیان هنوز سهمیه خود را نداده بودند از اینرو کتک می‌خوردند. در ضمن شایع بود که سردار می‌خواهد ۲۰۰۰۰۰ تومن دیگر از مردم اصفهان بگیرد. همچنین سردار در تدارک فراهم کردن وسایل جنگ آینده بود مانند قالب‌ریزی ۴۵ توپ و جز آن. در ۱۱ نوامبر نقاره‌خانه‌های اصفهان باز به صدا درآمدند چون نادر یکبار دیگر توپال‌پاشا سردار ترك را که خواستار صلح بود در کرکوك شکست داده بود. مردم عموماً این شایعه را باور نداشته می‌گفتند این دروغ برای آنست که هواخواهان شاه طهماسب مانند محمدخان بلوچ را گمراه کنند. هلندیان از منابع گونه‌گون

خبری، شایعات ضد و نقیضی دربارهٔ نبرد نادر دریافت داشتند، و ارزیابی راست یا دروغ آنها ناممکن بود. سردار به رغم آنکه لاف شجاعت و دلاوری می‌زد احساس امنیت نداشت چون در ۱۴ نوامبر اعلان کرد که همهٔ سلاح‌های شخصی را باید نزد او آورند یا به سپاهیان‌ش بفروشنند و متخلف به مجازات مرگ خواهد رسید و اموالش ضبط خواهد شد.

در ۱۷ نوامبر سپاهیان سردار همهٔ اسبان، قاطران، خران را از صاحبانشان به زور گرفتند. و چون هوا سرد بود آنها همچنین خانه‌های مردم را در جستجوی نمد و پوشش هرچه بیشتر تاراج کردند. از اینرو مردمانی که از خانه‌هایشان بیرون می‌رفتند، نمدها و جامه‌هایشان را در خانه‌ها باقی می‌گذاشتند.

در ۱۹ نوامبر نقاره‌خانه‌ها به صدا درآمدند. گفته می‌شد که نادر به طور قطع توپال‌پاشا سردار ترك را در هم شکسته و سردار ترك درگذشته است. می‌گفتند که پسر توپال‌پاشا و چهار تن از سرداران ترك اسیر شده‌اند. ترکان ۱۵۰۰۰ کشته و ۱۲۰۰۰ اسیر داده بودند توپخانهٔ آنها به غنیمت گرفته شده و کُرکوک ویران گشته بود. اما هیچکس این شایعات را باور نمی‌کرد. از ۲۰ نوامبر فرمان چراغانی عمومی و به صدا درآمدن نقاره‌ها صادر گشت. گفته می‌شد به سردار دستور داده شده که به واسطهٔ این پیروزی ۳۰۰۰۰ تومن از مردم اصفهان بگیرد. نقاره‌ها که مردم به آنها می‌خندیدند فقط در غروبگاه ۲۶ نوامبر از سرو صدا بازایستاد. قلعهٔ کهن شهر نیز مرمت شد و به هر يك از کارگرانی که توپها را قالب‌ریزی می‌کردند هر روزه يك من گندم، مزد می‌دادند. سردار همچنین قدغن کرد که زنان شوهردار از خانه‌هایشان قدم بیرون بگذارند. در ۲۵ نوامبر برای مردم اصفهان ۸۸۰۰ تومن باج وضع کرد که سهم ارمنیان ۷۰۰ و بانیان‌ها ۳۵۰ تومن می‌شد. همچنین مردم شهر زیر فشار قرار گرفتند تا توپهای ساخته شده را از شهر بیرون برند. در این میان ضبط اجباری چارپایان سواری و باری مردم یکنواخت ادامه یافت. همچنین گفته می‌شد که نادر فرمان داده که برای وضع

مالیات جدید در اصفهان بررسی شود و برطبق آن باجی افزون بر آنچه تا آنزمان می‌گرفتند، گرفته شود. به ارمنیان دستور داده شد که باید در طی ده‌روز سی اسب و قاطر، ۴۰ تفنگ چخماقی، ۴۰ شمشیر، قطار فشنگ، دبه باروت بدهند. همچنین گفته می‌شد که کدخدایان اصفهان را به گروگان زندانی کرده‌اند تا مردم پول و تفنگ و چارپایان خواسته شده را بدهند. از آبادی‌های پیرامون اصفهان تا آنجا که در آن زمان مقدور بود اسب و خر به شهر آوردند.

سردار همچنین روستائیانی را که به خدمت سپاه خود درآورده بود اخراج کرد و جامه و تفنگ و هرچه به آنها داده بود باز-پس گرفت. محصلانی مأمور شدند تا يك تومانی که به هر يك از آنان داده شده بود باز پس گیرند. در عین حال هر يك از ایشان ناگزیر می‌بایست ۱۲۰ تا ۱۵۰ محمودی اضافی به شادمانه مرخص شدن خود بپردازد. سردار مقدار سربی را که با شتاب تمام از داروسازان و عطاران خواسته بود به ایشان پس داد و پول آنها را باز پس گرفت. همه مردم شهر در زیر فشار محصلان که پول و چهار پا می‌خواستند در عذاب بودند. دستور سردار دایر بر تعمیر باروهای شهر توسط مردم سرباری بر بار پیشین ایشان گشت. قلعه شهر از ذخایر و تجهیزات لبالب شده بود و به روستائیانی که قادر به پرداخت باج نبودند دستور داده شد که درختان میوه خود را بریده به عنوان چوب سوختنی بفروشند و پول آنها را به حاکم شهر بدهند. فان‌لایپیگ نوشت: با این ترتیب سرانجام این شهر به بیابانی تبدیل خواهد شد. در ۳ دسامبر اغورلوخان^{۲۳} حاکم قزوین به اصفهان رسید. دوخان از قم و تهران او را همراهی می‌کردند. قرار بود محمدقلی بیگ‌نامی حاکم اصفهان گردد و اغورلوخان به عنوان کوتوال در قلعه شهر بماند. در این میان به ضرب شلاق از مردم بیچاره باج می‌گرفتند. سردار همچنین همه درآمد دکانهای رزازان یا برنج‌کوبان و گرمابه‌های شهر را درخواست کرد چنانکه برای صاحبان آنها يك

شاهی نماند. برای گرفتن خانه‌های مردم فشار و ستم زیادی به کار می‌رفت. هلندیان در این باره نوشتند این وضع تأسف‌آور و رقت‌انگیز است.

سردار که نمی‌خواست اموال مصادره‌شده کشته‌شدگان یا تنزیل مقام‌یافتگان را نگهدارد پارچه‌فروشان و فرش‌بافان را مجبور کرد که نقداً فرش‌ها و پارچه‌های مصادره شده را بخرند. آنانکه از خرید خودداری نمودند یا حتی بی‌میلی نشان دادند برای اینکه تغییر عقیده دهند زیر ضربات شلاق قرار گرفتند و جریمه نیز شدند. چون شایع بود که نادر افراد بسیاری را از دست داده دار و دسته محمدخان بلوچ قدرت یافتند و چون کرمان در آستانه تسلیم بود مردم اصفهان از ترس محاصره به ذخیره مواد خوراکی پرداختند. ذخیره کردن در قلعه شهر نیز همچنان ادامه یافت چند تن از لوطیان که می‌خواستند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند در اصفهان توقیف شدند. سردار برای آمادگی بیشتر دستور داد که ۱۴۰۰۰ شمشیر سازند.

مصادره چارپایان نیز بی‌وقفه ادامه یافت. ارمنیان ناچار شدند که سهمیه باج خود را در ۸ دسامبر بپردازند. در این میان سردار دستور داد که ۶۰۰۰۰۰۰۰ من برنج نکوبیده از انبارهای غله شاهی شهر را به بهای هر من دو محمودی نقد به مردم بفروشند. مردم از کمبود و قحط و غلای احتمالی برنج در سال آینده هراسان بودند چون بخش اعظم شالیزارها از آنجا که شالیکاران نمی‌توانستند در آنها به کار پردازند خالی از کشت مانده بود. در این میان سپاهیان تازه‌ای به اصفهان درآمدند، از جمله مصطفی‌خان با ۵۰۰ مرد که گفته می‌شد دستور دارد به لران حمله کند. علاءآقا^{۲۴} حاکم گلپایگان نیز با ۲۰۰ سپاهی بشهر درآمد.

این سپاهیان مرتباً تجهیزات و ذخیره دریافت می‌داشتند چون سردار نیز پیوسته اعلان می‌کرد که قصد لشکرکشی دارد. وی برای گرفتن پول بیشتر در ۱۱ دسامبر بار دیگر مردم را مجبور کرد که از انبارهای غله شاهی هر من گندم را به مبلغ ۲۲ پایسه بخرند،

اما این بار آنان را مجبور ساخت که گندم‌های خریده شده را به بهای ۱۸ پایسه به او بفروشند.

در اصفهان از وضع نادر و محل استقرار او خبری نبود. آنچه ناامنی و تردید را دامن می‌زد این بود که سردار، گروهک‌های مسلحی را که برای شناسائی یا تنبیه اهالی یکی از آبادی‌ها از شهر بیرون فرستاده بود تازیانه زد و در این حال برخی از سپاهیان ترک خدمت کردند. بنابراین سردار عدهٔ محافظان پیرامون اقامتگاه خود را افزایش داد و نگهبانی از کاخ پادشاهی را فقط به عهدهٔ سپاهیان خراسانی گذاشت.

سردار بار دیگر در ۱۶ دسامبر برنج نکوبیده به زور در میان مردم توزیع کرد. سردار ارمنیان را مجبور کرد که ۵۰۰۰۰ ر۰ من از این برنج‌ها را از قرار هر منی ۱/۵ محمودی بخرند. از دلالان اسب فروش ۵۰ اسب جریمه گرفت و افزون بر این آنها را مجبور ساخت که بیست سر از اسبان سالخورده‌اش را از قرار هر سر ۱۰ تا ۱۵ تومن بخرند.

در ۱۷ دسامبر سردار دستور داد که همهٔ خانه‌های داخل «دیوارهای افغان» تخلیه شود چون قرار بود محمدقلی بیگ روز ۱۸ دسامبر با ۶۸۰۰ سپاهی به اصفهان بیاید. وی اعلان کرد که اگر تا تاریخ ۱۷ دسامبر این خانه‌ها خالی نشود پس از این تاریخ هیچکس حق ندارد چیزی از این خانه‌ها بیرون برد. با اینکه جایگاه نمایندگی هلندیان در داخل حصار شهر قدیمی افغان بود اجازه یافتند که در خانهٔ خود بمانند. دستور داده شد که دیوارهای شهر افغان مرمت شده همهٔ سوراخ‌سنبه‌ها و ریختگی‌هایش تعمیر شود. بر فراز برج‌های آن توپهای مستقر شد، نگهبانانی دیوارهایش را زیر نظر گرفتند و در خندق پیرامون آن آب انداختند. کار تعمیرات را می‌بایست. خود سپاهیان انجام دهند.

مردم را گریان از خانه‌هایشان بیرون می‌راندند، اما مقامات حکومتی پی در پی به حساب مردم میهمانی‌هائی ترتیب می‌دادند و به ریش آنها می‌خندیدند. یکی از آدم‌های محمدقلی بیگ که

عموی نادر است پیشاپیش به شهر درآمد تا خانه معیرباشی را برای اقامت او مهیا سازد. سردار به سپاهیانش دستور داد که به خواجه‌روند و در آنجا خانه‌ای را برای اقامتگاه او آماده کنند.

در ۱۹ دسامبر سردار دستور داد که دکانهای پارچه‌فروشان را خالی کنند چون می‌خواست که در ۲۱ دسامبر حرکت کند. در همانروز محمدقلی بیگ با سیصد سوار که قیافه‌های فلاکت‌باری داشتند به شهر درآمد. در ۲۱ دسامبر در حدود ۳۰۰۰ سپاهی کرد به شهر رسید. و روز بعد سردار روستائیانسی را که برای سپاهگیری استخدام کرده بود مرخص کرد و هرچه داشتند از آنها باز پس گرفت. وی همچنین به مردم اجازه داد که به خانه‌هایشان باز گردند. در ۲۳ دسامبر سردار از مردم اصفهان ۲۰۰۰۰ سر اسب مطالبه کرد و در همین زمان از مردم آبادی‌ها خواست که ۱۰۰۰۰۰ من گاه و همین مقدار هیزم و نیز همه مالیات‌هایشان را به صورت غله به قلعه شهر بیاورند. سپاهیان نیز با سختگیری و فشار زیاد رفتار کردند. زنان مردم را ربودند و در حین ورود به خانه‌های مردم هرچه توانستند دزدیدند.

در ۲۵ دسامبر سردار دستور داد که ۲۰۰۰۰ تفنگ بزرگ چخماقی جزایری^{۲۵} بسازند هزارتای آنها زرنشان و صدتای دیگر سیم‌نشان بود که گفته می‌شد برای شاه است. در ۲۶ دسامبر بار دیگر سردار خانه‌های مردم را برای سبکونت ۱۱۰۰ مرد از بغداد که فرماندهی آنها با پسر بیستون‌خان بود تصرف کرد. هنوز ذخایر و تجهیزات به قلعه شهر آورده می‌شد. سپاهیان تازه وارد کاروانی را در قمشه تاراج کردند. سردار اعلام کرد که تا شش‌روز دیگر راهی شیراز خواهد شد و بعنوان نخستین منزل در نقل مکان خود خانه میرزا غلامرضا را انتخاب خواهد کرد.

در ۲۷ دسامبر پس از آمدن چاپاری از سوی نادر، سردار محصلان را به آبادی‌ها فرستاد تا مالیات‌ها را جنسیاً به گونه غله بگیرند و با شتاب آنها را به قلعه شهر بیاورند. او همچنین اعلام کرد که فردا همه سپاهیان باید از اصفهان بیرون روند و

شهر اصفهان باید برای سپاه اردو بازار تدارك ببینند. در این میان سوزاندن درها و پنجره‌ها و تصرف عدوانی خانه‌های مردم ادامه یافت. هلندیان پیشگوئی کردند که برف و باران شهر را یکباره ویران خواهد ساخت. افزون بر این شایع بود که نادر اصفهان را به عنوان «الله‌داد» به سپاهیان‌ش خواهد بخشید.

در ۲۹ دسامبر توپها را از شهر بیرون بردند. اما سردار چهار روز دیگر رفتن خود را به تعویق انداخت و در خواجه ماند. در ۳۱ دسامبر سردار دستور داد که به مبلغ ۵۰۰۰۰۰ ر۵۰۰۰ محمودی برنج نکوبیده در میان مردم توزیع شود. از این مبلغ ارمنیان می‌بایست ۵۰۰۰۰۰ ر۵۰۰۰ محمودی به قیمت هر من ۱۴ محمودی بپردازند. گفته می‌شد که علت تأخیر سردار در عزیمتش اینست که نمی‌تواند دوری روسپیان اصفهانی را تحمل کند. افزون بر این می‌ترسید به محض آنکه پای از شهر بیرون نهد مردم دروازه‌ها را به روی او ببندند.

در یکم ژانویه ۱۷۳۴ خبر رسید که نادر با عثمانیان صلح کرده است، فردای آنروز سردار بر اسب برنشست و در این حال نگهبانان دروازه‌های شهر دو برابر شدند. شماره سپاهیان‌ش ۸۰۰۰۰ تن بود و گفته می‌شد که ۴۵۰۰ روسپی که جامه مردان پوشیده‌اند همراه سپاهند. جا به جایی توپهای سنگین دشوار بود از اینرو آنها را به قلعه شهر باز گردانند.

در ۹ ژانویه حاکم جدید اصفهان مسلمانان شهر را از نوشیدن عرق و شراب منع کرده دستور داد که برای پیروزی نادر به نماز و روزه پردازند. او نیز به ضرب تازیانه، مردم را ناگزیر به خرید برنج نکوبیده کرد و در همین احوال علوفه و علیق و خوراك پیوسته به قلعه شهر آورده می‌شد. بسیاری از درختان چنار باغ پادشاهی را برای استفاده از چوب آنها بریدند. در ۱۱ ژانویه نیز اعلان شد که بی‌اجازه حاکم مسلمانان حق ندارند که مهمانی یا جشن عروسی برپا دارند. حتی برای دفن اجساد مردگان نیز اجازه لازم بود و مردم برای هر جنازه می‌بایست ۵ محمودی به حاکم بدهند. حکم شد که بانیان‌ها عرق و شراب ننوشند و از

آوردن زنان به کاروانسراهای سکونتگاه خود و تفریح با آنها، خودداری کنند.

چون شایعات ضد و نقیض بسیاری بر سر زبانها بود حاکم شماره کارآگاهان را افزایش داد تا دریابد که چه گروه‌هایی هواخواه چه کسانی هستند.

در ۲۸ ژانویه کاخ پادشاهی تعمیر، نظیف، جاروب و فرش شد. در یکم فوریه به همه مستوفیان حکم شد که با صورتحساب‌های فارس به شیراز روند. محمدقلی بیگ در مقام حکومت اصفهان تأیید شد در این حال به دیگر حاکمان مانند اغورلی بیگ^{۲۶} دستور داده شد که به سر پست‌های خود باز گردند. با اینکه بسیاری باور نداشتند که محمدخان بلوچ شکست خورده است نشانه‌های بسیاری حاکی از این شکست وجود داشت. در ۴ فوریه دستور داده شد که در همه باغهای اصفهان شبدر و جو بکارند تا هنگام ورود نادر به شهر چارپایان سواری و باری او تغذیه شوند. در ۱۶ فوریه بخشی از اردو بازار نادر پیشاپیش به اصفهان آمد.

اما هنوز عملیات جنگی به پایان نرسیده بود چون از ۱۷ فوریه چاپارانی که از شیراز آمده بودند دستور داشتند که صنعتگران توپ ریز گرد کنند. در این حال روز بعد داروسازان و عطاران را در زیر چوب و فلک ناگزیر کردند که ۳۰۰ من قلع و سایر مواد مورد نیاز توپ‌ریزی را تحویل دهند. گفته می‌شد که این کار لازم است چون از رودخانه میان شوشتر و کمگیلویه با توپهای سنگین نمی‌توان گذر کرد.

با اینکه پیروزی نادر در ۱۹ فوریه اعلان شده بود. او در ۲۵ فوریه به حاکم اصفهان دستور داد که هرچه زودتر ۵۰۰۰ تومان پول نقد با شماری سپاهی و اسب برای او بفرستد. در ۲۷ فوریه فرمانی از نادر به اصفهان رسید دایر بر اینکه آن پول به گونه هدیه به ملایان داده شود.

پس از آن در سوم مارس فرمانی دیگر از نادر به اصفهان رسید که بقیه مالیاتهای شاهی در اصفهان گردآوری و تا نوروز

به قزوین آورده شود. در فرمان مقرر شده بود که مالیات نقدینه به گونه نقد و مالیات جنسی به گونه جنس گرفته شود. افزون بر این همه حاکمان، وزیران و دیگر مقامات همه شهرها می بایست در قزوین گرد آیند. در ۶ مارس فرمان دیگری رسید که در همه نواحی قرق و باغها برای چارپایان باری نادر شبدر کاشته شود. وی همچنین فرمان داده بود که همه لران ساکن آبادیهای پیرامون اصفهان به خراسان کوچانده شوند و آبادیهایشان را آتش زده، نابود کنند. چراغ بیگ، داروغه پیشین اصفهان مأمور این کار شده بود، جانشین او مین باشی عسکر نام داشت که او نیز داروغه چهارمحال بود.

نادر همچنین به جز چارپایان باری فکر سایر جانوران را هم کرده بود چون در ۲۰ مارس به اصفهان فرمان رسید که در حومه اصفهان دو برابر پیش شالیکاری شود، چرا که در شیراز در پی شورشها بسختی دیگر کشت و کاری انجام شده بود. در ۲۷ مارس فرمان رسید که از هر سر گوسفند، مادیان، گاو و ماچه خر هر سال به ترتیب خراجی به مبلغ ۵ محمودی، ۳ تا ۴ محمودی و ۴ محمودی گرفته شود.

گزارش شد که نادر مشاعر خود را از دست داده است زیرا به نظر می رسید که عطش خونریزی او سیری ناپذیر است چه گزارش شده بود که در شیراز و نقاط دیگر بسیاری از خلائق را کشته است. نادر پس از بازگشت از شیراز به اصفهان جنایت های بسیار مرتکب شد. ۴۰۰۰ خانواری را که از شیراز می خواستند به خراسان کوچ دهند چون نتوانستند همگام با سپاهیان او راه بپیمایند فرمان داد که پی زانوانشان را قطع کردند و در میان راه رهایشان کرد تا نابود شوند (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۰۱۴).

همچنین نادر به نوشیدن الکل معتاد شده و به سپاهیاناش نیز اجازه نوشیدن شراب داده بود. وی به روسپیگری میدان فراخ داده و به سپاهیان خود روسپی بازی را به عنوان يك کار خوب توصیه کرده بود. پس شاید این شایعه راست باشد که گفته می شد

مردی در اصفهان روسپی‌خانه‌ها و شرابخانه‌ها را سالانه به ۵۰۰۰ تومن اجاره کرده است. هلندیان برای اثبات میزان فساد اخلاق او گزارش دادند که گفته است: «خدا کیست من همه زنان را ملك عام اعلام کرده‌ام!» (واك ۲۳۲۳ برگ ۹۸۸-۹۸۵). نادر پس از بازگشت به اصفهان اخاذی و کشتار بسیاری از مردم را آغاز کرد و این کارها مشغولیات روزانه او گردید. او همچنین دختران ارمنی را برای کامیابی و شهوترانی به زور از جلفا نزد خود می‌آورد.

نادر در ماه مه ۱۷۳۴ ایرانیان را از برپاداشتن عزاداری سالانه و حسن و حسین گفتن بازداشت. گفته می‌شد که در هنگام صدور این فرمان به عالمان گفته است که: «اگر این مردم به واسطه اعتقاد به این دوتن که بزحمت در دوران عمر خودشان کاری انجام داده‌اند، آماده‌اند سرهای خود را خونین و بدنهایشان را آزرده سازند و کارهایی از این دست کنند، من می‌ترسم که اگر بمیرم برای خاطر این همه کاری که برایشان کرده‌ام خودکشی کنند». (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۱۵-۱۶).

نادر نسبت به جامعه بانیان‌ها که در این زمان شمار آنها در اصفهان فقط به سیصد مرد می‌رسید ملایمت پیشه ساخت. شماره اینان در زمان شاه طهماسب بالغ بر هشتصد تن بود. حاکم اصفهان ۲۵۰ تومان جزیه به میزان سالهای پیش از ایشان مطالبه کرد که به او اعتراض کردند. آنگاه نادر در طی فرمانی مقرر داشت که از هر يك از بانیان‌ها سالانه بیش از ۵۰ محمودی گرفته نشود و از همه مالیات‌های فوق‌العاده معاف باشند. در ۸ مه بار دیگر معیرباشی به حکومت اصفهان برگماشته شد. (واك ۲۳۲۳ برگ ۱۱۰۰).

در ۱۴ ژوئن ۱۷۳۴ نادر از اصفهان راهی همدان شد و در سر راه خود هرچه آبادی و شهر بود تاراج کرد و ویران ساخت^{۲۷} او حتی به پسران تکلیف می‌کرد پدران خود را بکشند و

۲۷- شاید این امر پراثر همراهی‌هایی بوده است که درگزینی‌های این نواحی به محمود افغان کرده بوده‌اند. م.

چنانچه سرپیچی می‌کردند آنها را می‌کشت (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۰۱۷).

با اینکه نادر اصفهان را ترك کرده بود، شهر هنوز نمی‌توانست آزادانه نفس بکشد. چون در ۳ ژوئیه معیرباشی ۱۰۰۰ نفر شتر مطالبه کرد که ناگزیر می‌بایست آنها را از مردم بگیرد اینست که شترداران را مجبور کرد که شترانشان را نیمه بها و بفروشند و مجبورشان کرد که به کاروانان آینده چیزی نگویند تا آنها بازنگردند. (واک ۲۳۲۳ برگ ۲۰۲۷-۲۰۲۲).

در ۱۵ نوامبر نادر معیرباشی را احضار کرد و فارس-علی بیگ را به عنوان نایب او برگماشت. در این اثنا در اصفهان برای تشکیل مجلس ملی نوروز در قزوین تدارک می‌دیدند. برای این کار چادری بزرگ به درازای چهارصد گز و نیز جامه‌های زرین شراب هریک به ارزش ۲۰۰ تومان آماده شده بود. در این اوان رضاقلی پسر نادر با گنج‌های جواهراتش در تهران بود. گفته می‌شد که غرض از تشکیل این مجلس اینست که نادر به عنوان سپهسالار ایران و پسرش به عنوان اعتمادالدوله شاه عباس سوم اعلام گردد. قرار بود که شاه عباس سوم هم از مازندران به مجلس آورده شود.

در این میان مردم اصفهان ناچار بودند که برای پیروزی بدست آمده در شیروان خراج دهند. حسن‌خان بیگ نامی برای این منظور با ۱۰۰ محصل به اصفهان آمد تا ۳۶۰۰۰ تومان گرد کند که از این مبلغ ۹۰۰۰ تومن سهمیه اصفهان و توابع می‌شد. مردم اصفهان همه وسایل خانگی خودشان را به بهانه اینکه می‌خواهند با خانواده خود به زیارت مکه بروند، می‌فروختند. اما نادر به مقامات شهرها و قصباتی که مردم اصفهان در راه زیارت می‌بایست از آنها بگذرند فرمانهای اکید صادر کرد که آنها را از رفتن به زیارت بازداشته به زور به اصفهان بازگردانند. (واک ۲۳۵۷ برگ ۴۷-۱۱۴۳). نادر که در اثر سرما و خستگی بیش از ۹۰ درصد از اسبان و دیگر چارپایان سواری و باری خود را در گنجه از دست داده بود سخت به این پول نیاز داشت. وی بدنبال

گلوله و باروت و دو قالب ریز توپ فرستاد، و برآن بود که يك گلوله توپ بسیار سنگین به وزن ۱۶ من شاه در اردوگاه خود قالب ریزی نموده در بمباردمان‌ها از آن استفاده کند. (واک ۲۳۵۷ برگ ۱۲۲۷).

میرزا اتقی که در ۳ ژوئن ۱۷۳۵ برای پیوستن به نادر اصفهان را ترك کرده بود در ۷ ژوئن بازگشت. در میان راه فرمان یافته بود که فقط منشیان خود را نزد نادر فرستاده و خود به شیراز بازگردد تا سال آینده که نادر در قزوین خواهد بود او را احضار کند.

چاپاری که از دربار بازمی‌گشت به دیلماج هلندیان گفت که نادر برای مقابله با ترکان که به کمک گنجه می‌آمده‌اند فقط با ۱۲۰۰۰ سپاهی آمده بود. در آنجا بوی تعفن به سبب لاشه جانوران سخت آزاردهنده بوده و در عین حال طاعون همه‌گیر شده است. در سپاه وسایل کمیاب و گران بود در همین حال بنا به اطلاعاتی که بانیان‌ها از گزارش‌های شغلی دریافت کرده بودند لزگیان (سرخای)^{۲۸} جان تازه‌ای یافته در تدارك حمله به شیروان و تسخیر مجدد آن بودند.

نادر پس از ورود به قارص عبدالله پاشا را که با بسیاری از زنان گنجه به آنجا گریخته بود، شکست داد و توپخانه او را که از قلعه شهر شلیک می‌کرد تصرف کرد. پس از آن عبدالله پاشا به قلعه پناه برد، نادر سه روز قلعه را در محاصره داشت، اما عبدالله در همانجا ماند. نادر برآن بود که عبدالله می‌تواند مدت یکسال در آنجا دوام بیاورد ولی چون نادر نمی‌توانست تا آنزمان به محاصره خود ادامه دهد برآن شد که به ایروان برود. اما هنوز چندان دور نشده بود که شنید فولاد پاشا و دو پاشای دیگر همراه با سپاهی گران مرکب از پیاده و سواره به یاری عبدالله پاشا می‌آیند. بنابراین عبدالله پاشا جان تازه‌ای یافته از قلعه بیرون آمد تا به سپاهیان به یاری آمده بپیوندد این دو نیروی بهم پیوسته

تا چهار بلوک ذیجوان (؟) [Carbalagh Dheejaawoon] * بسختی نادر را تعقیب کردند در اینجا دو سپاه در یکشنبه ۲۷ محرم ۱۱۴۸ به نبرد پرداختند. نادر با کشتن ۳۰۰۰۰ مرد و بیست تن از فرماندهان مانند پاشایان و deghe پاشایان و گرفتن ۵۰۰ اسیر آنها را بسختی شکست داد. عبدالله پاشا در حین گریز توسط رستم بیگ به قتل رسید. نادر سر عبدالله پاشا را با سر سارو مصطفی حاکم دیاربکر و داماد سلطان عثمانی که در حین گریز توسط جلیل بیگ کشته شده بود به پیکرهایشان بازگرداند و جنازه‌های آنان را به ترتیب به قلعه قارص و ایروان فرستاد. نادر همچنین شمار زیادی اسب، شتر، الاغ و سلاح‌های سبک بدست آورد. وی در ۵ صفر^{۲۹} مظفر ۱۱۴۸ برابر با ۲۷ ژوئن ۱۷۳۵ خبر این پیروزی را به آگاهی میرزاتقی که در چهاربلوک دهیرجه (؟) [D'heerje] بود رساند. (واک ۲۳۵۷ برگ ۱۵-۹۱۳).

در ۱۷۳۵ - ۷ - ۵ چاپاری به طور ناشناس از سوی نادر به کرمان نزد سردار طهماسبقلی خان آمد. گفته می‌شد نادر دستور داده که هرچه زودتر پیر محمدخان و سپاهیانش از هرات به نادر بپیوندند. نیز گفته می‌شد که ۴۰ چاپار برای بسیج ۳۰۰۰۰ سپاهی به مشهد و توابع آن رفته‌اند در ۱۷۳۵ - ۷ - ۱۰ سه چاپار با فاصله اندک یکی پس از دیگری برای بسیج ۲۰۰ سپاهی به اصفهان آمدند اینان می‌بایست بی‌درنگ بازگردند. بنابراین باور بر این بود که پیروزی نادر در کاسان (قارص؟) چندان بزرگ نبوده است.

پس از ۹ ماه محاصره گنجه فرمانده آن گفت که اگر نادر می‌خواهد به قلعه دست بیابد باید نخست عبدالله پاشا را که شش

۲۹- کلمه «صفر» در متن نیامده است. م.

* مینورسکی «تاریخچه نادرشاه» ترجمه رشید یاسمی چاپ دوم ۱۳۵۶ ص ۵۱ این محل را «دشت باغاورد» (در زبان ارمنی اغوارد، اغورد. و در فارسی بیشتر این محل را مرادته می‌نویسند) می‌داند. در ضمن تاریخ وقوع جنگ را ۲۶ محرم (۱۸ ژوئن ۱۷۳۵) و شمار کشتگان سپاه عثمانی را ۵۰/۰۰۰ تن می‌نویسد. م.

ماه پیش با ۱۵۰۰۰۰ مرد به خسان^{۲۰} (Chassan) آمده است از آنجا براند و گرنه من تا بآخر در دفاع پافشاری خواهم نمود. نادر برآن شد که به عبدالله حمله کند. او سرداران خود را واداشت تا سوگند یاد کنند چنانچه نادر بمیرد یا شکست خورد نزد شاه طهماسب رفته برای او نیز سوگند وفاداری یادکنند. نادر ۸۰۰۰ مرد را برای جلوگیری از شبیخون ترکان در صورت شکست خود - مأمور کرد و در ۸ ژوئن با ۲۵۰۰۰ مرد به قصد عبدالله روان گشت. او ۱۲۰۰۰ مرد در گنجه باقی گذاشت و ۱۶۰۰۰ تن به سرکردگی خان جان به گرجستان فرستاد تا خطوط تدارکاتی دشمن را قطع کنند. اندکی بعد نادر باز به دنبال خان جان فرستاد تا در خسان^{۲۰} (Chassan) به او پیوندد زیرا که وختانگ میرزا که با ۳۰۰۰۰ سپاهی روس در دربند^{۲۱} بود این مطلب را خواسته بود. اما نادر پیش از آنکه خان جان به اردوی او برسد عبدالله را شکست داد. عبدالله نخست به قلعه پس نشست. نادر با قطع خطوط ارتباطی قلعه می خواست عبدالله را به جنگ وادارد. ۵۰۰۰۰ مرد از قلعه ناگهان حمله را آغاز کردند و در ظرف سه ساعت درهم شکسته شدند و در این نبرد سپاهیان فراوانی از دو سو کشته شدند. آنگاه عبدالله به قلعه گریخت و چشم به راه نیروی کمکی که در راه بود ماند. (واک ۲۴۱۶ برگت ۰۸-۲۱۰۴).

نادر پس از پیروزی در خسان^{۲۰} (Chassan) در انتظار سپاهیان تازه نفس کمکی و برای تنگ تر کردن حلقه محاصره گنجه، با ۱۲۰۰۰ مرد به ایروان که در ۵ میلی قلعه بود رفت. عبدالله پاشا که از این امر آگاهی یافته بود برآن شد که به نادر حمله کند، او سپاهش را به چهاربخش کرد تا از همه سو به نادر بتازد و زنده دستگیرش کند. برخی از گریختگان به موقع به نادر خبر دادند. چون نادر دید که راهی برای عقب نشینی باقی نمانده همه زنان، کودکان، اردو-بازارچیان و دیگران را با ۷۰۰۰ سپاهی پیاده از آنجا روانه ساخت و فقط سواره نظام را با خود نگهداشت. وی وضع دشوار

خود را برای آنها تشریح کرد و گفت «سه راه بیشتر باقی نیست مرگ، اسارت یا پیروزی. به من نشان دهید که مردانی هستید که مرگ را بر اسارت ترجیح می‌دهید من شما را همچون پدری رهبری خواهم کرد و جانم را مفت نخواهم باخت.» سواران سوگند یاد کردند: «مرگ را بر تسلیم شدن ترجیح می‌دهیم!» آنگاه نادر به سواران فرمان داد که بار و بنه سنگین خود را بدور افکنده با شمشیرهای آخته بی‌آنکه گلوله‌ای شلیک کنند به گران‌ترین سپاهی که توسط دو سردار ترك عبدالله و مصطفی پاشا رهبری می‌شدند بتازند. سواران نادر هر که را در سر راه یافتند از دم شمشیر گذراندند و تقریباً تا سراپرده‌های دو سردار ترك پیش تاختند. و آن هردو زخمی‌های وخیم برداشته بودند و این امر در سپاه ترك اغتشاش افکنده هر چه داشتند از جمله پیکرهای بی‌جان پاشایان را فرو گذاشته گریزان به قلاع قارص و ایروان پناه بردند. گفته می‌شد که ۵۰۰۰۰ تن از سپاهیان ترك کشته شده و از آن نادر فقط ۷۰۰ مرد از پای درآمده بودند. نادر جنازه‌های پاشایان را به ایروان فرستاد و می‌گفت من نمی‌دانم ترکان چگونه جنازه‌های کشتگان خود را به خاک سپرده‌اند (واک ۲۴۱۷ برگ ۸۴-۳۰۸۱). با اینکه نادر ترکان را در قارص شکست داد گفته می‌شد که طاعون همه‌گیر گنجه موجب شده که نادر دست از محاصره شهر بازدارد و نیز شایع بود، خان‌جان که اینک به نام پسر بزرگش اصلان‌خان نامیده می‌شد تفلیس را بازپس گرفته است. خان‌جان با ده هزار مرد از جمله بسیاری از بزرگان گرجی به تفلیس فرستاده شده بود تا آنجا را از ترکان بازپس گیرد. (واک ۲۴۱۶ برگ ۱۲-۲۲۱۱، برگ ۲۰۶۵ واک ۲۳۵۷ برگ ۱۱۴۲).

از آن پس شایع شد که ممکن است با ترکان مصالحه شود و شاه‌طهماسب به پادشاهی بازگردد. به سبب این رویداد نامنتظر، هواخواهان شاه‌طهماسب تدارکات نادر را برای تشکیل يك مجلس ملی موجه شمردند. زیرا در این مجلس بنا به شایعات نادر، شاه پیشین را دوباره به تخت می‌نشاند اما هلندیان این شایعه را باور

نداشتند. گفته می‌شد که نادر از شاه پیشین پوزش و اجازه خواهد خواست که علیه تایمینی‌ها که با افغانان غلزائی قندهار متحد شده و سردار او طهماسبقلی‌خان را شکست داده بودند به جنگ پردازد. به همه بزرگان کشور دستور داده شده بود که در حوالی نوروز در قزوین گرد آیند، انتظار می‌رفت که جمعاً ۱۲۰۰۰ تن بشوند. تنها از اصفهان قرار بود ۳۰۰ تن مانند شاهزادگان (یعنی دخترزادگان پادشاهان صفوی) همه ملایان مهم، حاجیان و اهالی معتبر در مجلس حاضر باشند. اینست که هلندیان گمان کردند که نادر در قزوین خود را شاه خواهد خواند. نادر سفارش داده بود که قالی مسند بسیار گرانبهائی از زر ناب و مروارید بیافند. برای این کار مرواریدشناسانی به بحرین اعزام داشته بودند. قرار بود در چهارگوشه قالی چهار قطعه طلا تعبیه شود. ارزش کلی قالی بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ تومن معادل ۸۵۰۰۰۰ فلورین هلند بود. عطش سیری‌ناپذیر نادر برای پول که بازرگانی اصفهان را تقریباً یکبارگی فلج کرده بود یکبار دیگر در آغاز اکتبر ۱۷۳۵ خودنمایی کرد. در این تاریخ او فرمان داد که میراث بانیان‌هائی که در ۱۲ سال اخیر وارثی نداشته‌اند مصادره شود. قرار شد که از میراثهائی نیز که وارثان آنها حی و حاضر بودند ده درصد به شاه پرداخته شود. (واک ۲۴۱۶ برگ ۶۵-۲۲۵۵).

تدارکات برای مجلس قزوین ادامه داشت و در ۱۷۳۶ دیگر کسی از به‌پادشاهی رسیدن مجدد شاه طهماسب سخنی نمی‌گفت. در اواخر این سال بسیاری از مدعوین به قزوین رفته بودند و قرار بود بقیه در ماه دسامبر آنجا باشند. مدعوین نسبت به ماهیت مجلس احساس گنگی داشتند چرا که از مقاصد نادر آگاه نبودند و نمی‌دانستند چه واکنشی باید داشته باشند بنابراین همگی برآن شدند تا راه امان در پیش گرفته جز آری و نه در مواقع مناسب سخنی نگویند. نادر خلعت‌های بسیار سفارش داده و به آغا کمال فرمان داده بود که زنش شاهزاده خانم را به کاشان آورد. ترکان ایروان، تفلیس و گنجه را به نادر واگذاشته بودند و احمدپاشا قول داده بود که به سلطان عثمانی پیشنهاد خواهد کرد که با نادر

پیمان آشتی ببندد. نادر تمام سکنه شماخی را از این شهر کوچانده و به آنها فرمان داده بود که در چهارمیلی آنجا در ناحیه‌ای باتلاقی برای خود شهری تازه بنا کنند. هلندیان این کار را مرگی محتوم و جانورگونه برای اهل شماخی تفسیر کردند. نادر تا پایان نوامبر تمام سرزمین‌های از دست رفته ایران را بجز قندهار دوباره تسخیر کرده بود. اما این پیروزیها به معنی آرامش داخلی این سرزمین‌ها نبود. زیرا بختیاریان که مدت زمانی نسبتاً آرام به نظر می‌رسیدند ۳۶۰۰ سپاهی خراسانی را که علیه ایشان فرستاده شده بود شکست داده بودند و از آن پس به اعمال دشمنانه ادامه می‌دادند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۹۱-۲۲۸۸ برگ ۲۳۱۸).

يك ماه بعد بار دیگر امید صلح و آشتی از میان رفت. زیرا که ترکان با لزگیان که ۳۰۰۰۰ تاتار هم به آنها پیوسته بودند متحد شده بودند اما نادر همگی ایشان را درهم شکست چنانکه ۱۲۰۰۰ تن از ایشان به قتل رسیدند و آنگاه به آشتی تن دردادند. مدعوین جدید مجلس شاهی از اصفهان گذشتند. اما محل انعقاد مجلس دیگر مشخص نبود. برخی جایگاه تشکیل آنرا قزوین و پاره‌ای چولمغان^{۲۲} می‌دانستند (واک ۲۴۱۶ برگ ۱۰-۲۳۰۹). در ماه مارس مسجل شد که جایگاه تشکیل مجلس چولمغان است چون نمایندگان ارسالی نادر به صوبه تته^{۲۳} (Thatta) در ۲۲ فوریه با اموال محمدعلی خان به اصفهان بازگشته و به سوی چولمغان روانه شدند. نمایندگان مذکور در ملا عام به ستایش از هلندیان و تقبیح انگلیسیان پرداختند. خبر رسید که میرزاتقی برنادر نفوذ یافته و بنابراین برادر خود را به عنوان حاکم گرمسیرات برگماشته است.

محمد قاسم بیگ فراش‌باشی برای برداشتن سیاهه‌ای از بقایای چادرها، قالی‌ها و مانند آن در فراشخانه، به اصفهان آمد. او به هلندیان گفت که مجلس در نوروز تشکیل می‌شود و دو هفته

۲۲- در متن چال مغان آمده است. م.

۲۳- تته پایتخت قدیمی سند (پاکستان امروز).

بعد تصمیمات گرفته شده در آن اعلام خواهد شد. هنوز نیاز به پول کاستی نگرفته بود و ارمنیان از آنجا که سهمیه خود را نپرداخته بودند هنوز مورد آزار قرار می گرفتند بانیانها هم بدآوردند چون نادر فرمان پیشین خود را درباره میراث های ایشان لغو کرده بود. نادر سرانجام باقیمانده مقاومت گرجیان و لزگیان را در قفقاز درهم شکست. و برای تضعیف پایداری ایشان ۵۰۰ تن از مردم آبادیهای پیرامون ادمیادزین^{۳۴} را به خراسان کوچ داد و در آنجا برای آنان کلیساهائی بنیان نهاد.

نخست خانواده های ارمنی از ساوه فراتر نرفتند، آنها ناگزیر شدند که به دستور مقامات بالا در همانجا بمانند. بعد معلوم شد که نادر می خواسته آنها را به خراسان بفرستد ولی بسیاری از آنان به سبب فلاکت عظیمی که دچارشان شده بود مانند جانوران جان دادند زیرا که هر روز فقط يك من شاه نان بد به آنها داده می شد و يك یابو که خرت و پرت خود را بر آن بگذارند.

در نتیجه این کارها بسیاری از بردگان ارمنی و دیگر مسیحیان در اصفهان فروخته شدند. بخشی از آنها را همکیشانان به بهای هر تن ۱۰ تا ۱۲ تومن خریدند. در پایان ماه فوریه نادر توانست گرجیان و لزگیان را منقاد کند. از پسر سرخای (Sorgaas) در دربار با احترام زیاد پذیرائی شد و نادر برای مستحکم ساختن پیوند اتحادشان دختر او را بزنی گرفت. طهماسب خان جلایر نیز پس از پیروزی نمایانی بر ازبك، بلوچ و تایمنی ها در آذربایجان به نادر پیوست. (واك ۲۴۱۶ برگ ۲۳۸۵-۲۳۶۱ برگ ۲۵۰۸).

هلندیان به وسیله چاپاران خود دریافتند که نادر در عید فطر سراپرده خود را برافراشته است و مجلس خود را هم در همانجا تشکیل داده ایلچی ترك گنجعلی پاشا و ایلچی روس کالیچکین^{۳۵} را به پیشگاه پذیرفته است.

در آن مجلس همچنین يك ایلچی بلوچ از بالای قندهار و نیز

34- Edmiadzin

35- Galitskin

چندین اسقف از اوچ کلیسا حضور داشتند. هلندیان نوشتند که نادر برای جلب نظر مدعوین ۱۲۰۰۰ غلام و کنیز (ارمنی، گرجی، ترك، داغستانی) را میان آنها توزیع کرده است. او همچنین فرمان داده بود تا ملاباشی را خفه کنند و مدعی شد که این مجازات برای آن بود که ملا خیلی دیر آمده بود. بنا به گفته چاپاران واك دليل واقعی خفه كردنش این بود که (او مخالفت نموده بود)^{۳۶} در آن مجلس نادر از مدعوین خواسته بود که هر که را خودشان می‌خواهند به‌شاهی برگمارند زیرا که می‌خواهد بقیه عمر را در کلات به عبادت بگذرانند. آنگاه مجلسیان گفته بودند که ما هیچکس را جز تو نمی‌خواهیم زیرا تو حامی و نگهبان مائی. عقیده بر آن بود که در نوروز این موضوع فیصله خواهد یافت. چون باب عالی اعلام کرده بود که می‌خواهد با شاه آشتی کند نادر عبدالباقي‌خان را به ایلچی‌گری در دربار باب عالی برگماشت همراهان ایلچی عبارت بودند از میرابوالقاسم^{۳۷}، سید صدیق افغان بدنهاد و برخی از ملایان مهم. (واك ۲۴۱۶ برگشت ۹۸-۲۳۹۳).

نادر در مجلس چولمغان از مدعوین خواست که پادشاهی برای خود برگزینند زیرا به قول خودش می‌خواست از کارکنارم‌گیری کند و در ایام پیری خوش بگذرانند. حاضران از او درخواست کردند که پادشاهی بر ایشانرا بپذیرد همچنانکه خودش می‌خواست زیرا که او ولی‌نعمت آنها بود. نادر آنگاه از مجلسیان خواست سندی را مهرکنند حاکی از آنکه همگی آنها به اراده خود آزادانه و بی اعمال زور او را به پادشاهی خود برگزیده‌اند. حاضران براین امر همداستان شدند و نادر را با غریوهای بلند شاه‌نامیده آفرین خواندند. آنگاه نادر فرمان داد: «از این پس من باید نادرشاه یا ولی‌نعمت خوانده شوم.» هلندیان از مدعوین شنیدند که سپاه نادر به چماق مسلح شده بود تا آشکارا چنانچه مجلسیان او را به‌شاهی برگزینند همه‌شان را بکشند.

۳۶- مطالب داخل پرانتز در متن نیست. م.

۳۷- در متن میرعبدالقاسم Mir Abdul Qasim آمده است. م.

(واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰-۲۰۱۵).

در نوروز یا ۲۱ مارس خبر انتخاب نادر به عنوان شاه نو در اصفهان اعلام شد و به دنبال آن طبل‌های شادیانه به صدا درآمد که فقط سه شبانه‌روز طول کشید و چراغانی هم نشد چون قرار بود این کارها پس از آمدن نادر به اصفهان انجام شود. اما نادر فرمان داده بود که او را نه‌شاه بلکه ولی نعمت بخوانند.

يك روز پس از تاجگذاری نادر دیگر از مسند خاصی که سفارش داده بود استفاده نکرده مانند پیش بر زمین می‌نشست. در کرمان شیپورزدن و چراغانی که از کارهای معمولی تاجگذاری پادشاهان بود انجام نشد. برمسکوکات نادری عنوان شاه نوشته نشد تنها به کلمه نادر بسنده گردید سجع مهر نادر کلمات زیر بود:

نگین دولت و دین بس که رفته بود زجای

به نام نادر ایران قرار داد خدای

(واك ۲۵۸۴ برگ ۲۲-۲۰۲۱)

بر روی سکه نادر آمده بود:

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان

نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان

گفته می‌شد که شاه طهماسب را به سبزوار برده و سالانه ۷۰۰۰ تومان برای او مقرری تعیین کرده‌اند. عبدالباقی‌خان و همراهانش راهی استانبول شده بودند تا در باب‌عالی اعلام دارند که رعایای ایران به میل و اراده خود شاهی نو برگزیده‌اند. افزون بر این پس از این تفاوتی میان مذهب ترکان و کیش ایرانیان نخواهد بود و هر يك از رعایا مختارند که هر مذهبی را می‌خواهند داشته باشند و این امر، سخت ایرانیان را خشمناك ساخته بود.

نادر به این ترتیب می‌خواست ترکان او را به شاهی بشناسند و با او صلح کنند. انتظار می‌رفت که نادر در ماه ژوئن به اصفهان بیاید در همان حال فرمان داده بود که سکه جدیدی بزنند و ۲۰۰۰۰۰ جفت جوراب یا پای‌افزار محکم برای سپاهیان‌ش ساخته شود. در-

زمان عباسی نقرگین جدیدی در ضرابخانه زده شد و پای افزارها با شتاب تمام ساخته گردید و نادر فرمان داد که آنها را به پیریه (Peria) ببرند.

بسیاری از اهالی اصفهان به محض شنیدن خبر احتمال آمدن نادر به شهر از اصفهان به آبادی‌ها رفتند تا از ستمگری سپاهیان او در امان بمانند. اینان همچنین نوترین در و پنجره خانه‌هایشان را کنده با خود بردند تا به دست سپاهیان نادر کنده و سوخته نشود. نادر پسر خود رضاقلی‌خان را مقام والی خراسان بخشید و میرزاتقی را به مقام خان و بیگلربیگی گری فارس ارتقاء داد. حسنعلی‌خان معیرباشی به حکومت اصفهان و عراق عجم برگماشته شد و شایع بود که اعتمادالدوله خواهد شد. میرزا رضا صاحب اختیار کرمان به وزارت اصفهان و عراق عجم رسید و برادرش مستوفی اصفهان شد. او به جای میرزا محمدحسین برگماشته شده بود و میرزا محمدحسین مستوفی فارس و گرمسیرات گشت. نیز گفته می‌شد که نادر، میرزا محمدخزانه‌دار خود را خان خوانده و به مقام ناظر بیوتات برگماشته است. و میرزا کیاس؟ (Kiyas) را مقام وقایع‌نویس داده است. نادر همچنین فرمان داده بود که دوازده هزار خانوار افشار را در پیرامون اصفهان اسکان دهند زیرا که به این طایفه اعتماد داشت. (واک ۲۴۱۶ برگ ۲۴۰۶ برگ ۲۴۱۰ برگ ۲۴۱۳ برگ ۱۱-۲۵۱۰).

به‌رغم ارتقاء مقامی که نادر به محمدتقی‌خان داده بود، بانیان‌ها از طرز رفتار برادر و پسرش نسبت به جامعه بانیان‌های بندرعباس به نادر شکایت بردند.

و نیز شایع شد که معیرباشی مقام اعتمادالدوله نخواهد یافت. سید میرزا مرتضی برادر نواب پیشین میرزا ماکین Mockten(?) به مقام ایشیک آغاسی‌باشی حرمخانه نادر و حاجی کلبعلی به مقام ریش‌سفید خواجه‌سرایان رسیدند. میرزا مهدی کوکبی استرآبادی که مردی بدنهاد بود مقام ملک‌الشعرائی یافت و چون تاریخی درباره کارهای محمود و اشرف نوشته بود مأمور نگارش تاریخ کارهای قهرمانانه نادر گردید. در این میان بار دیگر

بختیاریان به سرکردگی مردی به نام شاهمراد که برای دعوت شوشتریان به همکاری با خود به این شهر رفته بود، سر به شورش برداشتند. شاهمراد جیقهای برسر نهاده بود. شوشتریان به او پیشنهاد کردند که ۶۰۰۰ تومن بگیرد و آنها را به حال خود بگذارد زیرا که هنوز اثر ضربت ژانویه ۱۷۳۴ در آنها بهبود نیافته بود. (واک ۲۴۱۶ برگ ۱۴-۲۴۱۱).

قزوین در دورانی که نادر در آن اقامت گزیده بود متحمل صدمات بسیار گشت. نادر همچنین ۱۵۰ خانوار از بزرگان این شهر را به خراسان کوچاند و در اینحال غالب اهالی آنجا به گدائی افتاده بودند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۲۵۰۸ سمت چپ).

نادر پس از چندی اقامت در قزوین برای تسریع در کار هیأت فرستادگان خود که در ارزروم مانده بودند به همدان رفت. او برای اینکه نشان دهد قصد معامله دارد نه فقط هدایائی تازه و گرانبها برای احمدپاشا فرستاد بلکه فرمان داد که در خطبه‌ها نام ابوبکر، عمر و عثمان را ذکر کنند و از این پس دیگر «علی ولی الله»^{۲۸} (؟) نگفته بلکه فقط به ذکر نام علی بسنده کنند.

در این میان نادر در تدارك حمله به حسین‌خان قندهاری بود گفته می‌شد که او مدعی تاج و تخت است. نادر معتمد خود میرزا زکی را با ۲۰ تن از سالخورده‌ترین بزرگان به کرمان فرستاد تا راه سیستان را با حفر چاهها و ایجاد انبارهای ذخیره درحاشیة آن برای عبور او و سپاهیاناش آماده سازند.

نادر برای اینکه آگاهی بیشتری از وضع ثروت کشور بدست آورد فرمان داد تا همه خانه‌های مسکونی اصفهان را سرشماری کنند. معلوم شد که ۸۰۰۰ خانه مسکونی در شهر باقی مانده، که در زمان پادشاهی شاه سلطانحسین ۹۰۰۰۰ و در ۱۷۲۷ که اشرف شهر جدید را بنا کرد ۴۰۰۰۰ بوده است. این سرشماری ویرانی و خالی از سکنه شدن این شهر را به نمایش گذاشت و از دست این حکومت برای بازگرداندن آن به حالت اولش کار چندانی

ساخته نبود. حکومت حتی در برابر تاراج‌هایی که بختیاریان در آبادیهای نزدیک گندمان و پیریه؟ (Peria) می‌کردند کاری انجام نمی‌داد. نادر همچنین فرمان داد که قزوینیان هزینه ساختن کاخ جدید را که در این شهر ساخته شد (۵۰۰۰ تومن) افزون بر خراج‌های معمولی خود بپردازند. چون گفته بود که این کاخ برای من بیش از حد زیباست و من ترجیح می‌دهم که به‌رحال در يك چادر زندگانی کنم، و قزوینیان آزادند که با این کاخ هرچه می‌خواهند بکنند. ماه آینده نیز سپاه ۱۲۰ هزار نفری نادر به همین مبلغ نیاز داشت و اگر فراهم نمی‌شد مردم می‌بایست با هر مرارتی که بود آنرا بپردازند.

(واك ۲۴۱۶ برگ ۵۱-۲۴۴۷ برگ ۰۳-۲۵۰۰).

در ۹ اکتبر ۱۷۳۶ نادر به باغ سعادت‌آباد رسید و هدایای گرانبهای زیادی دریافت داشت. در ۱۳ اکتبر به کاخ پادشاهی درآمد. سپس چنگال از بی‌کران خود را تیز کرد. چون ظرف يك روز جنازه‌های بیشمار اعدام شدگان در برابر کاخ شاهی در میدانگاه بر خاک افتاده بود و خبرهای پی‌درپی از ستمگری و اجحاف به گوش می‌رسید. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۳).

نادر با شاه مراد بختیاری که پل‌چوبی شوشتر را برداشته به سوی اصفهان روان شده بود به‌جنگ پرداخته او را دستگیر کرد و با دویست تن از هواخواهانش بی‌رحمانه به قتل رساند. نادر دویست خانوار دیگر را به خراسان کوچاند، و ۵۰۰۰ خانوار را در سرمای سخت بناچار در کوهستان‌ها رها کرد. در جلو کاخ مدت سه شب چراغانی کردند و هلندیان دوبار به‌دستور خزانه‌دار شاهی به تماشای آن رفتند. آنان از یکی از اتاق‌های بالاخانه کاخ شاهی به تماشای چراغانی پرداختند و گفتند بی‌شک مردم باید از تماشای منظره سوختن این همه ثروت اشك فرو ریزند. پس از پایان چراغانی مدت کوتاهی خوشی و شادمانی پدید گشت ولی بزودی به فاجعه‌ای انجامید، زیرا که باج‌های سالانه دوبرابر شد. اصفهان ناچار می‌بایست ۱۲۰۰۰ تومن و سایر شهرها به همان نسبت مالیات دهند. هلندیان گفتند «این شاه برای امپراطوری

خودش آتشی نابود کننده است. سپاه ۲۰۰۰۰ ر ۲۰۰ تنه او مرکب از بردگان، دنباله‌روان اردو و چارپایان مانند ابری از ملخ همه‌چیز را در سر راه خود می‌بلعند و نابود می‌کنند.» نادر که سرگرم سان دیدن از سپاهیانش بود ۶۰۰۰ تن از آنان را برای سرکوب لزگیانی که بار دیگر به شیروان تاخته بودند، فرستاد. [نخست خانواده‌های ارمنی از ساوه فراتر نرفتند و برطبق دستور مقامات بالا در همانجا ماندند. بعد روشن شد که نادر آنها را به خراسان برده است. بسیاری از آنان در اثر فلاکت عظیمی که دامنگیرشان شده بود مانند چارپایان جان دادند چون روزانه فقط به آنها يك من شاه نان بدمزه و يك يابو داده می‌شد تا با آن مايملك ناچیزشان را حمل کنند.]^{۳۹}

هنوز معلوم نبود که نادر از راه کرمان یا مشهد به قندهار خواهد رفت یا نه او همچنین کلاه‌افشاری خود را به سویی افکنده به سبك تازیان (نه به سبك افغانان، لران، یا جهانتازیان^{۴۰}) دستاری به سر می‌بست و جیقه‌ای در میان این دستار می‌نهاد، صفویان جیقه را در سمت راست دستار خود می‌نهادند. وی به الكل و زن پای‌بند بود و از این کارها هرچند برایش گران تمام می‌شد، هیچ ابائی نمی‌نمود. سرکردگان و کارمندان نیز باده بسیار می‌نوشیدند، آنان برای بدست آوردن مشروبات قوی پیوسته هلندیان را مورد آزار قرار می‌دادند. آنها حتی برای دریافت مشروب به هلندیان پول می‌دادند ولی هلندیان فقط به مقادیر بسیار کم مشروب به آنها می‌فروختند و گرنه می‌بایست به جای پرداختن به بازرگانی به گرداندن يك میخانه پردازند. مقامات دولتی حتی در ملاء عام در روز روشن جام در دست خرامان و باده‌نوشان دیده می‌شدند شعار ایشان «بگذار خوش باشیم» بود. هلندیان گزارش دادند که زنان حرمخانه نیز به میخوارگی خوگر

۳۹- این مطلب در صفحات پیش نیز يك بار آورده شده و در اینجا ظاهراً به اشتباه تکرار شده است. م.

شده‌اند. (واك ۲۴۱۶ برگك ۰۹-۲۵۰۸، برگك ۲۲-۲۵۱۸ برگك ۳۲-۲۵۳۱).

به سبب درخواست‌های مداوم پول و عرق از نمایندگی واك در اصفهان شورای واك به اتفاق آرا برآن شد كه هرگاه اداره شركت در اصفهان بسبب تن زدن از پرداخت وام و دادن مشروب مورد آزار قرار گیرد و نتواند چاره‌ای بیندیشد كارمندان اجازه دارند كه در نهان با هرچه كه قادر به حمل آن باشند به خصوص اوراق بهادار اصفهان را ترك كنند. چنانچه بخواهند سندی از شركت هلند بگیرند فان لایپزیگك باید خودداری كند و به امهال و تأخیر تا فرجام كار، بگذرانند. دیلماج كه در پشت صحنه باقی خواهد ماند مجاز به انجام هیچ كاری از جانب واك نخواهد بود و باید بر حقوق واك پافشاری نماید و امور را به بندر عباس احاله داده از آنجا كسب دستور كند.

در ۱۱ نوامبر ۱۷۳۶ محمدتقی خان با هدایای گرانبهای برای نادر به اصفهان آمد. هلندیان خاطرنشان ساختند كه این هدایا با در شیشه كردن خون مردم گرمسیرات بدست آمده است. او همچنین نادر را به چند آبادی در قلمرو حكومت خود كه بر سر راه نادر بود فرا خواند (شولستان،^{۴۱} آباءه، یزدخواست) نادر در این سفر نقشه‌های حمله به مسقط را به كنكاش گذاشت و براین كار همدستان شدند. (واك ۲۴۱۷ برگك ۱۱-۳۹۱۰).

نادر در ۲۱ نوامبر از اصفهان به باغ سعادت آباد و از آنجا به آبادی اصفهانك رفت تا به كرمان رود. در این زمان او به پول سخت نیاز داشت و نمی دانست از چه منبعی مبلغ كافی پول برای سپاهش بدست آورد. او فرمان داد كه از این پس پایسه مسین دوتائی یكبار دیگر معادل پایسه واحد است و صدور آن نیز قذغن است. هیچيك از بانیانها یا صرافان مجاز نبودند كه بیش از ارزش ۵۰ محمودی چیزی در خانه یا دكان خود داشته باشند و متخلفان از این فرمان می بایست ۱۲ تومن جریمه دهند. نادر در سر راه خود به ابرقو شیخ الاسلام را خفه كرد. گفته می شد كه



علت این مجازات آن بوده که وی دارائی بسیار داشته و هدایائی برای شاه طهماسب می فرستاده است. برخی از زنان شیخ الاسلام را به فرمان نادر به سبزوار بردند تا در حرمخانه او نگهداری شوند. نادر هنگام بازگشت کلاه افشار جدیدی بر سر گذاشت که بهای آن ۴۰۰۰۰۰ تومن تخمین زده می شد، این کلاه با سنگهای قیمتی و مرواریدها زیور یافته بود. او هنگام عزیمت در کاخ پادشاهی چیزی باقی نگذاشت. افراد سپاهش از انضباط بی بهره بودند و گونه گون کارهای ناشایست را انجام می دادند و حتی در طول راه کودکان روستائیان را می زدند. نادر دست سپاهیان را در ابرقو بازگذاشت، زیرا يك زمانی که خواسته بود دو روز آنجا بماند اهالی نخواستند و یا نتوانسته بودند بیش از نصف روز آذوقه سپاه و علوفه چارپایانش را فراهم کنند در نتیجه تاراج سپاهیان در این شهرک در یا پنجره ای برجای خود باقی نگذاشت. تخمین زده می شد که سپاهش از ۲۰۰۰۰۰ مرد و ۲۰۰۰۰۰ چارپا و ۲۰ هزار زن تشکیل شده است. (واک ۲۴۱۷ برگ ۴۳-۳۹۳۷).

خبر یافتن از عملیات جنگی قندهار در اصفهان بسیار دشوار بود. چون ابوالحسن خان حاکم کرمان به فرمان نادر همه چارپارانی را که از نزد او می آمدند در حبس مجرد نگه می داشت تا از درز کردن خبرها به بیرون جلوگیری کند. در آن اوان گفته می شد که سطح آب هنوز در رود هیلمند^{۴۲} بسیار بالاست و در آن سوی رود افغانان چشم به راه نادر بودند. بنابراین نادر فرمان داد تا در کرمان زنجیرهای گران برای ساختن پل درست کنند. (واک ۲۴۴۸ برگ ۸۳-۱۲۸۱).

در این اثنا در اصفهان پیشوایان دینی و رهبران ملی به افراط در میگساری که کاری عادی شده بود ادامه می دادند (واک ۲۴۴۸، برگ ۱۲۹۶).

گفته می شد که نادر به سردار طهماسب قلی خان فرمان داده است که با پسر مهتر نادر رضا قلی میرزا از راه هرات به فراه

رود و تا اخطار ثانوی در آنجا بماند. می گفتند که رضاقلی خان فرمان یافته است که با ۶۰۰۰ سوار به مرزهای ازبکان رفته مراقب آنان باشد چون ازبکان با آشوبهای داخلی روپرو شده بودند. در این میان سپاه نادر از کمیابی خوراک و گرانی در عذاب بود. گفته می شد که نادر فرمان داده که خراسانیان مالیاتهای خود را به جای نقدینه جنساً بپردازند. این اجناس در صورت نبودن چارپایان بارکش می بایست بر روی شانه های مردم حمل شود.

در اصفهان به دستور حاتم بیگ والی شهر نمازگزاران می بایست برای پیروزی شاه دعا کنند. چون در اکتبر ۱۷۳۶ مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان مالیات اضافی بر عهده مردم شهر وضع شده بود محصلان را می دیدی که با چماق، شمشیر و تبرهای کوچک به قصد زجر و آزار مردم برای گرفتن پول از آنها در آمد و رفت بودند. هرکسی در میدان نقش جهان در حال فروش اموال (اثاث، رخت و لباس و حتی رختخواب) خود بود تا از چنگال محصلان رهایی یابد. اما خریدار اندک بود و بدینگونه فلاکت ادامه داشت. هلندیان تخمین زدند که پس از عزیمت نادر از اصفهان به تدریج ۲۰۰۰۰ تن بر اثر گرانی و اوضاع رقت یار از این شهر بیرون رفته اند. فان لایپیگ دعا می کرد: (خشم خدا بر این کشور مستولی شده و ما زانو زده از درگاهش می خواهیم که رحمت آورده خشم خود را از این مردم بازدارد.) (واک ۲۴۴۸ برگ ۱۷-۱۳۱۵).

نادر سرانجام حسین خان را که به پشت دیوارهای قلعه مستعکم خود عقب نشسته بود شکست داد. محاصره برداشته شد و نادر چشم به هندوستان دوخت و هیأت جدیدی به ایلچی گری ترکمان بیگ به آن صوب گسیل داشت. ایلچی او در باب عالی عبدالباقی خان^{۴۳} قرار بود که بازگردد. چون حاتم بیگ خود را برای پذیرائی از ایلچی ترکیه که همراه عبدالباقی خان راهی ایران بود آماده می ساخت در پی یافتن خانه های مناسب برای اسکان او و سه هزار

تن از همراهانش و نظافت و مفروش کردن آن خانه‌ها بود. به‌جز ۲۰۰۰ من چوب سوختنی صورت هزینه‌ای بالغ بر ۴۰۰۰ محمودی یا ۱۷۰۰ فلورین هلند به‌این کار اختصاص یافته بود. معیرباشی نیز به اصفهان بازگشت تا صورتحساب‌های حاکمان عراق عجم را بررسی کرده از آنان پول بگیرد، تا بتواند از ایلچی ترك پذیرائی شایانی کند (واك ۲۴۴۸ برگ ۴۲-۱۳۴۱ برگ ۱۳۴۵).

هلندیان امید داشتند که نادر بزودی پیروز شود چرا که جریان مداوم پول نقد به‌سوی قندهار باعث کمبود شدید پول نقد در اصفهان شد. افزون براین حاتم بیگ در پایان اوت ۱۷۳۷ اعلام نمود که همه پولها باید براساس قیمت اعتباری و نه واقعی آنها پذیرفته شود. نتیجه این شد که اندك پول معتبری هم که باقیمانده بود یکباره نایاب شد.

در ۳۱ ژوئیه ایلچی ترکیه و عبدالباقي‌خان^{۴۴} به اصفهان رسیدند. او مصطفی پاشا والی موصل بود و مقام Utsuglu یا بیگلربیگی داشت، هفتصد مرد و دو افندی یا ملا به‌عنوان مشاور با نامه‌ای صالح و عثمان او را همراهی می‌کردند. برای اینکه بیشتر از این به‌مردم تحمیل نشود آنها روزانه ۳۶ تومن (= ۱۵۳۰ فلورین) از خزانه، هزینه دریافت می‌کردند. حمامی یا مالیات گرمابه هم به مبلغ ۱۰۰۰ تومن توسط حاتم بیگ از خزانه شاهی پرداخته می‌شد. (واك ۲۴۴۹ برگ ۱۳۷۱ برگ ۸۳-۱۳۸۲).

نادر برای بدست آوردن پول به‌جای آنکه ابریشم را در ازای مالیات بپذیرد از گیلانیان پول نقد گرفت. در اصفهان نیز جستجو برای بدست آوردن پول ادامه یافت. در ۲ اکتبر چاپاران نادر به اصفهان رسیدند. هلندیان دریافتند که ناظر بیوتات نادر، کلات را که از آن حاجی آقا عموی حسین‌خان بود گرفته است. سیدالخان و سرداران دیگر اسیر شده و گنج‌های بسیار کشف شده است. نادر چشمه‌های سیدالخان را از چشمخانه به در آورده او را نزد حسین‌خان فرستاد تا به‌او خبر برد. حسین‌خان به تلافی همه ایرانیان مقیم قندهار را قتل‌عام کرد. انتظار می‌رفت که

محاصره خیلی طول بکشد چون در آنجا ۴۰ هزار مرد سراپا مسلح و کاملاً مجهز وجود داشتند. نادر در شهرهای گونه‌گون به دنبال سرب و باروت فرستاده بود، اصفهان می‌بایست ۵۰۰۰ من شاه باروت فراهم کند. حاتم بیگ فروش سرب را در اصفهان قدغن ساخته بود. نادر همچنین ساخت ۵۰۰۰ تفنگ چخماقی با لوله‌هایی به طول ۲ گز را سفارش داده بود.

در ۲۱ اکتبر علی‌مردان خان فیلی و لطفعلی خان سردار باجناغ نادر با ۶۰۰۰ سپاهی به اصفهان درآمدند. گفته می‌شد که آنان به شیراز می‌روند تا با بلوچان کج‌مکران به نبرد پردازند. اما بعد به آنها فرمان داده شد که بآهستگی به سوی قندهار بروند تا در آنجا نادر دربارهٔ نبرد آنها تصمیم بگیرد. (واک ۲۴۴۸ برگ ۳۵-۱۴۳۱).

علی‌مردان و لطفعلی در ۱۱ نوامبر اصفهان را به قصد کرمان ترك کردند. انتظار می‌رفت که قندهار بزودی سقوط کند زیرا که افغانان از لحاظ هیئتم سخت در تنگنا بودند. سپاهیان نادر همچنین دو قلعهٔ کوهستانی را تسخیر کرده بودند. در نیمهٔ دسامبر به اصفهان فرمان رسید که ۱۸۰۰۰ پسر ۱۳ تا ۲۵ ساله را در شمار سپاهیان استخدام کنند. اصفهان و آبادی‌های پیرامونش می‌بایست ۱۵۰۰ تن از اینان را فراهم کنند. این پسران را به‌زور از آغوش پدر و مادرشان بیرون می‌آوردند، این کار فلاکت بسیار ببار آورد و برخی از والدین از فشار اندوه جان دادند. به سپاهیان جدید جامهٔ نو و ۱۰ محمودی پول توجیبی از خزانه داده می‌شد اینان می‌بایست با تفنگ‌های چخماقی جدید که لولهٔ آنها ۲ گز طول داشت و به‌سختی می‌شد آنها را حمل کرد مشق نظامی کنند. آرام‌جای آنها کاروانسراها و مدارس بود که ملایان را در حوالی نوروز از آن مدارس بیرون رانده بودند. این پسران سپاهی جدید را از راه مشهد و هرات به قندهار فرستادند. مردم اصفهان از این رویداد سخت شاد شدند چون اینان در اصفهان انواع تجاوزات و تعدیات را مرتکب می‌شدند و برای هیچکس حرمتی قائل نبودند. اصفهانیان برای سومین سال متوالی ناچار بودند

که مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان باژ دهند.

حاجی علی مردان خان از قندهار بازگشت با این فرمان که هر حشره موزی برای محصولات کشاورزی را در کوهستانها و جای های دیگر نابود کند، وی برای انجام دادن این کار ۴۰۰۰ تن از روستائیان آبادی های پیرامون شهر را بزور بکار گرفت. حاتم بیگ در مقام حکومت اصفهان تأیید شد و به نشانه قدردانی مواجب سالانه اش ۱۰۰ تومن افزایش یافت. او افزون بر مالیاتهای معمولی، ۵۰۰ تومن از مردم تنگدست بزور برای نادر پول گرفت. (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۰۲۸ واک ۲۴۴۸ برگ ۸۲-۱۴۸۱ و برگ ۲۳۳۵-۲۳۳۳).

در آغاز سال ۱۷۳۸ هلندیان خبر یافتند که نادر در حال ساختن شهری برای همراهان خود در برابر قندهار است. او برای اقامت در این شهر که نادر آباد خوانده می شد به دنبال گرجیان و خانواده های دیگر فرستاد. او همچنین دمام گروهمائی مرکب از ۴۰۰۰ مرد را به جانب کابل می فرستاد اینان غالباً ۱۲ منزل برای بدست آوردن غلامان و تجهیزات پیش می رفتند. در این اوان اشتهای نادر برای بلعیدن هند با شنیدن خبرهائی درباره اختلاف محمدشاه و نظام الملک برآستی تحریک شده بود. گفته می شد که نادر برادر خود ابراهیم خان را از آذربایجان فراخوانده تا کار محاصره قندهار را به او بسپارد و خود به سوی هند لشکر کشد. سقوط قندهار هر لحظه انتظار می رفت زیرا افغانان به واسطه شیوع طاعون و کمبود هیزم و نمک سخت ناتوان شده بودند. (واک ۲۴۴۸ برگ ۴۷-۲۳۴۶)

در آغاز سال ۱۷۳۸ نادر رسم پابوس را لغو و شیوه برداشتن کلاه را به رسم اروپائیان معمول ساخته بود. فان لایپزیگ این کار را خنده آور خواند اما نتوانست دلیل خنده آور بودنش را ذکر کند. (واک ۲۵۵۴ برگ ۲۰۲۷) او برآستی پادشاهی نادر بود زیرا به دشواری می شد او را یافت. نادر جای ثابتی نداشت، حتی معلوم نبود شبها در کجا می خوابد. این نامعلومی عمدی بود تا از سوء قصد به جان او جلوگیری شود. چنانکه در حین محاصره

قندهار رخ داد و برخی از طرفداران سلسله صفوی و بختیاریان به جان او سوء قصد کردند اما لو رفتند. و این تغییر مراسم نتوانست ایلچی ترك را که خواه ناخواه ناگزیر بود در ۲۹ فوریه ۱۷۳۸ با وجود داشتن بیماری آبله، اصفهان را ترك کند به رفتن به قندهار وسوسه کند. (واك ۲۵۵۴ برگ ۲۰۲۹).

نادر همچنین طی فرمانی مقرر داشت که به سبب صدور مسكوكات از کشور بهتر آن است که عباسی‌های يك دانگی که ۱/۶ از عباسی‌ها سبك‌تر بودند ضرب شود. تا آنزمان هر عباسی هفت دانگ یا ۱/۶ مثقال وزن داشت و از آن پس فقط يك مثقال می‌شد. وزن مسكوكات نه مثقالی که به ۱/۴ مثقال کاهش یافته بود می‌بایست از این پس به عنوان سه محمودی بجزریان افتد و از این مسكوكات به وفور ضرب شد. دوکاهای طلای ناب به ۱۸ محمودی از سکه‌های جدید، ارزش گذاری شد. عباسی‌های هفت دانگی پیشین می‌بایست بدون توفیر کسر پول همانند عباسی‌های جدید پذیرفته شود. اما کسانی که عباسی‌های پیشین را برای ذوب کردن و سکه زدن به ضرابخانه داده و مالیات لازم را پرداخته بودند توفیر کسر پولی برابر ۱/۴ پایسه دریافت می‌داشتند.

عموم مردم از این فرمان استقبال کردند چون به عیار قانونی درآوردن جدید پول به صدور مسكوكات از کشور پایان می‌داد. اما برخی دیگر از مردم (هرچند در نهان) اظهار داشتند که این کار موجب افزایش قیمت‌ها خواهد گشت چون دکانداران بر طبق قیمت‌های قدیم پول‌ها را خواهند پذیرفت و این امر اگر در شیوه پرداخت توافق حاصل نگردد هنگام بازپرداخت وام‌ها، نزاع‌هایی را برخواهد انگیزخت. (واك ۲۴۴۸ برگ ۵۳-۲۳۵۱)

قندهاریان هنوز پس از یکسال محاصره حاضر به تسلیم نبودند. سرانجام نادر فرمان داد که به برجی به نام زنگی و دیگر برج‌های کوهستانی نزدیک برج دده حمله کنند. پس از تسخیر برج زنگی نادر توپها و خمپاره‌اندازها را بر آن مستقر ساخت و فرمان داد که بی وقفه به مدت دو هفته یا تا سوم ذوالحجه (= ۲۳ مارس) شهر را گلوله باران کنند. در این روز نادر به سپاهیان خود فرمان

داد تا با استفاده از تمام امکانات و با حداکثر سرعت حمله کنند و توپها و خمپاره اندازها را بر فراز برج دده مستقر سازند. حمله آن جناح به عهده بختیاریان واگذار شده بود و آنان پیش از هر گروه دیگر سپاه نادر آن قسمت را اشغال کردند.

نادر محمدعلی بیگ ایشیک آغاسی باشی مجلس شاهی را به عنوان چاپار نزد حاتم بیگ با این فرمان به اصفهان فرستاد که ۱۲۰۰۰ تومن نقد به عنوان چاпарی و يك خلعت به او بدهد. مردم اجباری در پرداخت این پول ندارند. این فرمان همچنین می بایست به حویزه، کوهگیلویه و تمام شهرهای دیگر نزدیک اصفهان فرستاده شود. این دستور در ۴ ذوالحجه ۱۱۵۰ (= ۲۴ مارس ۱۷۳۸) نوشته شده بود.

در حاشیه فرمان آمده بود که چراغانی لازم نیست زیرا که چراغانی فقط به ویرانی و خسارت مردم کمک می کند بنابراین فقط نقاره ها و شیپورها نواخته شوند.

نادر در پی استشفاع خواهر حسین خان، از جان او و جان دیگر خانواده های بزرگان قندهار دست برداشت. برخی از این خانواده ها را به خراسان و حسین خان را به مازندران فرستادند. نادر دست سپاهیان را که توسط بختیاریان رهبری می شدند در قندهار بازگذاشت. بختیاریان حمله نهائی را انجام داده بودند و اینک نیز بهترین سهم غنائم را دریافت می داشتند. گنجینه ای مرکب از ۳۰۰۰۰۰۰ تومان پول نقد و جواهرات و نیز ذخایر جنگی، آذوقه و خوراک به چنگ نادر افتاد. (واک ۲۵۵۴ برگ ۳۶-۲۰۳۲ واک ۲۴۷۶ برگ ۸۸۸)

شایع شد که نادر برادر خود را به عنوان نایب السلطنه با اختیار عزل و نصب حکام، برگزیده است. هلندیان امیدوار بودند که این شایعه دروغ باشد زیرا که ابراهیم خان مردی سخت آزمند و گرسنه چشم بود که حتی از آدمهای بسیار تنگدست بزور پول می گرفت.

در ۲۲ ژوئیه ۱۷۳۸ گروهی از همراهان ایلچی ترك که در اصفهان مانده بودند آهنگ قزوین کردند تا به رئیس خود

پیوندند. نادر، علی‌مرادخان فیلی را به عنوان ایلچی همراه ایشان به باب عالی فرستاد تا در خصوص مواد زیر به توافق برسد:

۱- همه ایرانیانی که در دست ترکان گرفتار شده‌اند می‌بایست به ایران بازگردانده شوند یا چنانچه زنده نباشند خونبهایشان پرداخته شود.

۲- همه مالیاتهای را که ترکان از ایرانیان گرفته‌اند و مبلغ ۱۵ میلیون فلورین هلند می‌شود بازپردازند.

۳- $\frac{1}{4}$ از درآمد حاصل از مکه به ایران داده شود.

۴- از این پس نباید کاروانسالاران ترك برای رهبری زائران ایرانی به مکه فرستاده شوند، زیرا نادر خود کاروانسالار برای آنها تعیین خواهد کرد. افزون بر این باید نمازخانه جداگانه‌ای در مکه به ایرانیان اختصاص داده شود.

۵- شهرهایی که در زمان پادشاهی شاه‌عباس از آن ایران یوده است یعنی اوروم، بغداد، بصره، دیاربکر و موصل باید به ایران بازگردانده شود و گرنه نبرد از سر گرفته خواهد شد.
(واک ۲۴۷۶ برگ ۲۱-۹۲۰، ۹۱۲)

نادر که نخستین پیروزی خود را در سرزمین‌های ایرانی نزدیک کابل بدست آورده بود ناچار دومین شکست را از لرگیان متحمل شد و طی آن برادر خود را نیز از دست داد. ازبکان نیز مرز ایران را تهدید می‌کردند. شایع بود که نادر می‌خواهد درخواست آشتی کند و میرزا محمد خزانه‌دار خود را به ایلچیگری به دربار مغول بفرستد.

در ۱۷ نوامبر سردار عراق عجم محمدعلی‌خان با ۶۰۰ مرد وحشی کوهستانی به اصفهان آمد و در یکم دسامبر این شهر را ترك گفت. او به خوانسار و گلپایگان رفت تا در آنجاها چشم‌براه فرمان‌های شاه بماند. چون او از بستگان نادر بود رفتاری سخت مغرورانه و آزمندانه داشت و بزرگان شهر از ترس گستاخی و خشم او پیوسته هدایائی به نزد او می‌آوردند. این هدایا چندان اثری نکرد چون در زمان کوتاه اقامتش در شهر، مرتکب تجاوزات

بسیار شد. بزرگان شهر برجان خود بیم داشتند و چون شهر را ترك کرد خدا را سپاس گفتند.

در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۸ ابوالحسن خان به عنوان حاکم جدید به اصفهان رسید. مردم از حکومت او خشنود نبودند چون او نیز به آزمندی و غرور معروف بود. همگان امید داشتند که حاتم بیگ بازگردد، او به دربار فراخوانده شده بود اما بعد فرمان یافت که تا نوروز و دریافت فرمان‌های بعدی در اصفهان بماند. (واک ۲۴۷۶ برگ ۶۸-۹۶۴).

در شبانگاه سوم ژانویه ۱۷۳۹ رقم پیروزی نادر در پیشاور به شهر اصفهان رسید. (واک ۲۴۷۶ برگ ۹۸۶).

در آوریل ۱۷۳۹ فان لاپیزیگ گزارش داد که در اصفهان تقریباً از سرنوشت نادر هیچ خبری در دست نیست. و این بدان سبب بود که همه چاپارخانه‌ها خراب شده و سپاهیان ساکن در آنها رفته بودند چون نادر به وجودشان نیاز داشت. بنابراین مکاتبه با رضاقلی میرزا نایب السلطنه از راه غنی خان در قندهار انجام می‌شد. اینست که ایرانیان از هلندیان پرسیدند که آیا از هندوستان از طریق سورت خبری دارند؟ فان لاپیزیگ داشتن هرگونه خبری را انکار کرد تا از نتایج ناخواسته پرهیز کند و چنان وانمود کرد که سخت ناآگاه است. مردم برآن بودند که پیروزیهای اولیه نادر به سبب يك حيلة جنگی بوده تا او را عمیقاً به درون سرزمین‌های مغول بکشانند و رابطه او را با ایران قطع کرده دستگیرش سازند. مردم جان بدر بردن نادر را از این مهلکه معجزه می‌انگاشتند و درباره ولیعهد و خوشنیتی او نیز ظنین بودند اما او برای نگه‌داشت دربار خود و نبرد با لزگیان و ازبکان به پول نیاز داشت. فان لاپیزیگ گزارش داد که پسر ابراهیم خان که فقط ۲۴ سال دارد نیز ستمگری دیگر است که جای پدرش را گرفته است. (واک ۲۴۷۷ برگ ۵۸-۵۴۶ و ۴۷۰-۰۱)

در ۱۲ آوریل در ساعت ۱۳/۳۰ نقاره‌خانه به سبب رقمی که از ولیعهد رسیده بود به صدا درآمد. رقم حاکی از آن بود که نادر

در لاهور پیروز شده است. (واک ۲۴۴۶ برگ ۴۹۹)
 در ۱۵ ژانویه ۱۷۳۹ (۱۴ شوال ۱۱۵۱) رضاقلی میرزا طی
 رقمی به ابوالحسن خان آگهی داد که نقاره‌خانه را به شادمانی
 پیروزی‌اش بر ازبکان به صدا درآورد. وی در هنگام نوشتن این
 رقم در هرات بود. او دریافته بود که عباس والی اورگنج می‌خواهد
 با ۳۰۰۰۰ مرد به خراسان بتازد چون می‌پندارد که خراسان را
 نگهبانی نیست. سپاهیان وی تا حدود چزک (Chessek) و تزم
 (Tesem) پیش تاخته بودند. ولی عهد به تن خود سپاهیان را رهبری
 کرده به سرخس^{۴۵} آمده بود و برخی از افراد خود را به
 کوهستانهای Chessek(?) گسی کرده بود. و احتیاط را گروه
 دیگری از سپاهیان را به پشت خطوط دشمن فرستاد. سپاه ایران
 با دسته‌ای از جلوداران سپاه ازبک روبرو شدند و جنگ هنگامه
 شده خبر به گوش ولیعهد رسید و او به یاری سپاه خود شتافته تا
 چزک(?) Chessek پیش تاخت و در آنجا شنید که عباس با آشفتگی
 به سرزمین خود عقب نشسته است. (واک ۲۴۷۷ برگ ۴۰-۷۳۹)
 در ۱۶ مه در ساعت ۸ چاپار ولیعهد به مشهد رسید و نقاره‌ها
 به صدا درآمدند. نقاره‌های قم و قزوین و سایر شهرها نیز به صدا
 درآمدند. ولیعهد از شاهنشاه آباد خبر یافته بود که مغولان
 شکسته شده‌اند. در همان زمان به گونه‌ای ریشخندآمیز لزگیان
 نواحی شماخی را ناامن ساخته بودند. (واک ۲۵۱۰ برگ
 ۱۱-۶۱۰).

فان لایپزیگ برای آسایش خاطر ابوالحسن خان و دیگران
 خبری را که از سورت درباره پیروزی نادر رسیده بود به ایشان
 داد. هلندیان در تأیید این خبر در سراسر روز به شلیک تیرهای
 شادی پرداختند که موجب خوشحالی زیاد حاکم شهر گردید و او
 در این باره به ولیعهد گزارش داد. در همین زمان شایع شد که
 شاه طهماسب گریخته است اما معلوم نبود که به کجا گریخته است.
 (واک ۲۵۱۰ برگ ۴۳-۶۴۰).

اندکی بعد معلوم شد که ولی عهد شاه طهماسب و همه

افراد خانواده او را به قتل رسانده است. هلندیان گزارش دادند که ولیعهد از پدرش بدتر است چرا که سخت آزمند و خونخواره است و مردم را برای جزئی‌ترین چیزی به دیار مرگت می‌فرستد. او محصولانی برای گرفتن پول از معدود مردم ثروتمندی که باقیمانده بودند، فرستاد. رفتار این محصلان چنان ستمگرانه بود که حتی حاکم اصفهان هم جرأت نداشت سخنی برخلاف آنها بر زبان آورد.

لزگیان در شماخی بر مواضع ایرانیان تاخته اهالی را قتل‌عام، شهر را تاراج و خلقی انبوه را اسیر کرده بودند، نیزخان‌جان را درهم شکسته و کشته و توپخانه و باروبنه‌اش را تصرف کرده بودند. گفته می‌شد که قاتل شاه طهماسب، محمدحسین قاجار با ۴۰۰۰ سوار به آن صوب گسیل شده و ولیعهد سرگرم تجمییز ۶۰۰۰ سپاهی است. (واک ۲۵۱۰ برگت ۷۶-۶۷۴). در ۱۴ اوت چاپاری از سوی ولیعهد نزد ابوالحسن‌خان به اصفهان آمد با این فرمان که: «با وام گرفتن ۷۰۰۰ تومان از بازرگانان شهر، لباس، شکر، ادویه و پارچه‌های ظریف خریده هرچه زودتر به مشهد ارسال دارید.» چون ابوالحسن‌خان پولی نداشت و مالیاتها به مدت سه سال بخشوده شده و فروش غلات شاهی قدغن گشته بود، وی از بازرگانان ارمنی ۳۰۰۰ از بانیان‌ها ۲۰۰۰ و از بازرگانان مسلمان ۲۰۰۰ تومن نقد یا به همان میزان جنس مطالبه کرد. اعتراض اینان سودی نبخشید، زیرا که بازرگانان می‌دانستند که این وام هرگز بازپرداخت نخواهد شد. تنها نتیجه اعتراض این بود که ابوالحسن‌خان ۲۰۰۰ تومن از ارمنیان ۱۰۰۰ تومن از بانیان‌ها و ۴۰۰۰ تومان از بازرگانان مسلمان بزور گرفت تا این تحمیل عادلانه‌تر باشد. بانیان‌ها ناگزیر شدند که در انبارهای کالای خود را بگشایند و ابوالحسن‌خان برابر ۷۰۰ تومان شکر، ادویه و قماش نخی از آنجا برداشت و همچنین می‌خواست با پرداخت پول نقد از هلندیان کالاهائی بخرد. اما فان‌لایپیگ اظهار داشت که: امسال کالاهای لازم را دریافت نکرده و از وصول آنها خبری در دست ندارد. (واک ۲۵۱۰)

برگت ۸۰-۶۷۸).

فان لایپزیگ در دسامبر ۱۷۳۹ پس از يك بیماری طولانی درگذشت. وی پسین همانروز با شکوه تمام به خاک سپرده شد. آلمیس^{۴۶} موقتاً به جای او نشست و در ۲۰ دسامبر ۱۷۳۹ گزارش داد که باز درباره لشکرکشی های نادر که مدت درازی از آنها خبری نبود سخنانی برسر زبانهاست. در همانروز چاپاری پس از ۲۷ روز راه پیمائی از پیشاور با فرمانی از نادر برای ابوالحسن خان به اصفهان رسید که در ظرف هشت روز ۲۰۰۰۰ جامه برای مهتران اصطبل و ۲۸۰۰۰ دست جامه برای افراد سپاهیاناش فراهم کند. این جامه ها می بایست یکماهه به هرات فرستاده شود. قرار بود نادر بزودی به هرات آید.

نادر به ولیعهد هدایای بسیار و جواهراتی به مبلغ ۲۰۰۰۰ تومن، به پسر ولیعهد ۱۵۰۰۰ تومن به جوانترین پسر خود ۱۰۰۰۰ تومن و به برادرزاده اش پسر ابراهیم خان ۱۰۰۰۰ تومن و نیز حکومت آذربایجان را داد. همچنین گفته می شد که نادر به ولیعهد و همه حکام فرمان داده تا در تهران گردهم آیند و از وضع مالی حکومت خود گزارش دهند. (واک ۲۵۱۱ برگت ۵۵-۸۵۴)

شاه طهماسب و همه خانواده اش توسط رضاقلی میرزا کشته شده و در مقبره امام رضا به خاک سپرده شده بودند و مردم این خبر را به هزلمان^{۴۷} پزشک هلندی مقیم دربار ولیعهد رساندند. نادر پس از بازگشت از قتل شاه طهماسب و خانواده او خشمناک گردیده پسر مهتر خود را از ولیعهدی خلع کرد و نصرالله میرزا دومین پسرش را ولیعهد خود ساخت.

در ۱۱ ژانویه ۱۷۴۰ ابوالحسن خان و کارمندانش به تهران رفتند. نادر فرمانهای دیگری برای ۱۰۰۰۰ دست جامه سپاهی صادر کرد. ولیعهد محمد رحیم بیگ جبه دارباشی را به عنوان نایب الحکومه خود برگماشت. (واک ۲۵۱۱ برگت ۸۹۸-۸۷۵)
در ۸ مارس شورای واک در بندرعباس برآن شد که شعبه

46- Aalmis

47- Hezelman

واك در اصفهان را به سبب زیان مالی تعطیل کند. نیز احساس می‌شد که اگر نادر در راه هند فوت کند شعبهٔ واك در اصفهان در معرض اخاذی قرار خواهد گرفت. شعبهٔ اصفهان محصولات اندکی را برای صدور خریده بود (بادام و دانه‌های خشك را می‌شد به وسایل دیگر از جاهای دیگر به دست آورد). به آلمیس دستور داده شد که همهٔ کارکنان و نیز دو دلال واك را با دفترهایشان همراه خود ببرد. قرار بود حفاظت از اموال غیرمنقول را به دیلماج بسپارند و او در ازاء دریافت مواجب يك منشی از آنها مواظبت کند. و به عنوان يك سرپرست در آنجا منتظر روزهای بهتر بماند. هلندیان در هنگام گرفتن این تصمیم شرکت انگلیس را سرمشق قرار دادند زیرا دیده بودند که تخلیهٔ شرکت انگلیس توسط کارکنان آن در ۱۷۳۵ برای آنها بسیار سودمند است. (واك ۲۵۱۱ برگ ۲۹۸-۳۰۲)

آلمیس عنوان کرد که نمی‌تواند این دستور را اجرا کند زیرا معتقد است که نمی‌تواند اجازهٔ مرخصی از مقامات اصفهان به دست آورد و بی اجازه قادر به ترك اصفهان نیست. افزون بر این اگر حاکم اصفهان اجازه دهد او ناچار باید کفیل مالی معتبری برای خود تعیین کند همچنانکه قبلاً نیز هنگامی که کارکنان واك می‌خواستند اصفهان را ترك کنند، چنین کرده بودند و اگر این کار را بکنند در شهر سر و صدا بلند خواهد شد و همهٔ بستانکاران برای گرفتن پولهایشان به شعبهٔ واك خواهند آمد درحالیکه هم او و هم دلالان شرکت هلند آهی در بساط ندارند. اگر دلالان هم از اصفهان تکان بخورند مشکل بزرگتر خواهد شد چون این کار به حیثیت واك لطمه خواهد زد. بنابراین آلمیس اجازهٔ تأخیر در حرکت و مبلغی پول خواست و نیز کسب تکلیف کرد که دربارهٔ بستانکاران چه چاره‌ای بیندیشد. (واك ۲۵۱۱ برگ ۹۷-۸۹۴)

آنچه که شورای واك از آن می‌ترسید اتفاق افتاد. آلمیس همواره برای دادن هدایا مورد آزار قرار گرفته و با طیب‌خاطر آنها را پیشکش کرده بود بنابراین شورای واك خشمگین شد و

کمیته‌ای مرکب از دونفر را برای رسیدگی به کارهای آلمیس فرستاد. هرچند شورا از نحوه شتاب‌آمیز کار این کمیته چندان خشنود نبود، ولی کمیته دست‌کم آلمیس و کارمندان را بازگرداند و دیلماج را برای سرپرستی شعبه واک در اصفهان گذاشت و به او دستور اکید داد که دیگر پیشکشی به کسی ندهد. تصمیم مشابهی نیز درباره شعبه کرمان گرفته شد و آن شعبه هم تعطیل شد.

نادر در آوریل ۱۷۴۰ به ازبکستان لشکر کشید و در نوامبر همان سال آنجا را تسخیر کرد. در شعبان (= ۱۰ نوامبر ۱۷۴۰) از اورگنج پیروزی‌نامه‌ای برای رضاقلی‌میرزا فرستاد. در ۲۴ رجب آنها در چهارجوی ازهم جدا شدند. در ۲۸ رجب نادر به قصد تسخیر خوارزم منزل به منزل در طول کناره‌های آمودریا پیش رفت تا در روز پنجشنبه ۱۳ شعبان به دوه‌پویونی^{۴۸} که شهر مرزی خوارزم است رسید. البارس‌خان^{۴۹} حاکم این شهر با سپاهیان ازبک و ترکمان خود به قلعه شهر عقب نشست. نادر دو روز در انتظار البارس‌خان ماند تا از قلعه برای نبرد بیرون آید. این امر رخ نداد، و چون نادر موجبی برای هراس نداشت باروبنه سنگین خود را همانجا نهاد و به پیش‌تاخت. در ۱۶ شعبان به یک میلی قلعه هزار اسب که حاکم آن می‌خواست در محاصره پایداری نماید، رسید. در ۱۷ شعبان سپاه نادر نیم‌میل دیگر به سوی قلعه پیش رفت تا حاکم را به حمله اغوا کند. اما او از قلعه بیرون نیامد زیرا که آن قلعه‌ای استوار بود و گرداگردش را آب‌فراوان همچون دریاچه‌ای فرا گرفته بود. بنابراین نادر برآن شد که به Gieli و اورگنج پایتخت خوارزم که در ده میلی هزار اسب واقع است حمله کند تا خان آنجا را به حمله ترغیب نماید.

پس از یک روز راه‌پیمائی نادر دریافت که همه سپاهیان قبایل تکه، یموت و ترکمان برای مقابله با او آمده‌اند. وی بی‌درنگ به سوی دشمنان تاخته ایشانرا بشکست، برخی کشته

48- Diwiboenie

49- Albars

شدند و بعضی گریختند. آنگاه خان به قلعه خانقاه^{۵۰} که یکی از پنج قلعه خوارزم است و میان هزار اسب و خیوه قرار دارد گریخت، نادر آن شب آنجا ماند و فردای آنروز به جانب خانقاه روان شده نه ساعت از روز برآمده بدانجا رسید.

خان با توپخانه‌ای که گادرگرای^{۵۱} سردار روسی به او داده بود و با شمار زیادی از تفنگداران مسلح به تفنگ فتیله‌ای و سواره نظام ازبک و ترکمان برای جنگ با نادر آماده بود. نادر بی‌درنگ به حمله پرداخت و آنها را شکست داد، بسیاری کشته و اسیر شدند و بقیه گریختند، اما دستگیر و کشته شدند. بسیاری از سرداران دشمن زنده اسیر گشتند. خان دربار خود را به قلعه انتقال داد و نادر قلعه را در محاصره گرفت. ازبکان برگرداگرد قلعه دیواری دایره‌وار کشیده بودند تا اسبان، گوسفندان و سایر چیزهایشان را در آن جای دهند که پیاده نظام سپاه نادر بی‌درنگ آنجا را با همه چادرها و توپخانه‌شان تسخیر کرد. نادر برخی از سپاهیان و رعایای خان را اسیر کرد و دیوار کوتاه نخستین بیرون قلعه را تسخیر نمود. سپاه نادر پس از سه شبانه‌روز گلوله‌باران قلعه به آن حمله کرده آنرا منسخر ساختند و خان در ۲۵ شعبان تسلیم شد. نادر، خان جدیدی را به حکومت آنجا برگماشت و سپاهیان جوان خوارزمی را به درون سپاه خود برد و به ایران بازگشت. (واک ۲۵۸۴ برگ ۸۷-۸۲) (۲۰۸۲)

در ۲۰ دسامبر ۱۷۴۰ (رمضان ۱۱۵۳) نادر رقیمی صادر کرد حاکی از اینکه از این پس در هنگام خواندن فاتحه (یا خطبه) و نوشتن عرض‌حال‌ها او را دیگر ولی نعمت نخوانند، بلکه با عنوان شاه‌شاهان جهان، نادر دوران، فرمانده ایران، تاجبخش هندوستان و خوارزم سرزمین ازبکان مخاطب سازند. (واک ۲۵۸۴ برگ ۹۱-۹۰)

نادر در ۲۱ دسامبر ۱۷۴۰ به مشهد بازگشت. باور برای این بود که او قصد حمله به ترکیه را دارد این باور باشایعه‌ای که درباره

50- Gangak

51- gadgergerai

توافق او با احمدپاشا برسر زبانها بود تأیید شد. گفته می‌شد که نادر از احمدپاشای بغداد در ژوئن ۱۷۴۰ خواسته است که در میان راه بغداد به مکه در فاصله هریک‌روزه راه، چاهی حفر کند و نیز ۸۰۰۰۰ مشك آب تهیه کنند چونکه نادر قصد زیارت حج دارد. اما برخی دیگر برآن بودند که نادر می‌خواهد به لژیان بتازد. (واك ۲۵۸۴ برگ ۲۰۸۸).

دو تن از چاپاران واك از ۷ ژانویه تا ۹ آوریل ۱۷۴۱ در مشهد ماندند. اینان گزارش دادند که در اثر حضور سپاهیان نادر در این شهر که شماره آنها تخمیناً ۵۰۰۰۰۰ تن است نیازمندیهای زندگانی در اینجا سخت‌گران شده‌است. سپاهیان نادر با گشاده‌دستی پول خرج می‌کردند نادر نیز با پول و جواهرات و کالاهای ارزشمند چنین می‌کرد او همچنین سنگ گور تیمور لنگ را (با ۵ پا درازا، ۳، ۲، پا پهنا) به مشهد آورده بود. هنگام به صدا درآمدن نقاره‌ها فیلان، گاوان، گوسفندان و میمون‌هایی که نادر با خود آورده بود به رقص می‌پرداختند. نادر روزانه با کشتن و خفه کردن ۸ تا ۱۰ آدم گرسنگی ایشانرا تسکین می‌داد. پسر مهتر نادر رضاقلی‌میرزا هنوز در همین حول و حوش‌ها می‌پلکید و آزادانه فقط با يك شاطر در اردوگاه سپاهیان، آمد و رفت داشت بنابراین مردم نتیجه گرفتند که او هنوز مورد نظر نادر است. نزدیک بود نادر معیرباشی را اعدام کند که شفاعت مستوفی‌الممالك به دادش رسید. مستوفی‌الممالك بر نادر نفوذ بسیارداشت و درسخن‌گفتن از آزادی بسیار برخوردار بود و حتی در بار جایی برای نشستن بدست آورده بود. باوجود این چاپاران واك عقیده داشتند که او نیز هربار که به دربار احضار می‌شود برجان خود بیمناك است. نادر همچنین باجناغ خود را که نیازمندیهای زندگانی مردم را گران می‌فروخت، بکشت. نادر زمام همه کارها را يك تنه خود به دست گرفته، رتق و فتق می‌نمود چون به هیچکس اعتماد نداشت. به سپاهیان او هرماه روپیه نقد داده می‌شد.

هنگامی که بابابزرگ برای گردش سواره بیرون می‌رفت همه نواحی گردشگاه او قرق اعلام می‌شد و همه درها و پنجره‌های

خانه‌های کوچه و خیابان گذرگاهش بسته می‌شد. کسانی که هنوز هنگام عبور او در کوچه و خیابان مانده بودند بر جان خود بیمناک می‌گشتند. یکی از چاپاران هلند که هنگام یکی از این گردش‌ها او را نظاره کرده بود دیده بود که ۳۶ شاطر سوار که ۲۴ تای آنها سخت بالابند و قوی‌بنیه و ۱۲ تای دیگرشان جوان بودند پیشاپیش او در حرکتند. در این زمان از سوی محمدشاه يك ایلچی با ۱۰۰ تا ۱۲۰ مرد همراه و هدایای گرانبهای فراوان به پیشگاه نادر آمدند. (واک ۲۵۸۴ برگت ۳۰۰-۲۰۹۵)

پیوست

مناسبات ایران با روسیه

در دسامبر ۱۷۳۰ روسیان، نشان دادند که می‌خواهند گیلان را تخلیه کنند. شاه طهماسب نادر را از دست‌زدن به هر اقدامی منع کرد چون مایل نبود که با آنها درگیر شود. شایع بود که شاه طهماسب در زمان حکومت طهماسب بیگ جلایر در اصفهان در نهان باروسیان تماس گرفته و به آنها قول داده چنانچه او را علیه متجاوزان خارجی و شورشیان داخلی یاری دهند گیلان را به آنان بازخواهد گذاشت. گفتگو از آمدن هیأت بزرگی بود اما سرانجام فقط يك دیلماج آمد. در ماه سپتامبر چاپاری از سوی سردار روسی گیلان برای کاری نامعلوم به‌دربار آمد. بنا به اطلاعاتی که ارمنیان بدست آورده بودند روسیان در حوالی پایان سال ۱۷۳۰ شماری کثیر سپاهیان تازه نفس دریافت داشته بودند. (واك ۲۲۵۵ VI - of - clen ، ۲۸/۱/۳۱ برگ ۸۵-۲۲۸۴).

ایلچی ایران در مسکو میرزا ابراهیم (معاون پیشین میرزا ربیع معروف به مستوفی خاصه) دست از پا درازتر از مسکو بازگشت. روسیان نمی‌خواستند به گیلان بازگردند و ترجیح می‌دادند که با ایران در صلح و صفا بسر برند. (واك ۲۲۵۵ VI - of - clen ، ۲۰/۴/۳۱).

شاه طهماسب پیش از عزیمت به ایروان ایلچی روس را در تبریز به حضور پذیرفت. نخست با سردی و اندکی بعد با گرمی

بسیار با او رفتار شد. میرزا ابراهیم او را همراهی می‌کرد و هردو نزد سردار روس به رشت رفتند تا دربارهٔ شرایط صلح میان دو کشور گفتگو کنند. گفته می‌شد که روسیان آماده‌اند همهٔ بنادر و سرزمین‌های ایرانی را بجز باکو، دربند و نخجوان (= Niasawaar؟) و همه بنادر به ایران باز گردانند. روسیه ترجیح می‌داد که منتظر نتیجهٔ مبارزات ایران علیه ترکیه بماند و در همین حال نیروهایش را در گیلان تقویت می‌کرد. (واک ۲۲۵۵ - of VL - of ۳۱/rr/۲/۳ برگ ۶۱-۱۸۶۰).

در ۲۹ ژانویهٔ ۱۷۳۲ ایلچی روس به اصفهان رسید و همانروز به پیشگاه شاه باریافت. (واک ۲۲۵۵ - of - VL - of ۳۲/۱/۲۹ برگ ۱۹۰۵) تنها ارمغانی که او آورده بود شش باز شکاری و سه بشکه عرق بود که هرگز مورد قدردانی قرار نگرفت. شاه یکساعت و نیم او را سرپا نگهداشت بی‌آنکه کلمه‌ای با او سخن بگوید سپس به‌وی اجازهٔ مرخصی داد. در آغاز تصور می‌شد که او جاسوس است از اینرو شاه نگهبانانی را بر دروازهٔ اقامتگاهش برگماشته بود. به ایلچی اجازهٔ بیرون رفتن هم داده نشد. شاه فرمان داد که دیگر پول یا هزینه‌ای به‌او داده نشود و در اینحال نامه‌ای سرکشاده بی مهر و امضا به او داده شد که برای مخدوم خود ببرد. ایلچی روس را ناچار کردند که چندروزی را به‌هزینهٔ خود زندگی کند. سپس نامه را از او پس گرفته روزانه ۲۰۰ محمودی (= ۸۵ فلورین) به‌او دادند. سرانجام به او روی خوش نشان داده دوپست تومان پول و يك نامهٔ سر به‌مهر و اجازهٔ مرخصی دادند. او را حتی دوبار به پیشگاه شاه (۱۹ مارس و ۱۲ آوریل) باردادند و پس از آخرین دیدار با شاه اصفهان را به عزم گیلان ترك کرد، و دو تن از مردان همراه خود را در این شهر باقی گذاشت. هلندیان با او دیدار نکردند چون دربار به‌او بدگمان بود و او را به چشم يك جاسوس می‌نگریست. بنا به گفتهٔ کلبعلی یکی از خواجگان هنوز معلوم نبود که روسیان کدامیک از سرزمین‌های ایران را می‌خواهند پس بدهند. در این میان بسیاری از بازرگانان توانگر با خانواده‌هایشان گیلان را به

قصد اقامت در باکو و دربند ترك کردند تا از دست ایرانیان گرسنه پول رهائی یابند. (واك ۲۲۵۵ VI - of - clen ۳۰/۵/۳۲ برگ ۷۶-۱۹۷۲).

در ژوئیه ۱۷۳۲ فان لایپزیگ گزارش داد: «چنین دریافته‌ام که روسان به باکو و دربند، بازگشته‌اند و سپاهیان ایرانی به سوی شماخی و شیروان پیش می‌روند تا این نقاط را از لزگیان باز پس گیرند.» (واك ۲۳۲۲ VI - of - clen ۲۶/۷/۳۲ برگ ۲۸۴) لزگیان با ۱۵۰۰۰ مرد به نبرد با ارمنیان پرداختند و اینان با آنکه فقط ۳۰۰۰ تن بودند لزگیان را سخت شکست داده بسیاری از آنها را به خاک هلاک افکنده باروبنه و توپخانه‌شان را به غنیمت گرفتند. پس از آن گفته شد که ارمنیان، گرجیان و لزگیان باهم به توافق رسیده متحد گشته‌اند و ترکان را در تفلیس شکست داده، آنجا را تسخیر کرده‌اند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۸۶۳) بعد گفته شد که لزگیان ۱۳۰۰۰ خانوار گرجی را اسیر کرده‌اند. (واك ۲۲۵۵ برگ ۱۹۹۱).

در یکم سپتامبر ۱۷۳۲ سیمون ابراهیمتس^۱ نماینده روس به اصفهان رسید و روزانه ۱۵۰ محمودی هزینه دریافت داشت. او با نادر سابقه آشنائی داشت و به فان لایپزیگ گفت که: «سردار می‌تواند سپاهی آراسته تشکیل داده و هر دشمنی را شکست دهد و در نتیجه کشور را ویران کرده نه بازرگان برجای گذارد و نه دوستان خارجی‌اش را.» او در این باره تجربه شخصی داشت چون زمانی که در مشهد بود نادر دوبار هرچه داشته از او گرفته بود. (واك ۲۳۲۲ VI - of - clen ۱۲/۹/۳۲ ... ۲۸/۱۰/۲۲ برگ ۲۹۲).

وضع کرمان در (۱۷۴۰-۱۷۳۰)

در کرمان از زبان ارمنیان نقل می‌شد که افغانان ابدالی در تابستان سال ۱۷۳۰ این شهر را تهدید می‌کرده‌اند. طالب‌خان بیگلربیگی کرمان، مراقب اوضاع بود. حکومت او نسبتاً خوب‌تر شده بود از اینرو مردم می‌خواستند که او در منصب خود باقی بماند. میرمه‌رعلی در ۷ سپتامبر ۱۷۳۰ گزارش داد که کرمان در محاصره افغانان ابدالی به سرکردگی ذوالفقارخان، قرار گرفته است. بنابه گفته ارمنیان ذوالفقارخان در ۲۱ سپتامبر ۱۷۳۰ در بندرعباس طالب‌خان را شکست داد و طالب‌خان ناچار با باقیمانده نیروهای خود به شهر عقب‌نشست. نادر طالب‌خان را خلع و به جای او امام‌وردی‌خان را به حکومت کرمان برگماشت. امام‌وردی در آغاز اکتبر ۱۷۳۰ به کرمان رسید و اخاذی پول را از مردم آغاز کرد. به طور کلی رفتار و شیوه حکومت وی ستمگرانه بود، بنابراین بسیاری از بازرگانان معتبر و بزرگان شهر به اصفهان رفتند. امام‌وردی‌خان هنوز از گرد راه نرسیده ۳۰۰۰ تومن از مردم گرفته بود. در ۲ دسامبر ۱۷۳۰ گزارش شد که امام‌وردی‌خان در ملاء عام خود را هواخواه نادر و دشمن شاه طهماسب قلمداد کرده است. (ف ۱۶۳) نادر در فوریه ۱۷۳۱ به امام‌وردی‌خان فرمان داد که برای گوشمالی افغانان ابدالی به هرات لشکر کشد.

ظاهراً طالب‌خان دوباره به حکومت کرمان رسیده بود چون در ۵ نوامبر ۱۷۳۱ گزارش شد که نادر او را کشته و به جای او محمدتقی را برگماشته است و گفته می‌شد که فرمان یافته است که با ۵۰۰۰ مرد جنگی برای معدوم‌ساختن شیخ‌احمد مدنی به گرمسیرات برود.

در ۲۵ ژوئیه ۱۷۳۱ بیگلربیگی جدید کرمان محمدتقی‌خان، به شهر آمد و به دنبال او خان خانان قلی بیگ که نادر او را به مقام وکیل محمدتقی‌خان برگماشته و در امور مالی صاحب‌اختیار ساخته بود به کرمان وارد شد. در این اوان نادر هرات و فراه را در محاصره داشت و تقریباً هم‌روزه چاپارانی از این دو شهر به کرمان آمد و رفت می‌کردند. شال‌بافان فرمان یافتند که همه شال‌های بافته شده و در دست تهیه خود را برای بررسی نادر آماده کنند. این امر موجب بالارفتن بهای شال شد، قیمت شالهایی که معمولاً ۲۰ محمودی ارزش داشت به ۶۰ محمودی رسید. این فرمان همچنین موجب کمبود پشم گشت چنانکه دیگر پشم بسختی یافته می‌شد درواقع همه کالاهای پولهایی که به کرمان وارد می‌شد بزور برای نادر ذخیره می‌گردید و پول آنها جزو درآمدهای شهر محسوب می‌گشت.

کرمان نیز مانند یزد، خراسان، مازندران در زیر فرمان مستقیم نادر اداره می‌شد، در اینجاها حتی شاه اقتداری نداشت چون که فرمانهای شاهانه فقط زمانی مورد احترام و اطاعت قرار می‌گرفت که نادر آنها را تأیید می‌کرد. نادر خود آن فرمانها را ملغی اعلام کرده و هر فرمانی را که در هنگام اقامتش در ۱۷۳۰ در اصفهان به او اعطا شده بود انکار می‌کرد. بنابراین هلندیان به پیشنهاد عاملان پشم از نادر خواستند که همه امتیازات پیشین ایشانرا تجدید و تأیید کند. با اینکه نادر قول داد که به حاکم کرمان فرمان دهد تا عامل پشم واک را در انجام وظیفه‌اش یاری دهد، در ماههای سپتامبر / اوت ۱۷۳۲ در حدود پانصد تن به بیگلربیگی کرمان شکایت بردند که به سبب خرید و صدور پشم توسط اروپائیان آنها بیکار شده و اهل و عیالشان گرسنه‌اند.

و دیگر قادر نیستند فرمان نادر را دایر بر بافتن شال و پارچه‌های دیگر اجرا کنند. شرکت‌های هلند و انگلیس نه فقط مقداری عظیم پشم گرد آورده بودند بلکه همه مردان و زنانی را که پشم را تنظیف و مرتب می‌کردند استخدام کرده و دو برابر حد معمول مزد می‌دادند. این امر برای بازرگانان و بافندگان دشواری‌هایی پدید آورد. بیگلربیگی نمایندگان شرکت‌های هلند و انگلیس را احضار کرده خشمگانه پرسید: «چرا اینچنین گستاخانه کار می‌کنید و مردم را با انحصار بازرگانی پشم بیچاره می‌کنید!» نمایندگان پاسخ دادند که ما دهها سال است به بازرگانی پشم که يك جنبه طبیعی زندگانی در کرمان است پرداخته‌ایم و برای اینکار از شاه‌رخست و فرمان‌داریم. بیگلربیگی گفت: «فرمان شاه دیگر فاقد ارزش است بهتر است که دیگر از خرید پشم دست بردارید و گرنه من می‌دانم با شما چگونه رفتار کنم!» نمایندگان بایکدیگر به گفت و شنید پرداخته و برآن شدند که هر يك جداگانه هدیه‌ای به بیگلربیگی بدهند. این کار تأثیر مطلوبی بر بیگلربیگی گذاشت.

عامل پشم هلند به‌رغم معافیت از پرداخت مالیات و جز آن، ناچار می‌بایست سهمی را از مالیات عمومی که از مردم خواسته شده بود بپردازد. هر دو کمپانی هلند و انگلیس می‌بایستی ۵۰ تومان بپردازند. انگلیسیان سهم خود را پرداختند اما آوانس اعتراض کرد. پنجاه سپاهی آمدند تا او را به چوب فلک بندند اما آوانس به بیگلربیگی متوسل شد. بیگلربیگی به‌او فرمان داد که سهم شرکت هلند را بپردازد ولی وعده داد که آنرا بازپس دهد و يك سند بدهکاری هم به آوانس داد. آوانس درواقع در دسامبر ۱۷۳۲ هرچند با دشواری‌هایی آن پول را پس گرفت. آنها این پول را از زرتشتیان گرفته به‌او دادند.

هنوز دشواری‌های شال‌بافان حل نشده بود. در ژوئن - ژوئیه ۱۷۳۳ اینان دوباره و همه‌روزه به بیگلربیگی شکایت می‌بردند که تقریباً بیچاره و تباه شده‌اند و بیگلربیگی که قبلاً از انگلیسیان انعام گرفته بود آنقدرها سرحال بود که توجه آوانس را به این

هر دو حقیقت جلب کند. او همچنین در بکار بستن يك گوش کر نسبت به این شکایات مفید بود چنانکه آوانس احساس کرد که نمی-تواند از ابراز قدردانی خودداری کند بخصوص که اشاره شده بود که ممکن است بیگلربیگی لطف خود را از هلندیان دریغ دارد.

در ۲۲ ژانویه ۱۷۳۴ قلیچ پندی خان پسر سادات خان با ۶۰۰۰ مرد به ناحیه کرمان حمله کرده، آبادی های پیرامون شهر را تاراج و کشتار کرد و آنها را به آتش کشاند. آوانس ناچار به قلعه شهر پناه برد. چون آوانس گزارشی در این باره نداده احتمال می رود که بعدها بلوچان آنجا را ترك کرده به بندر عباس رفته باشند. در پایان فوریه ۱۷۳۴ محمدتقی خان از مقام بیگلربیگی خلع و به شیراز احضار شد و اسماعیل خان به جای او منصوب گشت. در آوریل ۱۷۳۴ باز به مردم کرمان دستور داده شد که مالیات تازه ای بپردازند که موجب افزایش بهای عباسی نقره در برابر پایسه مسین گردید. در ماه ژوئن چاقاری از سوی نادر نزد وکیل او در کرمان یعنی میرزارضا به این شهر آمد تا دو روزه مقدار ۱۰۰۰ تومان پول نقره گرد کرده و بیدرنگت به فراه ارسال دارد. هر دو شرکت هلند و انگلیس نیز به رغم اعتراضشان می بایست ۱۵۰ تومن (شرکت انگلیس) و ۸۰ تومن (واک) بپردازند و در ازای آن يك سند بستانکاری دریافت دارند.

مردم افزون بر فشاری که برای دادن پول تحمل می کردند از لحاظ دادن چارپایان سواری و بارکش خود از سوی سپاهیان نادر در زیر فشار بودند. بالا رفتن قیمت پول نقره در کرمان موجب شد که بازرگانان اصفهان، خراسان و نقاط دیگر نقره های خود را به کرمان برند چنانکه در ماه اوت بهای هر عباسی نقره از ۴¼ محمودی به ۴ محمودی تنزل یافت.

دوشنبه ۲۱ مارس ۱۷۳۵ هلندیان برآن شدند که يك مرد هلندی را به ریاست شعبه واک در کرمان بگمارند تا در آنجا به خرید پشم پردازد. (I ۲۳۵ برگ ۶۶۳) هنگامیکه عامل جدید

پشم کلیمینت^۲ به کرمان رسید حاکم شهر اسماعیل خان در سیستان بود. نایب او محمدقلی بیگ^۳ به کوناد^۲ مدیر واک در بندرعباس نوشت که: «من از بازرگانی پشم هلندیان حمایت می‌کنم!» حکومت کرمان در این اوان فقط در دست نایب نبود بلکه در دست دومقام دیگر یعنی مصطفی بیگ و میرزا آسیاب^(۹) (Asiyab) وکیل یا نماینده تام‌الاختیار نادر نیز بود، اما میرزا رضا مرکز حکومت بشمار می‌رفت و همه امور بر گرد محور او می‌گشت.

به سبب این ساخت روشن نبود که چه کسی چه کار و چه مسئولیتی را به عهده دارد و این امر مردم را سخت سردرگم ساخته بود. مردم از يك مقام به مقام دیگر ارجاع داده می‌شدند بی‌آنکه نتیجه‌ای بدست آورند و این وضع موجب شکایات بسیار گشت. هلندیان گزارش دادند که مقامات شهر نسبت به آنان رفتارنسبه معقولی داشته‌اند.

در ژوئن ۱۷۳۵ اهالی کرمان یکبار دیگر در معرض تحمیل اخذ يك خراج فوق‌العاده قرار گرفتند. آنان ناچار می‌بایست ۷۰۰۰ تومن بدهند نیمی از این پول به هرات برای طهماسبقلی خان و نیم دیگر برای اسمعیل خان به سیستان فرستاده می‌شد. چون پول نقد کم بود روستائیان ناچار پشم‌های خود را به بهای ۱۲/۵ محمودی که در قیاس با بهای نیمه ماه مه ۲۵ درصد ارزانتر بود می‌فروختند. بدتر از این شیوع طاعون در سیرجان بود که در حوالی پایان ماه مه بآهستگی به کرمان نیز سرایت کرده بود. ۳۰ تن از مردم جانسپرده بودند. در ۲۵ مه مقامات شهر اعلام کردند که همه مؤمنان و مسلمانان واقعی باید در مسجدها برای دفع بلای طاعون به نماز و دعا بپردازند و صدقه دهند.

در ماه ژوئیه و با پایان گرفت. در روزهای پیش روزانه ۵۰ تا ۶۰ انسان جان می‌دادند، اما مرگ آنها را به گرمی هوا مربوط می‌دانستند. کلیمینت گفت: «پس اصلاً وبائی در کار نبوده است!» با اینکه بازرگانان بزرگ از فروش پشم به قیمت ۱۲/۵ محمودی

2- Clement

3- Koenad

تن می زدند و هنوز براین باور بودند که باید نرخ سال پیش رایج گردد، هلندیان و انگلیسیان به طور شفاهی به توافق رسیدند که پشم هائی را که به گونه خرده فروشی عرضه می کنند به قیمت ۱۱ محمودی پول مسین بخرند. و بهای پشم نباید بی توافق این دو شرکت افزایش یابد.

در ۳ ژوئیه چاپاری از سوی نادر خبر آورد که سردار خراسان در قارص برترکان غلبه کرده است، و خواسته که دو یست مرد برای او فرستاده شود. مردم از این درخواست نتیجه گرفتند که پیروزی او چندان عظیم نبوده است. مردم کرمان و توابع برای خاطر این پیروزی می بایست ۲۱۰۰ تومن بپردازند که صد تومن آن پایمزد چاپار بود. مهمتر از آن، شهر می بایست سه روز این پیروزی را جشن گرفته چراغانی کند. اصفهان ناچار ۷۰۰۰ تومن، شیراز ۴۰۰۰ تومن و بندرعباس یا فارس می بایست ۳۰۰۰ تومن بپردازند. این پولها لازم نبود که بی درنگ پرداخت شود بلکه تا دو ماه به نوروز مانده فرصت داشتند. میرزارضای «صاحب اختیار»، دستور داشت که در زمان مقرر پولها را نزد نادر برد. او در ۲۵ ژوئن به کرمان آمده بود و در ۲ ژوئیه از همه بازرگانان خواست تا سندی را امضا کنند با این مضمون که اگر معلوم شود پول مسین از کرمان صادر می کنند همه اموالشان مصادره گردد. چرا که این کار علناً در ۳۰ ژوئن قدغن شده بود. میرزا رضا همچنین دستور داده بود که نماینده شرکت انگلیس هم این سند را امضا کند. او گفت که لازم نیست هلندیان آنرا امضا کنند چون واك ۳۰۰۰ تومان پول معوقه نزد بازرگانان داشت و بنابراین انتظار نمی رفت که کالا به بندرعباس صادر نکنند. کلیمینت انتظار داشت که این فرمان ملفی گردد زیرا که در غیر این صورت کار بازرگانی به رکود کامل می انجامید. در این حال نماینده انگلیس سخت در تلاش بود که از امضای آن سند معاف گردد. توافق میان شرکت های هلند و انگلیس نتیجه مطلوب را به یار آورد زیرا خودداری آنها از خرید پشم به قیمت گران موجب شد که بهای پشم بین ۱۳ تا ۱۵/۵ محمودی نوسان داشته

باشد. در یکم اوت باز چاپاری دیگر خبر پیروزی دیگر نادر را به اصفهان آورد. باز شهر سه روز چراغانی شد. این بار دلیلی برای ترتیب دادن يك جشن واقعی وجود داشت چون نادر سکه پیروزی داد و باز مدعی شد که این کار احسانی به مردم است. اما او ۲۰۰ مرد از کرمان و ۳۰۰ مرد از سیستان خواست که کوتوال کرمان علی بیگ برای او فرستاد.

در ۱۶ سپتامبر چاپاری خبر آورد که نادر گنجه را تسخیر کرده است و در پی آن شهر سه روز چراغانی شد. نادر همچنین فرمان داده بود که میرزارضا کلانتر، قاضی، همه ملایان و کدخدایان شهر و بلوک اقطاع یکباره باید آماده پیوستن به او باشند چون سخنانی با آنها دارد. رویهمرفته ۱۰۰ تن می بایست خود را آماده کنند. فرمانهای مشابهی به همین گروههای مردم در شهرهای دیگر مانند اصفهان (سیصد تن) و شیراز (۲۰۰ تن) صادر شد. معلوم نبود که مقصود از این فرمان چیست. اما همگان همدستان بودند که درباره امر مهمی است.

در اکتبر ۱۷۳۵ هلندیان مقیم کرمان از رفتار مقامات شهر بسیار خشنود بودند زیرا که میرزا رضا «صاحب اختیار» آشکارا در ستایش هلندیان سخن گفته و از انگلیسیان سخت انتقاد کرده بود. کوناد در طی نامه ای انتصاب کلیمینت را به او خبر داده و از او برای کارهای بازرگانی هلندیان یاری خواسته بود. او گفت که انگلیسیان نامه ای خطاب به او نفرستاده اند، اما به آهستگی از کرمان گریخته اند و بدینسان احترامی شایسته به مقامات کرمان نشان نداده اند. او قول داد که نادر را از این رفتار انگلیسیان بیاگاهاند. مقامات مهم دیگر مانند توکل بیگ معتمد نادر نیز در اظهاریه ای که به هلندیان داد شرکت هلند را بسیار محترم شمرده بود. در ۵ اکتبر حتی میرزا رضا که شیخ الاسلام، توکل بیگ، میرزا یوسف کلانتر، وزیر میرزا رضا میرزا قاسم و تعدادی از بزرگان مختلف شهر او را همراهی می کردند به خانه شرکت هلند آمده و ناهار را در آنجا صرف کردند. این دیدار در میان مردم کرمان سخن روز گشت، چون هرگز سابقه نداشت که

شیخ الاسلامی از يك مسیحی دیدار کند چه رسد به اینکه با او همخوراك شود. بنا به نظر کلیمینت این دیدار سخت به آبروی واك افزود، دیلماج انگلیسیان که هنوز در کرمان بود از این دیدار و احترامی که نسبت به هلندیان معمول شده بود، داشت دیوانه می‌شد و به هروسیله‌ای متشبث شد، شاید بتواند میرزارضا را به دیدار از خانه شرکت انگلیس نیز راضی سازد. او همچنین از هلندیان نزد میرزارضا بدگوئی کرد. ابراهیم بیگ داروغه کرمان و معتمد میرزارضا خبر این بدگوئی‌ها را به کلیمینت داد. میرزا محمدرضا «صاحب اختیار» در ۲۶ نوامبر همراه با همه کسانی که به قزوین احضار شده بودند کرمان را ترك کرد. اسماعیل‌خان دو روز بعد به دنبال ایشان رفت. پیش از رفتن، درطی يك‌روز ونیم اقامتش درشهر، محمدقلی بیگ را به پادرو میانی توکل بیگ، به عنوان نایب خود برگماشت. محمدقلی بیگ برای گرفتن این مقام در برابر اسماعیل‌خان به التماس به زانو درآمده بود زیرا که اسماعیل‌خان می‌خواست مقام نیابت را به عموی خود منصور بیگ واگذارد.

کلیمینت در ۳ مارس ۱۷۳۶ با آمدن فان‌لون^۴ ریاست را به او سپرد. در این اوان بار دیگر شاه جدید نادرشاه از کرمان چیزهائی خواسته بود. نادر دستور داده بود که ۵۰۰۰ کلاه خاکستری از همه‌گونه پارچه بدوزند و گرداگرد و جلو آنها را با کلمات زیر گلدوزی کنند:

هزار کلاه با کلمات یا الله، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا رحمان، هزار کلاه با کلمات یا رحیم، ۱۰۰۰ کلاه با کلمات یا کریم و هزار کلاه با کلمات یا سبحان. این کلاه‌ها مخصوص نگهبانان خاص نادر بود. تا آخر آوریل تقریباً ۴۰۰۰ عدد از این کلاه‌ها برای او فرستاده شد و چون چارپایان باری شهر را، مقامات برای ارسال اینها به‌کار گرفته بودند شهر از لحاظ چارپای باری سخت در مضیقه بود. فرمان دوختن کلاه در ۱۴ فوریه به کرمان رسیده بود و در این اوان هلندیان برای حمل پشم‌های خود به

بندرعباس با دشواری‌هایی مواجه شدند.

در ۱۶ آوریل فرمان تازه‌ای به کرمان رسید که پنجمزار جفت پای‌افزار برای سواره‌نظام نادر فراهم گردد. در نتیجه فرمان نخستین و فرمان اخیر، مکاریان چارپایان خود را به‌کوه‌ها برده پنهان کردند و مقامات شهر از یافت نشدن چارپا سخت به زحمت افتادند.

نادر همچنین مقامات تازه‌ای را به‌شهرها برگماشته بود. میرزا محمدرضا وزیر اصفهان شده بود از اینرو به‌کرمان بازنگشت علی‌بیگ نامی به‌جای او برگماشته شد و میرزا ابوطالب دیوان‌بیگی پیشین شاه احمدخان وزیر او گردید.

در ۱۵ آوریل سه ایلچی از سوی نادر از کرمان عبور کردند، یعنی دو ایلچی به‌عزم افغان به‌نام‌های اشرف سلطان و میراث‌خان که هر دو از طایفه ابدالی بودند. مهماندار ایشان میرمحمدحسین نام‌داشت. و محمدرضا بیگ^۵ را به‌نزد سرکرده بلوچ عبدالله‌خان در حوالی کابل، در امپراطوری مغول واقع در ایالت «رلروم رغسان»^۶ فرستاد. مأموریت اینان نهانی بود اما گفته می‌شد که نادر فرمان داده است که بلوچان ذخیری فراهم کرده هزاران سپاهی گرد کنند و نادر را در حمله به‌قندهار یاری دهند و مرز مغول را ببندند تا از آنسو احتمال تهاجم مغولان برطرف شود. می‌گفتند که ایلچی از حسین‌خان خواهد خواست که تسلیم شود و فرزندانش را نزد نادر فرستاده از او طلب عفو کند تا برجان خود ایمن گردد و نادر او را حکومت قندهار دهد. و اگر گردن ننهد سرنوشت تلخی در انتظار او خواهد بود نادر به گوشمالی‌اش آمده دستگیرش خواهد کرد. هلندیان شك داشتند که سرکرده افغان به‌این پیشنهادها گردن نهد. زیرا که او ۴۰۰۰۰ سپاهی مجهز و ذخیره‌ای یکساله در اختیار داشت. ظاهراً نادر نیز گردن نهادن او را باور نداشت، چون به‌توکل بیگ در طی رقیمی فرمان داد که ۹۰۰۰۰۰ من گندم و جو انبار کند. بعد فرمان داد

5- Lacq

6- Ralroem Ragsoen

که ۳۰۰۰۰ من باروت و ۶۰۰۰۰ من سرب در جنوب غربی ایران فراهم گردد چون می‌خواست از راه کرمان به قندهار برود. توکل بیگت فرمان‌ها را به وزیر کرمان میرزا حسین ابلاغ کرد و او به اجرای آنها پرداخت در نتیجه نان کمیاب شد چنانکه دیگر بسختی می‌توانستی نانی پیدا کرد. چندی بعد این فرمان‌ها تا اندازه‌ای لغو شد زیرا که نایب در ۲۲ آوریل (از ترس شورش) اعلام کرد که هرکس می‌تواند غلات خود را به قیمتی که خود تعیین می‌کند به نانوایان بفروشد و نانوایان می‌توانند به بهای مناسب نان را بفروشند این دستور باز وضع نان را عادی ساخت اما بها ثابت نبود. در نتیجه نان جو خوب را می‌شد خرید اما نان گندم در بازار نبود.

در ۲۷ آوریل چاپاری از سوی نادر نزد مقامات کرمان فرمان آورد که: فرمان‌های مربوط به گرد کردن غله را لغو کرده و ۲۵ درصد از مالیات‌های مرسوم را بخشوده است چون دیگر به قندهار نمی‌رود. حسین‌خان کلید طلائی جواهر نشان قندهار را برای نادر فرستاده و از او استدعا کرده کوتوال و سپاهیان برای تحویل شهر بدان صوب گسیل دارد. حسین‌خان خود را چاکر و منقاد نادر ساخته و متعهد شده که سالیانه به درگاه او خراج فرستد زیرا دریافته است که محمود و اشرف از شورش خود طرفی نبسته جان خود را از دست داده و زنان و فرزندان‌شان را به بردگی و اسارت کشانده‌اند. مردم از نیامدن نادر به کرمان با خوشوقتی سخن گفتند. سه ایلچی نادر در ۲۸ آوریل کرمان را ترک کردند.

کوکیل^۷ مدیر شرکت انگلیس چون بیمار بود در ۷ مه با نوعی برانکار به کرمان حمل شد. او به دیدار مقامات کرمان نیامد و این امر تا حدی آنان را برآشفته ساخت. بنابراین هدایائی به مقامات کرمان داد و هلندیان نیز ناگزیر به تبع او هدایائی به اسماعیل‌خان بیگلربیگی، میرزا ابوطالب وزیر، علی بیگت وکیل و میرزا یوسف کلانتر دادند.

همچنین کوشش‌هایی می‌شد که ۱۰۰ مرد دیگر برای نادر بفرستند. استخدام اینان به دلایل نامعلومی سخت پنهانی انجام گرفته بود. سرانجام گفته می‌شد که نادر از راه کرمان به قندهار لشکر خواهد کشید. کسی به نام میرزاتقی از سوی نادر به کرمان آمد تا در میان راه کرمان - قندهار به فاصله هر شش میل يك کاروانسرا بسازد و آنها را بگونه دژهایی در آورد تا پناهگاه سپاهیان نادر باشد. و همچنین همه غلات محصول امسال را مطالبه کند ولی این امر موجب قحط و غلا و فلاکت شد. دیگر در کرمان مواد خوراکی مانند نان، گندم، جو، گردو، کشمش، خرما و جز آن یافته نمی‌شد، اما گوشت در بازارها به فراوانی موجود بود.

چون مقامات شهر چارپا جمع‌آوری می‌کردند چارپا هم بسختی یافت می‌شد. این چارپایان می‌بایست خواربار و آذوقه به سیستان و هرات برند. گفته می‌شد که نادر تا دوماه دیگر به کرمان خواهد آمد. حتی کاروانها را در میان راه متوقف ساخته بودند مثلاً کاروان هلندیان را در دشتاب و دولت آباد متوقف کرده بودند. کلیمینت به میرزاتقی بیگلربیگی که در ۳ ژوئیه به شهر آمده و یکی از دوستان مشفق واک بود شکایت برد. او قول داد که تعلیقه‌ای بدهد و این کار ۶ روز طول کشید، زیرا انگلیسیان به او هدایائی داده و آنان نیز تعلیقه‌ای خواسته بودند. کلیمینت در ۱۷ اوت با بیگلربیگی همخوراک شد تا آن تعلیقه را بدست آورد. دیلماج انگلیسیان با نامه‌ای به کرمان آمد اما بیگلربیگی حتی نامه را نخوانده او را یکساعت در انتظار نگه‌داشت آنگاه گفت بسیار خوب! در این اوان دو بازرگان به کرمان آمدند. یکی علی محمد خواهرزاده مستوفی بیگ^۸ و دیگری حاجی علی قلسی. نخستین را ابراهیم خان برادر نادر با ۱۵۰۰ تومان نقره فرستاده بود تا از کرمان فقط پشم قرمز خریده به گیلان ارسال دارد.

اینان از پرداخت راهداری و دیگر مالیات‌ها معاف بودند. چهار بازرگان دیگر نیز بودند که چون می‌ترسیدند شرکت‌های واک و انگلیس آنها را از بازرگانی بازدارند هنوز

پشم نیاورده و منتظر نتیجه رویدادهای جدید بودند یعنی می‌خواستند ببینند که آیا آن دو بازرگان در تحصیل پشم موفق می‌شوند؟ هلندیان نیز نگران پشم خریدن آنان بودند. کوکیل نیز از این امر هراسان بود. او حتی در ۱۵ اوت نزد هلندیان آمد تا ببیند چگونه می‌شود از این کار جلوگیری کرد. آنها همه بازرگانان عمده پشم را تهدید کردند که اگر به بازرگانان دیگر پشم بفروشند هلندیان و انگلیسیان بقیه پشم‌های آنها را نخواهند خرید. بنابراین بازرگانان پشم، دیگر پشم به دیگران نفروختند. علی بیگ وکیل و میرزا ابوطالب وزیر به عنوان نایب در کرمان کار می‌کردند. آنها سخت‌خواه و اک بودند چون هلندیان در ۱۹ اوت تعلیقه‌ای دریافت داشتند اما انگلیسیان هرچه کوشیدند نتوانستند تعلیقه‌ای بگیرند. در ۲۰ اوت اسماعیل خان با میرزا زکی به سیستان رفت تا در طول راه در هر منزل کاروانسراهائی با ذخایر خوراکی و چاههای آب آشامیدنی بنیاد نهد. (۲۴۱ برگ ۶۲ - ۳۲۰۱۱) در ۱۶ سپتامبر چاپاری از سوی مصطفی خان پسر حاجی گدا علی خان^۱ بیگلربیگی پیشین کرمان به شهر درآمد و در طی رقی به وزیر و وکیل خبر داد که از کار خلع شده‌اند و باید از خانه‌های خود بیرون بروند. کرمان مقامات مسئول نداشت. اما در این ضمن او آمد. در ۲۱ سپتامبر چاپاری از سوی نادر به کرمان خبر آورد. که نادر تا یکماه دیگر به این شهر خواهد آمد. همچنین رقی برای وکیل و وزیر پیشین داشت که آن ۳۰۰ مقنی را که به اصفهان فرستاده بودند در ۱۶ سپتامبر فرا خوانند و تا زمان ورود نادر آنها را در کرمان نگهدارند.

در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۰ تومن نقره به سیستان برده شد. همچنین با اعمال فشار ۲۰۰ جفت قالی، ۳۰۰۰ قبا، ۳۰۰۰ کلاه، زیرپوش، شال، جوراب، شلوار، پای افزار سبز (ساغری) چکمه و جز آن و نیز ۴۰۰۰ پتوی روانداز، تاجه، میخ آهنین و جز آن برای سواره نظام از اهالی گرفته شد. صنعتگران بیچاره را بزور و رایگان بکار گرفتند، مجاز نبودند که لحظه‌ای بیاسایند

و با چوب و فلك و كتك آنها را به كار وامی داشتند. اخاذی به وضعی بسیار رقت انگیز رسیده بود. افغانان با رسیدن اسماعیل خان به سیستان به قندهار عقب نشستند. در ۲۵ سپتامبر محمد رضاییگ ایلچی که نزد سردار بلوچ عبدالله خان به کلات رفته بود بازگشت. او در ۲۸ سپتامبر با هلندیان دیدار کرد و در خفا به ایشان گفت: گمان نمی کنم نادر به کرمان بیاید. یا اگر هم بیاید قادر به گرفتن قندهار باشد، زیرا در آن صورت نه فقط حسین خان بلکه بلوچان نیز قیام خواهند کرد.

در ۱۴ اکتبر شایع شد که نادر در نبرد با بختیاریان در گذشته است. این خبر حیرت برانگیخت. گفته می شد که اسماعیل خان در نهان فرمان یافته است که به تدارکات چنانکه گوئی هیچ اتفاقی رخ نداده است ادامه دهد. و در گردآوری سورات یا مالیات فوق العاده شتاب کند. با اینکه گفته می شد که نادر به کرمان نخواهد آمد تدارکات برای پذیرائی و استقبال از او ادامه یافت. همه روزه چاپاران با خبرهای ضد و نقیض به شهر می آمدند. سیاست مقامات شهر بر این بود که قضایا روشن نباشد، چون آنها ناچار بودند که ۴۰۰۰۰ افغان، ۳۰۰۰۰ بلوچ و ۱۵۰۰۰ - ۱۰۰ مغول را که در مرز کابل منتظر نتیجه عملیات نادر بودند در مد نظر داشته باشند. در این میان شورش ها و نیز اخاذی پول از مردم ادامه داشت.

در ۱۳ اکتبر خبر رسید که بلوچان در راور مرز ایالت کرمان سر به شورش برداشته اند. در ۱۴ اکتبر محمد رضاییگ لك ایلچی از آنجا بازگشته بود و اینك او با پانصد مرد جنگی نخبه برای منقاد ساختن ایشان به راور می رفت.

در ۱۱ نوامبر اسماعیل خان و میرزا زکی دوباره آهنگ سیستان کردند تا انبارهای ذخیره و راهها را بازرسی کنند.

در ۱۴ نوامبر به مصطفی خان «صاحب اختیار» در طی نامه هائی خبر رسید که نادر اصفهان را در ۲۰ نوامبر ترك می کند. اخاذی در کرمان چنان ادامه یافت که مردم بیچاره و بازرگانان درخور ترحم بودند. محصلان به در خانه هایشان رفته رحل اقامت می -

افکندند و برای دریافت پول سخت مردم را کتک می‌زدند. بانیان‌ها و بازرگانان ۱۵۰۰ تومان نقره پرداختند و این پول به‌دست مصطفی‌خان رسید. اخاذی پول هنوز ادامه داشت. شرکت‌های واك و انگلیس نیز ناچار به پرداخت پول بودند. از هریك از این شرکت‌ها ۵۰ تومان خواسته بودند که از انگلیسیان بزور گرفتند. واك به سبب بیماری کلیمینت که ناچار به ترك کرمان بود از دادن پول معاف شد. در این اوان همچنین گفته می‌شد که میرزاتقی برای مطالبه ۳۰۰۰۰۰ تومان از مغولان از راه قندهار به ایلیگیری به هندوستان خواهد رفت و اگر آن پول وصول نشود نادر خود می‌رود و آنرا می‌ستاند. پس از ورود سپاه نادر به شهر هیچکس از ترس تاراج و چپاول شدن جرأت نداشت از شهر بیرون برود. در ۱۲ دسامبر سپاهیان نادر به شهر آمده بودند و در ۲۲ دسامبر نادر خود به شهر درآمد. در ۳۱ دسامبر او به قندهار رفت. همه اعیان و مردم و نیز نمایندگان واك و انگلیس، و اروپائیان بگرمی از نادر استقبال کردند و او را درود گفتند. نادر به ایشيك‌آغاسی باشی خود فرمان داد که از اینان بپرسد که چه کسانی هستند. انگلیسیان پیشکش‌هائی تقدیم کردند بنابراین هلندیان نیز ناچار به تقدیم پیشکش شدند. نادر همچنین فرمان داد تا نمونه‌هائی از پشم‌ها را نزد او برند. میرزا-زکی گفت که نادر می‌خواهد نمونه‌ها را به گیلان و ترکیه بفرستد تا بداند کدام نوع را در آنجاها بهتر می‌خرند. اگر مسلم می‌گشت که این کار عملی است نادر می‌خواست که به برخی از بازرگانان برای خرید پشم در کرمان پول بدهد تا پشم بخرند و برای او به فروش رسانند. نمایندگان واك گفتند که این امر برای واك وضع بدی پیش خواهد آورد زیرا ما فقط برای بازرگانی پشم به کرمان آمده‌ایم و بازرگانان و هزار تن از مردم دیگر با این کار امرار معاش می‌کنند. بازرگانانی هم که همه‌ساله به کرمان می‌آیند از این پس باید از آمدن خودداری کنند و این امر اقتصاد کرمان را از میان خواهد برد. آنها متذکر شدند که البته نادر هرکاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد اما شهر کرمان و مردم آن از

میان می‌روند. میرزا زکی (میرزا تقی؟) قول داد که در این باره با نادر سخن گفته او را از اجرای این نقشه منصرف کند. بعد میرزا زکی به آوانس گفت پس از گفت و شنید بسیار نادر راضی شد که از اجرای نقشه خود دست بردارد.

نادر ۸۰۰۰۰ سپاهی مرکب از جنگاوران، نوکران، مهتران و جز آنان و ۹۰۰ اردو بازارچی داشت. نادر به اردو بازارچیان ۸۰۰۰۰ تومن با ۴۰ درصد بهره وام داده بود. نادر دربار خود را در بیرون شهر در خانه اسماعیل خان جای داد. باروبنه خود را در بیرون شهر در چادرها گذاشت. يك گروه از سپاهیان در حومه شهر در محله زرتشتیان و بقیه در بیرون شهر ماندند. سر وضع افراد سپاهش خوب بود. اما انواع و اقسام تخلفات ناگفتنی را انجام می‌دادند. همه درها و پنجره‌های خانه‌های شهر را سوختند. بنا به گفته هلندیان شهر چنان در معرض تاراج و چپاول قرار گرفت و چنان ویران گشت که هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشت. نادر هدایای زرتشتیان را بسیار اندک دانست و فرمان داد که آنها باید یا ۲۰۰ تومان بپردازند یا همگی مسلمان شوند. و محصلی را برگماشت تا به ضرب کتک از آنها پول بگیرد. برخی از زرتشتیان چندان زیر فشار قرار گرفته بودند که هرچه داشتند حتی زن و فرزندانشان را فروختند برای اینکه زرتشتی باقی بمانند. اسماعیل خان بیگلربیگی پیشین کرمان را به چوب و فلک بستند و ابوالحسن خان را به جای او برگماشتند. رئیس، میرزا ابوطالب وزیر به دار آویخته شد و همه دارائی‌اش مصادره گردید. میرزا احسیم^{۱۰} بار دیگر به مقام وزیر برگماشته شد. مصطفی خان صاحب اختیار نیز خلع شد و مقامش به ابوالحسن خان تفویض گشت. حاکم جدید پس از عزیمت نادر از هریک از شرکت‌های هلند و انگلیس ۵۰۰ تومان وام خواست. آوانس گفت که من چنین مبلغ زیادی را ندارم. اما هنگامیکه انگلیسیان برای رهایی از رفتارهای بدتر ۱۰۰ تومن به حاکم دادند آوانس هم ۹۰ تومن به او داد به خصوص که حاکم قول داده بود که این

پول را بیست روزه پس از بازگشت محصلانش از روستاها، بازپس خواهد داد. حاکم همچنین از بازرگانان و اهالی کرمان وام گرفت. محصلان او مردم بیچاره را به شلاق بستند چنانکه بسیاری از مردم اثاث خانه‌هایشان و فرزندان‌شان را برای تسکین گرسنه‌چشمی و آزمندی حاکمان فروختند. شهر دیگر آن شهر پیشین نبود و هرروز از روز پیش ویران‌تر می‌گشت. بازرگانی به رکود انجامیده بود چون دیگر پولی در بساط نبود و کاروانی به شهر نمی‌آمد. پیرمحمدخان به انتظار ورود خان‌جان در کرمان مانده بود تا به اتفاق برای نبرد با بلوچان حرکت کنند. نادر بر لب رودخانه هیلمند^{۱۱} متوقف شده بود چون افغانان برگذرهاها و گدارها توپ مستقر کرده و آب رود هم‌شتابی سهمناک داشت. مردم کرمان همچنان سخت در زحمت و فشار بودند. زیرا که پرداخت ۶۰۰۰ تومان کالا به عهده آنها گذاشته شده بود و نیز می‌بایست ۴۰۰۰ چارپای بارکش فراهم کنند. انتظار می‌رفت که خان‌جان و پیرمحمدخان با ابوالحسن‌خان از کرمان به یم روند. بنابراین فرمان داده شده بود که ۶۰۰ مرد و نیز ۲۰۰ گاو نر برای حمل توپها به سیستان آماده کنند. شتران را نیز ضبط می‌کردند. از اینرو انتظار می‌رفت که تا زمان‌درازی، دیگر کاروانی به کرمان نیاید.

خان‌جان و سپاهیان‌ش در سوم مارس ۱۷۳۷ به کرمان آمدند و پنج روز در این شهر ماندند که در طی آن موجب زیانهای فاحش گشتند. در ۹ مارس خان‌جان با پیرمحمدخان و ابوالحسن‌خان کرمان را ترک کردند. ابوالحسن‌خان تا یم ایشان را همراهی کرد و در ۱۸ مارس به شهر بازگشت. در ماه مارس ده روز پی‌درپی باران بارید چنانکه بیشتر خانه‌ها را خراب کرد و برآستی شهر به گونه ویرانه‌ای عظیم درآمده بود.

از قندهار خبر رسید که پس از تسخیر چند آبادی توسط نادر یکی از سران افغان به نام موسی‌خان دنگی^{۱۲} با سیصد خانوار

11- Hilmand

12- Moessa Doengle

خود را متقاعد نادر قلمداد کرده و پیشنهاد کرده است که یکماه سپاه نادر مهمان او باشند نادر در ازای این پیشنهاد و نشان دادن گداری بر فراز رود هیلمند خلعتی به او داد. پس از آن نادر از رود گذشت و قلعه قندهار را در محاصره گرفت. حسین خان تسلیم نشد چون از لحاظ آذوقه و تجهیزات به اندازه کافی اشباع بود. بنابراین نادر دستور داد که شهر و دژی در برابر قلعه قندهار بنا کنند و به آبادی‌های پیرامون فرمان داد که غله بکارند تا محصول آنها قوت و غذای سپاهیان شود.

در ۱۸ آوریل ۱۷۳۷ چاپاری از سوی نادر به کرمان خبر آورد که هنوز میان نادر و حسین خان جنگی درنگ گرفته و نادر سرگرم ساختن شهر و دژ است. فقط در دل شب‌ها زود و خوردهای کوتاهی درمی‌گیرد که به کشته شدن افرادی از دو سوی نمی‌انجامد. چاپار برای ابوالحسن خان فرمانی داشت که ۱۵۰۰۰ من باروت و ۱۵۰۰۰ من سرب برای نادر بفرستد که این فرمان بی‌درنگ انجام گردید.

حرص و آرزو مقامات کرمان همچنان محصلان بود و هرچه می‌توانستند از مردم می‌گرفتند. در ۲۱ دسامبر ۱۷۳۸ بیگلربیگی جدیدی به نام محمد شریف خان به کرمان آمد. در این اوان گفته می‌شود که نادر پیشاور را گرفته است و در همین حال خبرهای مربوط به شکست ابراهیم خان از لزگیان در کرمان شایع بود. در ۱۷ فوریه ۱۷۳۹ چاپاری به کرمان خبر آورد که شماری از ازبکان به هرات و مشهد تاخته‌اند و ولیم‌خان آنها را سرکوب کرده است. بلخ هنوز در دست ایرانیان بود. نادر به حاکم کرمان فرمان داد که برای محمدتقی خان که در این زمان در مشهد بود ۱۰۰۰ سپاهی و به اندازه یکسایک آذوقه و تجهیزات فراهم کند. زیرا محمدتقی خان نه فقط دوماه به مقام بیگلربیگی فارس برگماشته شده بود بلکه عنوان سردار نیز یافته و نادر به او سخت نظر التفات و محبت داشت. بیگلربیگی کلانتری را نزد محمدتقی فرستاد تا از او بخواهد که سفری به کرمان بکند. سال ۱۷۳۹ برای کرمان سال دشواری بود زیرا در اثر

طاعونی که در میان احشام بروز کرده بود مرگت و میرگوسفندان و بزبان تخمیناً به ۹۰ درصد رسیده بود. با وجود این در آغاز مه از سوی ولیعهد به کرمان فرمان رسید که ۳۰۰۰ کلاه پشمی برای او ببافند و این امر باز بهای پشم را بالا برد. در نتیجه نیازمندیهای زندگانی در شهر سخت گران شد و این امر به واسطه کارهای کلانتر تشدید گردید. چندان از بزرگان شهر درباره کارهای کلانتر به ولیعهد شکایت بردند و او مهر بیگ^{۱۲} را برای تحقیق فرستاد. با وجود این کلانتر به کارهای خود ادامه داد و زندگانی را بر اهالی سخت تر از پیش ساخت. بازارگانان شروع به تخلیه شهر کردند چون بیگلربیگی می خواست باز مالیات های تازه ای وضع کند. شماره مردم شهر بسیار کاهش یافته و سخت تنگدست شده بودند با وجود این بزور مجبور شدند که سهمیه کامل مالیات را بپردازند و بدینسان روز به روز روزگارشان بدتر می شد.

در ۳ ژوئیه ۱۷۳۹ نماینده ولیعهد از سوی نادر با دو رقم به کرمان آمد و این خبر که شاه طهماسب کشته شده پس از آمدن او در کرمان شیوع یافت.

مصیبت جدید، آمدن سه تن از مقامات سپاه نادر از لاهور به کرمان بود یعنی محمدقلی خان، حاکم انتخابی بحرین، یکی از وکیلان شاه که او نیز به بحرین می رفت و یک وزیر برای همان جزیره. حاکم بحرین رقمی در دست داشت که در طی آن به بیگلربیگی فرمان داده شده بود که ۲۷۰ تومن و پانصد سپاهی از نیروهای کرمان به حاکم بحرین دهد و همچنین می بایست ۵۰۰ تومن و ۵۰۰ سپاهی نیز به محمدتقی خان بدهد و به بحرین رود. اما این خواسته ها در قیاس با خواسته های ولیعهد باز ناچیز می نمود. چه ولیعهد خواسته بود که کرمان ۷۲۲۰۰۰ من غله برای محمدتقی خان به بندرعباس بفرستد و بهای غله و هزینه حمل و نقل آنرا می بایست مردم کرمان بپردازند. اندکی بعد دیگر نامه هایی در این باره نوشته نمی شد اما محمدشریف خان بیگلربیگی با کلانترش

میرزا یوسف چنان مردم به جان آمده و پریشان شهر را در معرض ستم قرار دادند (معلوم نبود که این ستم ناشی از فرمان گردآوری غله بود یا نه) که آنها به ولیعهد شکایت بردند. ولیعهد هردو مقام شهر را خلع کرده مظفرخان نیشابوری ناظر بیوتات پیشین خود را بیگلربیگی و محمدقلی بیگ افشار را نایب و حاجی میربمتهان^{۱۴} را کلانتر کرمان کرد. و دو نماینده به کرمان فرستاد تا پولهایی را که آن دو تن بطور نامشروع از مردم گرفته بودند پس گرفته به مردم دهند. این دو نماینده در ۱۲ سپتامبر ۱۷۳۹ به کرمان رسیدند.

چون ولیعهد پس از نبرد با ترکمانان به مشهد بازگشت محمدشریفخان و میرزا یوسف را به حضور فراخواند. ولیعهد همچنین به مظفرخان فرمان داد که ۵۰۰ تفنگ چنماقی برای او بسازد، ازینرو مظفرخان از هلندیان بندرعباس ۲۰۰ من آهن خواست، چون در کرمان آهن یافت نمی شد.

در یکم نوامبر چاپاری از سوی نادر فرمانی برای بیگلربیگی شهر به کرمان آورد که سی هزار کمر بند پشمی، پنج هزار کلاه، بیست هزار شال قبا، پانصد کلاه پارچه ای، ده هزار پیراهن و شلوار و پنج هزار کلاه پشمی برای او بفرستد. ولیعهد برای مبارزه با کمبود پول فرمان داد تا پایسه های مسین تازه ای ضرب شود. و ارزش آنها سه مثقال تعیین کرد. سکه های جدید يك مثقال از سکه های پیشین سبک تر بود.

در ماه دسامبر فرمانهای تازه ای از نادر به کرمان رسید که ۲۰۰۰۰ شال که به عنوان قبا بکار رود و ۵۰۰۰ کلاه پشمی برای او بفرستند این امر موجب افزایش بهای پشم گردید. در ۶ دسامبر ۱۷۳۹ چاپاری خبر آورد که نادر در کابل است و می خواهد برای گوشمالی دادن به میاناصر^{۱۵} حاکم سند به آن صوب رود.

در ۳۰ دسامبر ۱۷۳۹ کلانتر کرمان از بندرعباس بازگشت

14- Haji Mir Bouhtoen

15- Miya Nasir

و چون نادر قباهائی خواسته بود که در کرمان یافت نمی‌شد او به دنبال نمایندگان واك و انگلیس فرستاد و از آنان خواست چاپارانی به شرکت‌های خود در بندرعباس بفرستند و آن قباها را مطالبه کنند و بدینسان کلانتر را یاری دهند. در ۵ ژانویه ۱۷۴۰ چاپاری از کابل از سوی نادر به کرمان فرمان آورد که پشم‌های امسال را آماده کرده ۳۰۰۰۰ کلاه پشمی برای او ببافند. چاپار پول کافی برای خرید این کلاهها با خود آورده بود که در میان اهالی کرمان توزیع کرد.

در ۱۹ ژانویه ۱۷۴۰ حاجی علی‌مردانخان که به مقام بیگلربیگی کهگیلویه برگماشته شده بود هنگام عزیمت به محل مأموریت خود از کرمان گذشت و به آوانس گفت که نادر همه توپخانه سنگین خود را به سوی هرات گسیل داشته تا به میاناصر حاکم سند حمله کند. ولیعهد فرمانی خطاب به بیگلربیگی کرمان صادر کرد که با همه مقامات شهر برای گرفتن جشن نوروز به تهران برود. معلوم نبود که مقصود او از این فراخوانی چیست. در یکم فوریه ۱۷۴۰ مظفرخان آوانس را احضار کرد و به او گفت که ۲۰۰ تومان وام می‌خواهد. آوانس نخست خودداری کرد سپس در زیر فشار بناچار این پول را داد. آنگاه مظفرخان عازم تهران شد و پیش از رفتن آوانس را حواله داد که از وزیرش محمدزمان بیگ يك سند بدهکاری بگیرد. مظفرخان در ۱۹ فوریه با میرزانشان وزیر، مستوفی و ۱۲ تن از کدخدایان به تهران رفت. مقامات شهر و مردم کرمان نیز از ستمگریهای محمدشریف‌خان بیگلربیگی پیشین کرمان به ولیعهد شکایت بردند. ولیعهد محصلانی را برای دستگیری بیگلربیگی فرستاد. اینان بیگلربیگی، کلانتر حاجی میر برون^{۱۶} (?) و بیست تن از کدخدایان را دستگیر و برای مجازات نزد شاه بردند. کلانتر کرمان برادر خود میرزااحسین را به نیابت خود برگماشت و در ۲۱ فوریه با دار و دسته‌اش کرمان را ترك کرد.

در ۲۸ مه مظفرخان چاپاروار به کرمان بازگشت و نماینده

نادر موسوم به میرزا هذیان^{۱۷}(؟) را دستبند زده با دو مستوفی همراه خود آورد تا برطبق فرمان شاه ۱۶۰۰ تومن از او بگیرد. او فرمان داشت که این سه تن را با همه بزرگان شهر کرمان برای دیدن نادر به هرات برد. بیگلربیگی پیشین کرمان محمدشریف خان و میر بورون^{۱۸}(؟) کلانتر به محض رسیدن به دربار به فرمان نادر بینی هایشان بریده شد. سپس نادر محمدشریف خان را مقام ایشیک آغاسی باشی خود داد و به کلانتر يك خلعت و ۲۰۰ تومان پول بخشید. ولیعهد چاپاروار با شتاب به هرات به دیدار پدر رفت چون که نادر فرمان داده بود کتاب مقدس به فارسی ترجمه شود. وی همچنین فرمان داد که همه عالمان برای بحث درباره نکات مذهبی شان بایکدیگر احضار شوند. نادر می خواست براساس مباحث و استدلال های ایشان بهترین عالم را برگزیند و کیش او را بپذیرد.

در ۱۹ ژوئیه آوانس از چاپاری که از دربار نادر آمده بود شنید که نادر به قید قرعه از میان بزرگان کرمان متهمی را برگزیده و فرمان داده است تا او را به دار آویزند. آوانس تصور می کرد که این متهم میرزا هذیان^{۱۹}(؟) وزیر بوده است. بقیه این گروه از سوی نادر فرمان یافتند که با مظفرخان به دنبال سپاه نادر آهنگ اورگنچ کنند.

چون هلندیان دیگر مایل به خرید پشم کرمان که موجب زیان بود (سخت گران و از لحاظ کیفیت نامرغوب بود) نبودند شورای واک در بندرعباس در ۲۶ فوریه ۱۷۴۰ برآن شد که آوانس را برای تسویه حساب با شرکت هلند فراخواند و شعبه کرمان را تعطیل کند. هلندیان شعبه نمایندگی خود را در کرمان تعطیل کردند و چون دیگر ارتباط مرتب با آن شهرو وجود نداشت بنابراین دیگر منبع دریافت خبر ایشان از ناحیه کرمان از میان رفت.

17- Mirza Hassjoen

18- Mir Boeroen

19- Mirza Hassden

وضع ناحیه خلیج فارس در زمان حکومت نادرشاه

لیندرت دکلین^۱ مدیر جدید واک در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۹ به بندرعباس رسید و دیری نپائید که با دشواریهای ناشی از انتقال حکومت به دست افغانان روبرو شد. اغتشاشات از همان زمان آغاز شد و خبرهای جنگ شایع بود.

بنابراین شورای واک در بندرعباس برآن شد که جایگاه نمایندگی هلند را که در نتیجه تیراندازیهای افغانان در فوریه ۱۷۲۹ خساراتی دیده بود تعمیر و مستحکم سازد. کار تعمیر و ساختمان جایگاه به واسطه خبرهایی که هر یکچندی درباره پیشروی دشمن به سوی بندرعباس می رسید و در نتیجه کارگران از سر کار خود می گریختند به تعویق افتاد. (واک ۳۱۶۸ دکلین... برگ ۴۴-۴۱)

معلوم نبود که مردم بندرعباس قبلاً با حکومت افغانان به مبارزه برخاسته اند یا نه اما در ۲۳ اکتبر ۱۷۲۹ نداخان حاکم لار به دکلین خبر داد که شاه اشرف عبدالجبار را بدان صوب گسیل داشته است. اشرف به نداخان دستور داده بود که روستای (محمدزمان سلفاری) را در ناحیه لار یکباره نابود کند. نداخان با تفنگداران مسلح به تفنگ چخماقی به این آبادی حمله کرده آبادی غیست^۲(؟) را تصرف کرده و با پایداری اهالی آن روبرو گردیده

1- Leendert de cleen

2- Gheyst

بود. مدافعان به پشت يك چهاردیواری که درخور نام قلعه نبود گریخته بودند، اما او نتوانسته بود با توپهای خود آنها را زیر آتش بگیرد، آهنگران‌ش قادر به ساختن گلوله‌هائی که متناسب با کالیبر توپها باشد نبودند. بنابراین او محمدزمان را به‌عنوان چاپار خود برای دریافت ۱۰۰ گلوله توپ به وزن ۱½ من تبریز (۷¼ پوند) و نیز توپچیان خوب فرستاد. از هلندیان خواسته شده بود که این گلوله‌ها و توپچیان را از راه دریا نزد شیخ‌الشیوخ سند بن رحمه بفرستند تا او آنها را به مقصد برساند. دکلین پاسخ داد که نمی‌تواند با این درخواست موافقت کند. (واک ۳۱۶۸ برگ ۴۶۴-۴۶۳)

در ۱۴ نوامبر ۱۷۲۹ هلندیان برآن شدند که در جنگ‌های آینده بی‌طرف بمانند. (واک ۳۱۶۸ برگ ۱۰۹) در ۲۴ نوامبر ۱۷۲۹ نامه‌ای از اشرف رسید حاکی از اینکه من برای نابودی شاه طهماسب با سپاه خود حرکت کرده‌ام (رقم اشرف واک ۳۱۶۸ برگ ۴۶۶). و در همین اوان دلاوربیگ نایب شیراز خبرداد که بیگلربیگی با سپاهش به شیراز درآمده‌اند. (واک ۳۱۶۸ برگ ۴۶۸ در تاریخ ۲۹/۱۱/۲۱ رسید).

هلندیان سه هفته بعد از نتیجه این نبرد بزرگ آگاه شدند. میرمهرعلی کلانتر تزرگ احمدی^۲ از آبادی گنو به دکلین خبر داد که چاپاران برای او خبر آورده‌اند که شاه طهماسب دشمنان خود را درهم شکسته است. (واک ۳۱۶۸ برگ ۷۲-۴۷۰).

شاه طهماسب برای میرمهرعلی رقمی فرستاده و به او فرمان داده بود که با دوستان شاه مانند هلندیان مشورت کرده و با سپاهیان خود دشمنان شاه را نابود کند. و نیز به وزیر جهرم خبر دهد که باید نایبی را به کار برگمارد که رسماً زمام حکومت بندرعباس را بدست گیرد. میرمهرعلی با سپاهش به گنو آمده بود تا با دکلین مشورت کند که چه باید کرد. (واک ۳۱۶۸ برگ ۴۶۹).

محمدرضا وزیر جهرم به دکلین خبر داد که شاه او را وکیل

۳- Tezerj Ahmadi در مجمع‌التواریخ تزرگ احمدی آمده است. م.

بندرعباس و لار ساخته است (در ۷ جمادی الاول ۱۱۴۲) و از دکلین خواست که همه دشمنان شاه طهماسب را نابود کرده دارائی ایشان را به نفع شاه ضبط کند (واك ۳۱۶۸ برگك ۴۷۳).

دکلین با اشاره به آنچه که میان هلندیان و او در گذشته رخ داده بود جوابی بیطرفانه داد اما میرمهرعلی پاسخ داد که حالا وقت مطرح کردن مسائل گذشته نیست. (واك ۳۱۶۸ نامه دکلین به مهرعلی برگك ۲۸-۵۲۷) نادر به او فرمان داده بود که تا آنجا که می تواند دشمنان را از میان بردارد. بنابراین او به سوی آبادی عیسین پیشروی کرده بود و می خواست بداند که آیا هلندیان او را در هنگام حملاتش یاری خواهند داد یا نه (واك ۳۱۶۸ برگك ۷۶-۴۷۵ نامه مهرعلی به دکلین از عیسین) دکلین پاسخ داد که: «من فقط اطلاعات مشکوک و ناموثقی در دست دارم از اینرو نمی توانم هیچ سخنی را به طور قطع و یقین به شما بگویم. امیدوارم که کشور پادشاه بزودی آرامش و پیشرفت خود را بازیابد».

به رغم این پاسخ میرمهرعلی به سوی بندرعباس روان گشت و در بامدادان ۱۶ دسامبر به آنجا رسید. وی در خانه شیخ علی بین (Bin) سکنی جست و با اصرار از هلندیان یاری و همفکری طلب کرد. (واك ۳۱۶۸ برگك ۱۷۷ نامه میرمهرعلی به دکلین) دکلین به این نامه پاسخ نداد. سپس میرمهرعلی به تنهایی دست به کار شد و به قلعه شهر یورش برده آنرا و نیز خانه باروخان را محاصره کرد. او دوباره در طی نامه ای از دکلین خواست که توپهای واك را به قلعه نشانه رود و این مردمان لعنتی را از قلعه تار و مار کند (واك ۱۳۶۸ برگك ۱۷۸) تا سپاهیان بتوانند باسانی آنها را سرکوب سازند. دکلین پیام فرستاد که در این روزگار پرخطر من نمی توانم پاسخ مکتوب برای تو بفرستم و برایت آرزوی پیروزی دارم. سپس در میان افغانان و ایرانیان جنگ درگرفت و مردم شهر می کوشیدند که در نمایندگی های هلند و انگلیس پناهگاهی دست و پا کنند. مرکز شهر عرصه نبرد دوطرف شد. بهترین خانه های شهر تاراج و آتش زده شد. در پسین گاه روز ۲۰ دسامبر ۱۷۲۹ پسر میرمهرعلی به دیدار دکلین آمد و

گفت: «پدرم از بیطرفی هلندیان سخت شگفت زده شده زیرا اگر هلندیان و ما باهم به افغانان حمله می کردیم یقیناً اینان شکست می خوردند». دکلین توسط پسر به پدر پیام داد که هلندیان بیطرفند و بیطرف خواهند ماند. (واک ۱۳۶۸ برگ ۱۷۹ دریافت شده در ۲۹/۱۲/۱۷ واک ۳۱۶۸ برگ ۵۲۹).

مقامات مهم هرمز یا یوزباشیان در آغاز دسامبر پس از دریافت فرمان نادر توسط دوستان و خویشان با هلندیان تماس گرفتند. دکلین به آنان پاسخ داده بود که اگر بنویسید که فرمانبردار واک هستید من با تقاضای شما موافقت نموده راه و چاه را به شما نشان خواهم داد. هرمزیان برغم عدم اعتمادشان نسبت به موضع هلندیان برآن شدند که دست بکار شوند. در ۲۱ دسامبر نزدیکیهای پیشین گاه کلب علی بیگ یوزباشی با صدمرد باکشتی هایی که پرچم انگلیس داشتند به یاری میرمهر علی آمد. در غروبگاه باز از دکلین پیشنهاد و راهنمایی خواستند و باز دکلین پاسخی نامتمهده داد. فردای آنروز (۲۲ دسامبر) محمد امیر آقا یکی از یوزباشیان هرمزی به دیدار دکلین آمد همانروز پسین گاه دو نماینده از سوی میرمهر علی و هرمزیان با چهارتن از بزرگان بانیان ها نزد دکلین آمدند تا درخواست یاری برای راندن افغانان را تکرار کنند. از آن تعداد فقط یکی از فرستادگان که از مقامات گمرک بود اجازه ورود به جایگاه واک را یافت تا هم از وضع واک سردر نیاورند و هم بیطرفی هلندیان مراعات شده باشد. دکلین پس از مشورت با اعضای شورای واک به نماینده مذکور گفت: «اندرز من این است که ایرانیان باید کوشش های خود را با هماهنگی بیشتری انجام دهند و از پراکندگی سپاهیان شان جلوگیری کنند و نگذارند که افراد سپاهی در گروه های ۲۰ تا ۳۰ نفری در شهر پرسه بزنند. زیرا چنانچه در این حال افغانان حمله کنند همه آنها را نابود خواهند کرد. باید به قلعه کهن پرتقالیان نقل مکان کرده دو توپ از هرمز بر فراز آن مستقر سازید و قلعه شهر یا مقر افغانان را زیر آتش بگیرید. این کار ممکن است آنها را وادار به تسلیم کند».

در ۲۳ نوامبر ۱۷۲۹ شماری از افغانان برای یاری باروخان از مسقط به شهر آمدند. چهار روز بعد در ساعت ۱۷ هرمزیان به جزیره بازگشتند، در حالیکه شب هنگام تعدادی دیگر به یاری باروخان آمدند هلندیان ندانستند که این نیروهای امدادی چند تنند و از کجا آمده‌اند. این امر موجب عقب‌نشینی میرمهرعلی گشت، افغانان او را دنبال کرده برخی از سپاهیان را از پای درآوردند. سراسر شهر ویرانه شده و مردم خسارات فراوان دیده بودند. دکلین معتقد بود که چنانچه هلندیان بیطرف نمانده بودند اکثریت مردم یعنی آنانکه به جایگاه واك پناه برده بودند کشته می‌شدند. باروخان در اثر شفاعت او آرام شد و علیه مردم شهر دیگر دست به کاری نزد.

در ۹ ژانویه ۱۷۳۰ باروخان دیلماج واك را احضار کرده کلیدهای قلعه شهر را به او داد و گفت: «من کوتوال و چند تن مرد جنگی را اینجا در قلعه می‌گذارم و به‌لار می‌روم». دیلماج داشت این پیام را می‌آورد و باروخان و همه سپاهش از جمله کوتوال از بندرعباس بیرون می‌رفتند که يك سوار افغانی باشتاب به در خانه واك آمده به دربان گفت: درهای قلعه شهر به روی هلندیان باز است. شورای واك به اتفاق آرا برآن شد که قلعه را تصرف کند و برای اینکار تاجرباشی کوچی به قلعه فرستاده شد تا ببیند آیا از ایرانیان، افغانان و یا انگلیسیان در آنجا کسی هست. قرار شد که اگر کسی در قلعه بود او هیچ کاری نکند ولی اگر کسی در آن نبود علامت دهد تا سپاهیان هلندی به آنجا فرستاده شوند. چون در قلعه کسی نبود هلندیان آنرا تسخیر کرده و فردای آنروز تصمیم گرفتند آنرا حفظ کنند. هلندیان همچنین برآن شدند که قلعه کهن پرتقالیان را نیز تصرف کنند چون در حین حمله افغانان در فوریه ۱۷۲۹ متوجه شده بودند که این قلعه برجایگاه واك مسلط است. بنابراین شورای واك برآن شد که قلعه پرتقالیان و دو خانه نزدیک واك را ویران کند تا محل استقرار توپخانه دشمنان واك نگردد. (واك ۳۱۶۸ دکلین ۳۰/۵/۶ برگ ۱۱۶-۱۰۹... نیز واك ۳۱۶۸ برگ ۵۹۱).

سران جزء نقاط ساحلی به سبب بیطرفی هلندیان به درستی اخبار مربوط به شکست اشرف اعتماد نداشتند. قاضی هرمز میرمحمد در ۴ ژانویه ۱۷۳۰ به دکلین نوشت: «من از روش هلندیان گیج شده‌ام چون هنگامیکه صفویان یآوری نداشتند هلندیان ایشانرا یاری دادند. به همه آنانکه صفویان را یاری داده‌اند باید پاداش داده شود اینک که خبرها حاکی از آنست که دشمنان نابود شده‌اند هلندیان هیچ کاری نکردند. من امیدوارم که هلندیان بیش از پیش برای شکست دشمنان اقدام کنند.» (واک ۳۱۶۵ برگ ۸۱-۴۸۰) در همان روز، نامه‌ای از رئیس جهانگیر کلانتر آبادی سندرک به دست هلندیان رسید. میرمهرعلی به مرتضی قلی بیگ رئیس یوزباشیان هرمز نوشته بود که اشرف شکست خورده و رقم شاه طهماسب را ضمیمه نامه خود کرده بود. مرتضی قلی بیگ نیز رونوشتی از این نامه را برای رئیس جهانگیر که می‌خواست به بندرعباس بیاید فرستاد. اما چون در رقم شاه درخواست یاری شده بود رئیس جهانگیر پیش از دست زدن به هر کار از دکلین راهنمایی خواست. (واک ۳۱۶۸ برگ ۳-۴۸۲ تاریخ ۴/۱/۳۰ نامه رئیس جهانگیر). پرسش نامه مشابهی از سوی شیخ عبدالصافی کلانتر میناب به دست هلندیان رسید. او می‌خواست بداند که کدامیک از خبرهائی که شنیده است درست است. و از هلندیان، یاران دیرین خود خواسته بود که او را راهنمایی کنند. (واک ۳۱۶۸ برگ ۴۸۳ تاریخ ۴/۱/۳۰ نامه شیخ عبدالصافی).

دکلین به عبدالصافی پاسخ داد که: «من نیز اخبار ضد و نقیضی شنیده خواستم آنها را به شما اطلاع دهم.» (واک ۳۱۶۸ برگ ۵۳۰ ۴/۱/۳۰) با اشاره به روابط گذشته در پاسخی نسبتاً تلخ به قاضی گفته شد که فقط دیوانگان مقاصد خود را فاش می‌کنند با اینهمه دکلین به قاضی اطمینان داد که به موقع خود همه کارها رو برآه خواهد شد. (واک ۳۱۶۵ برگ ۵۳۱ تاریخ ۵/۱/۳۰)

در ۱۱ ژانویه ۱۷۳۰ کلب‌علی بیگ در نامه‌ای به دکلین

خبر داد که حاکم جدید بندرعباس او را به مقام وکیل شهر برگماشته است. بنابراین در آن هنگام که میرمهرعلی به افغانان حمله کرده بود من با شماری سپاه با به حساب آوردن یاری هلندیان آمدم اما در اثر نادانی سپاهیان همه چیز آشفته شد، چون در آن زمان که میرمهرعلی گریخته و باروخان قلعه را تخلیه کرده بود هلندیان آنرا برای شاه تصرف کرده اند. امیدوارم مانند پیش با یکدیگر دوست باشیم، در این صورت من با شماری سپاهی به شهرآمده، زمام حکومت شهر را تا هنگام رسیدن حاکم در دست خواهم گرفت. (واک ۱۳۶۸ برگ ۸۶-۴۸۵). دکلین پاسخ داد: چون شما خود فرمانی دریافت داشته اید بهتر می دانید که چه باید بکنید. شهر خالی است و هیچکس مسئول اداره شهر نیست اگر بیائید من به شما خواهم گفت که چه کاری ضروری است. (واک ۳۱۶۸ برگ ۵۳۲ تاریخ ۱۴/۱/۳۰).

کلبعلی بیگ از دکلین برای خاطر این پاسخ دوستانه اش تشکر کرد اما از اینکه دکلین او را به بندرعباس فرانخوانده و از یاری هلند سخنی نگفته بود گله داشت. وی از دکلین خواست که درباره این موضوعات پاسخ های روشنی بدهد تا او بتواند براساس آن پاسخ ها عمل کند و از غفلت در انجام وظیفه مورد سرزنش قرار نگیرد. دکلین دوباره پاسخ داد که شما باید مطابق فکر خود اقدام بکنی. (واک ۳۱۶۸ برگ ۵۳۳ تاریخ ۱۳/۳/۳۰) اشرف پس از شکست به سوی جنوب، به بلوچستان یا به قولی به سوی قندهار گریخت. چون خبر شکست و فرار او به شیراز رسید مردم به پا خاستند. در آن زمان جعفرخان حاکم شهر بود. اما طرح شورش مردم و اجرای آن بد بود. افغانان از شورش آگاه شدند و در استفاده از این آگاهی برای سرکوب آن تردید نکردند. آنقدر از مردم کشتند و زندانی کردند که دیگر باقی ماندگان برای آنها تهدیدی به شمار نمی رفتند. پس از قتل عام مردم سه روز و سه شب ایشان را غارت و قتل کرده شهر را سوزاندند و باز خلقی عظیم را کشتند. یکی از کشته شدگان نایب التجار یلمورلان^۴

بود. او که هنگام بازگشت به اصفهان در سر راه خود یکماه در شیراز مانده بود، در حال بیماری در خانه شرابساز واك اقامت گزیده بود افغانان او را با سایر ساکنان خانه به جای دیگری برده پس از زدن او و کندن دکمه های طلائی پیراهنش، پیرهن از تنش به در کرده از او پول خواستند و بیرون شهر بردندش. بعد جنازه اش را در میان راه یافتند که فقط زیرشلواری به پا داشت. (واك ۳۱۶۸ برگ ۶۴-۵۶۰).

گفته می شد که در کرمان عبدالله خان مرد بدنام و رسوا پیش از فرار قصد داشته که مردم شهر را قتل عام کند. در هنگام نزدیک شدن طالب خان بیگلربیگی جدید به شهر، او باروتخانه را منفجر کرد و از قلعه شهر به جانب شیراز گریخت. (واك ۳۱۶۸ برگ ۳۰-۱۲۹) اما ندادخان حاکم لار معلوم نیست در اثر دلاوری و بی باکی یا از آنجهت که می پنداشته هنوز افغانان شکست نخورده اند نامه ای از آبادی مرباغ^۵ به دکلین نوشت (این نامه در ۲ فوریه به دست دکلین رسید) که: «من چند روز پیش اینجا رسیدم تا درباره امور با شیخ احمد مدنی مذاکره کنم» و چون باروخان از بندرعباس رفته و شهر را در اختیار دکلین گذاشته بود. ندادخان افزود: «من می خواهم که شما شهر را از همه دشمنان محفوظ دارید.» او بر آن بود که کسی به نام شیخ محمد مجید به حکومت و شاهبندری شهر برگماشته شده و به همین دلیل باروخان خشمگین گشته است. ندادخان نوشته بود که: «من در چند روز آینده با سپاهی گران مرکب از افراد خود و افرادی که شیخ احمد مدنی و عبدالجبارخان گرد کرده اند برای نابود کردن دشمنان به بندرعباس می آیم.»

اما او نیامد چون سپاهیان ایران تا براندازی افغانان فاصله ای نداشتند. دو هفته بعد حاجی غنی خان وزیر چهارم به دکلین نوشت: نادر در ۱۹ ژانویه ۱۷۳۰ (رجب ۱۱۴۲) با سپاهیان به خردو مرودشت^۶ که تا شیراز ۸ روز راه است

5- Marbagh

6- Chordo - Merdest(?)

رسیده و خبر عبور خود را در نامه‌ای به هلندیان ابلاغ کرده است. (واك ۱۳۶۸ برگ ۴-۴۹۳) در این نامه نادر به دکلین خبر داده بود که: اشرف را درهم شکسته‌ام و اشرف از آنگاه باز از جایی به جای دیگر گریزان است. و خبر یافته‌ام که باروخان و برادر اشرف و زنان و فرزندان و نیز همه چیزهایش را برای فرار به ساحل دریا فرستاده است. بنابراین من به میرمهرعلی فرمان داده‌ام که دشمن گریزان را نابود کند و از شما می‌خواهم که میرمهرعلی را یاری داده به همه کشتی‌ها و غراب‌های خود دستور دهید که هیچ چیزی از آن اشرف حمل نکنند و گرنه سخت مجازات خواهند شد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۳۱-۴۹۱) نامه طهماسبقلی از خردو(?) مرودشت به دکلین تاریخ ۱۳/۲/۳۰.

دو هفته بعد از ارسال این نامه نادر، نامه دیگری برای دکلین فرستاد که «یوزباشیان جزیره هرمز و کسانی دیگر به من گزارش داده‌اند که هلندیان به جای یاری دادن به میرمهرعلی از باروخان حمایت کرده‌اند اما من به سبب روابط دوستانه و شیوه رفتار خوب هلندیان در اصفهان این اتهام را باور نکرده‌ام و نیز پی برده‌ام که باروخان گریخته و هلندیان قلعه شهر را تصاحب کرده‌اند اما این خبر را از من پوشیده داشته‌اند. من فکر می‌کنم که اینک روزگاری نیست که هلندیان قلعه را در تصاحب داشته باشند و به میرمهرعلی فرمان دادم که بی‌درنگ به بندرعباس بیاید و قلعه و هلندیان را در اختیار خود گیرد. نیز به شما فرمان می‌دهم که به گریختگان افغانی که به سوی لار روانند و در میان ایشان زنان و فرزندان محمود و اشرف نیز هستند یاری یا کشتی ندهید و ایشان را دستگیر سازید. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۱-۴۴۹) نامه طهماسبقلی به دکلین رجب ۱۱۴۲ = ۳۰ فوریه) دکلین در پاسخ نامه‌های نادر نوشت: به شاه و شما این پیروزی‌ها را تبریک گفته خوشحالم که از من خواسته‌اید میرمهرعلی را یاری دهم اما این مرد در اثر حماقت و مقاصد سوء سپاهیان بی‌آنکه کاری مفید انجام دهد از بندرعباس بیرون رفته است. نیز شنیده‌ام که

مردم بهتان‌هایی را نسبت به هلندیان شایع ساخته‌اند من به‌شما اطمینان می‌دهم که هلندیان هنوز دوستان پادشاهند. من یکبار کوشیدم که باروخان را به دام اندازم اما پیشاپیش او را آگاه ساختند و او شتابزده گریخت. و همانروز ما قلعه را تصاحب کردیم تا نماینده درخور اعتمادی از سوی شاه بیاید و قلعه را تحویلش دهیم و گرنه قلعه پناهگاه راهزنان می‌شد. نیز دستور دادم که قلعه کهن پرتقالیان را ویران کنند تا چنانچه افغانان بازگشتند دیگر نتوانند از آن برای آزار مردم شهر استفاده کنند و این خبرها را در ۱۲ ژانویه برای آگاهی پادشاه و شما به اصفهان فرستادم (واک ۳۱۶۸ برگ ۳۹-۵۳۶) این کار لازم بود چون انگلیسیان افتراهایی را نسبت به هلندیان شایع ساخته بودند و شرابساز واک در شیراز به ما گزارش داد (واک ۳۱۶۸ برگ ۵۰۲) و افزود که نادر به پاس دوستی دیرین موجود میان سلسله جلیل صفوی و هلندیان و نیز رفتار خوب اسخارر در اصفهان این شایعات را باور نخواهد کرد، و هلندیان با تصاحب قلعه کار درستی را انجام داده‌اند.

برغم پرخاش کردن و رقابت‌های سنتی موجود میان شرکت‌های هلند و انگلیس، دکلین در سپتامبر ۱۷۳۰ توانست با مدیر شرکت انگلیس موافقتنامه‌ای را به امضا رساند دایر بر اینکه هریک از طرفین سربازان فراری طرف دیگر را تحویل دهد. این امر بدانسبب بود که میزان گریز سربازان و نگهبانان مزدور ایشان به حد اعلی رسیده و هر دو طرف از این وضع زیان می‌دیدند. انگلیسیان اصرار داشتند که گریختگان پس از تحویل نباید مجازات شوند که دکلین با اکراه با این شرط آنان موافقت نمود. (واک ۳۱۶۸ برگ ۹۲) این پیمان تا سال ۱۷۴۴ که انگلیسیان آنرا فسخ کردند از هر دو سو مراعات می‌شد.

در ۳ مارس ۱۷۳۰ پس از آنکه محمدرضا بیگ حاکم جدید لار به مردم بندرعباس خبرداد که نادر پیروزمندانه به Ghaffer - o - Tahadon رسیده است دکلین پیروزی نادر بر افغانان را تبریک گفت و برای افزایش شادمانی مردم دستور داد تا از

قلعه شهر و جایگاه واك به شلیك توپ پردازند. و به نادر خبر داد که دوکشتی درلنگرگاه آماده دارد تا چنانچه دشمن به بندرعباس بیاید از آن دو استفاده کند. و درباره بهتان هائی که به هلندیان زده بودند یادآور شد که مفتریان از پادافراه در امان نخواهند ماند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۴۷-۵۴۴ تاریخ ۳۰/۳/۳۰).

در این اثنا اشرف و افرادش به سوی ارسو گریخته بودند و میرمهرعلی بی درنگ با افرادش به آنسو شتافت تا از عقب نشینی اشرف به تنگ موردن^۲(؟) جلوگیری کند و نیز کسانی را نزد حاکمان رودبار و کرمان فرستاد که تا هنگام رسیدن نادر به اقدامات مشابه دست زنند. میرمهرعلی در ارسو به افغانان فراری رسید و جنگ هنگامه شد. او مدعی شد که از افغانان بسیاری را کشته و اشرف نیز با چهار گلوله زخمی شده و بناچار گریخته است. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۷-۵۰۶ تاریخ ۳۰/۳/۱۰).

سرانجام اسخارر از اصفهان خبرداد که: خبریافته‌ام که چون اشرف به ولایت گرشك نزدیک قندهار رسیده حسین خان برادر محمودخان سر از تنش جدا ساخته است می‌گویند حسین خان سر اشرف و دو شاهزاده خانم صفوی را که در هنگام فرار با او بوده‌اند به اصفهان فرستاده و خود به کرمان آمده و هر لحظه مردم در اصفهان چشم به راه آمدن او هستند. (واك ۲۲۵۳ برگ ۶۲-۸۶۱ نامه اسخارر به دکلین تاریخ ۳۰/۷/۱ نیز واك ۲۲۵۵ برگ ۹۵-۲۲۹۴... تاریخ ۲۸/۱/۳۱).

اما اندکی بعد فان لایپزیگ گزارش داد که: عبدالله خان سردار بلوچ به شاه خبر داده که با اشرف جنگیده، او را کشته و همه اموالش را ضبط کرده است. می‌گویند از شاه برای تسخیر قندهار تقاضای سپاه کرده است. (واك ۲۲۵۵ تاریخ ۳۲-۲۸/۱ برگ ۹۵-۲۲۹۴).

شاید گزارش اسخارر موثق‌تر باشد چون محمدنشان خان که همراه اشرف بوده اما توانسته بگریزد و خود را به بصره برساند

آنها تأیید کرده است. (واك ۲۲۵۳ برگ ۸۳-۴۷۲ تاریخ ۱۷/۹/۳۰).

به پیروی از فرمان نادر درباره نگهداری قلعه بندرعباس (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۰۹) با همیاری هلندیان، میرمهرعلی که در آنزمان اشرف را دنبال می‌کرد شش مرد نزد دکلین فرستاد. (واك ۳۱۶۸ نامه دکلین به میرمهرعلی برگ ۵۵۱ تاریخ ۱۱/۳/۳۰). هلندیان از تسلیم قلعه به این اوباش (لقبی که دکلین به آنها داد) تن زدند به خصوص که آنها رقم پادشاه را با خود نداشتند و قدرت و کیفیت هیأت نمایندگی ایران چنان بود که متناسب با احترام واك نبود. (واك ۳۱۶۳ برگ ۵۵۵-۵۵۶ تاریخ ۱۳/۳/۳۰).

دلیل دیگر تسلیم نکردن قلعه این بود که انگلیسیان شایع ساخته بودند که آنان نیز قلعه را برای شاه در تصرف دارند. در ۱۸ مارس ۱۷۳۰ میرمهرعلی به تن خود به بندرعباس آمد و فکر می‌کرد که قلعه تسلیم او خواهد شد. وی اقدامات اندکی انجام داد تا هلندیان را وادار به تسلیم قلعه کند. (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۸۸، ۱/۴/۳۰ واك ۳۱۶۸ برگ ۲۸-۱۲۶ تاریخ ۶/۵/۳۰). در اوایل ۱۷۳۰ نادر برآن شد که يك ایلچی به دربار مغول کبیر بفرستد. او برای این کار علی‌مردانخان بن صفی‌قلی‌خان شاملو را برگزید. میرآخور علی‌مردانخان در ۲۲ آوریل ۱۷۳۰ درباره انتقال مخدوم خود به هند پرس و جو می‌کرد. ایلچی خود پیش‌تر در نامه‌ای استفاده از دو کشتی هلندی برای انتقال خود، ۳۰۰ سپاهی و ۲۰۰ اسب و بار و بنه‌اش به هند را خواستار شده بود (واك ۳۱۶۸ برگ ۵۱۳). دکلین به هر دو پاسخ داده بود که: این کار میسر نیست.

با انتشار خبر ورود علی‌مردانخان در مدتی که قرار بود خان در بندرعباس بماند - چون ماندنش برای بازرگانی اینجا بسیار زیانبار بود - دیگر کسی به این شهر نیامد. (واك ۳۱۶۸ برگ ۱۳۵) ایلچی در ۲۵ آوریل ۱۷۳۰ به بندرعباس آمد. با اینکه مقامات شهر برای خوشامدگویی تیرها شلیک کردند او با

ایشان به سردی رفتار نمود.

همراهان ایلچی جماعتی بدنهاد و فرومایه بودند چون در روز نخست اقامتشان در شهر بایکدیگر به زد و خورد پرداخته خونریزی کردند. برخی از نوکرانش بر اثر این زدوخورد گریختند و میرمهر علی ایشانرا دنبال کرد. و در ۲۸ آوریل ۱۷۳۰ نیز به دیدار دکلین آمده خواست تا ایلچی را با کشتی‌های هلند به سند (Dive) فرستند. وی گفت: انگلیسیان خیلی مایلند ایلچی با کشتی‌های آنها برود، اما متأسفانه جهازی در لنگرگاه ندارند، شاه طهماسب به هلندیان تفقد بسیار خواهد نمود. هلندیان باید کمک کنند تا بار هزینه نگهداری ایلچی از دوش مردم بیچاره بندرعباس که ناچارند روزانه ۱۱ تومان برای مخارج او بپردازند برداشته شود. هلندیان پس از اندیشیدن پاسخ دادند: به سبب وزش بادهای موسمی کشتی‌ها نمی‌توانند به سوی هند بروند اما آنها می‌توانند با کرجی‌های يك دکلی خود را تا سند برسانند. علی‌مردانخان^۸ این پیشنهاد را پذیرفت زیرا که او می‌خواست از ۴ کشتی محلی نیز که از باسعیدو فرستاده شده بود استفاده کند. (واک ۲۲۵۴ یادداشت روزانه گمبرون برگ ۸-۱۱ و ۷ و ۵ و ۱).

در ۱۸ مه ۱۷۳۰ همراهان ایلچی و ۱۳ اسب در کشتی ماریا لاورنچیا^۹ نشستند و ایلچی خود به همراه ایشان روانه شد و در این حال توپها به شادمانی شلیک کردند. در ۲۰ مه کرجی يك دکلی به راه افتاد. در ۱۰ ژوئن ماریا لاورنچیا به بندرعباس بازگشت. این کشتی بر اثر طوفان و رعد و برق ناچار در مسقط پهلو گرفته بود و علی‌مردانخان بیمار شده و شش روز در ساحل مانده، اما والی مسقط به او روی خوش نشان نداده بود. علی‌مردانخان^{۱۰} که سخت رنجور بوده باز به کرجی نشسته و فرمان داده بود که به بندرعباس بازگردد. (همانجا،

۸- در متن مردان‌علی‌خان است.

9- Maria Laurentia

۱۰- در متن مردان‌علی‌خان است

برگ ۵۶ و ۳۸).

از زمان ورودشان در ۲۷ آوریل ۱۷۳۰ میرزا محمدشاهبندر و محمدعلی بیگ همقلم، به‌طور غیرقانونی ۵۰۰ تومان از بازرگانان مسلمان و بانیان‌ها گرفته بودند. بنابراین بزرگان شهر انجمن کردند و برآن شدند تا شکایت‌نامه‌ای از ایشان به‌درگاه پادشاه فرستند. چه تنها بازرگانان محلی از شاهبندر به ستوه نیامده بودند. شاهبندر در ضمن صحبت به‌دیلماج هلند یادآور شد: هلندیان چنان رفتار کردند که گفתי دوستان ایرانند باوجود این علی‌مردانخان را به‌رغم میلش به‌بندرعباس بازگرداندند. من دیده بودم که مردم یادگرفته بودند به‌ساز هلندیان برقصند، اما اینک باید هلندیان برای عبرت دیگران، مجازات شوند زیرا برای مؤمنان واقعی حکومت کافران تحمل‌پذیر نیست (واک ۲۲۵۴). یادداشت‌های گمبرون برگ ۶۰-۵۸).

دکلین از این سخنان خشمگین گردید و به‌شاهبندر گفت: «دلایلی برای اتهامات خود ارائه بده وگرنه خودت منبع این بهتان، قلمداد خواهی شد من می‌خواهم با تو دوست باشم و نمی‌خواهم سخنان چرند را تحمل کنم» شاهبندر با بی‌میلی پاسخ داد که: «من هنوز از این دوستی بهره‌ای نبرده‌ام. اگر هلندیان خواهان دوستی هستند باید در این‌مورد تلاش‌کنند من به‌نوبه خود آماده دوستی هستم.» و به‌نحو شومی افزود: من بیش از آنچه هلندیان معتقدند، می‌دانستم. (واک ۳۱۸۶ برگ ۶۳-۶۱)

در ۲۰ ژوئن ۱۷۳۱ دیلماج واک نزد علی‌مردانخان فرستاده شد تا بگوید: به‌پیشگاه شاه طهماسب و نادر نامه‌ای بنویسید و بگوئید هلندیان به‌تو بخوبی خدمت کردند و تو خود به‌ایشان فرمان دادی که به‌بندرعباس بازگردند. علی‌مردانخان از انجام این کار تن‌زدد و گفت مرا برخلاف میل خود از مسقط بازگردانید و افزون براین جاشویان کرجی به‌من انواع توهین‌ها را کردند شما هرگز نمی‌خواستید مرا به‌سند ببرید و من گزارش همه این کارهای شما را به‌دربار خواهم داد. (برگ ۶۶-۶۴). در گفت و شنید با شاهبندر او حتی بیش از علی‌مردانخان

خود را ضد هلندی نشان داد زیرا که گفت: «هلندیان بدترین دشمنان ما در جهانند. نه برای شاه و نه برای قانون احترامی قائل نبوده چنان در بندرعباس زندگی می‌کنند که گوئی صاحب و یا والی شهرند. من آماده‌ام که تا آخرین قطره خون خود را برای شاه به زمین بریزم.» سپس به دیلماج گفت: «برو بیرون!» برگت (۶۸) فردای آنروز (۲۱ ژوئن) دکلین به ایلچی (علی مردانخان) گفت آیا مایلی با یکی از اعضای شورای واك سخن بگوئی؟ اما وی پاسخ داد: «من با دشمنان شاه سخن نمی‌گویم!» آنگاه دکلین برای ایلچی نامه‌ای به قرار زیر نوشت: پاسخ شما نامعقول و بی‌ادبانه بود من خوشحال می‌شوم اگر لطفاً دلایل اتهاماتی را که به هلندیان زده‌ای ابرازداری! علی مردانخان به خود زحمت پاسخ دادن نداد و در ۳۰ ژوئن برای هواخوری در آب و هوای بهتر به تزرگ احمدی رفت. (برگت ۶۹ و ۷۴-۷۰).

در این میان نادر از شاهبندر خواست که بازگردد و هدیه‌ای بالغ بر ۵۰۰ تومان برای او ببرد. بنابراین شاهبندر به سراغ همه بازرگانان معتبر کس فرستاد و این مبلغ را به طور دستگردان از آنها خواست تا در طی چند روز باز پس دهد. در ۱۳ ژوئیه بانیان‌ها را به چوب و فلک تهدید کرد آنان ۱۲۰ تومان به او دادند و جان سالم بدر بردند. در این اثنا به یاری دیلماج شرکت انگلیس و یک منشی (ملا) دنبال تهیه استشهادی بود که ضمن آن هلندیان را به انواع جرم‌ها و تخلفات متهم سازد. میرمهرعلی به هلندیان قول داد که یک نسخه از این استشهاد را برای آنها فراهم آورد. (برگت ۸۳-۷۷)

در ۲۴ ژوئیه ۱۷۳۰ نادر شاطرانی را به بندرعباس فرستاد با این دستور که هلندیان قلعه شهر را به میرمهرعلی تحویل دهند، این کار در پاسخ نامه مورخ ۱۳ مارس ۱۷۳۰ دکلین بود که خواسته بود رقمی با شخص معتمدی برای تحویل قلعه فرستاده شود. (واك ۲۲۵۴ برگت ۸۴) با اینکه گزارش شده بود که نادر نامه‌های هلندیان را برخلاف نامه‌های انگلیسیان با دست‌های خودش باز کرده و فرمان پاسخ نوشتن را می‌دهد، پاسخ او برای

هلندیان نومیدکننده بود. زیرا پاسخ ساده‌ای بود به این شرح که: قلعه را به میرمهرعلی تحویل دهید و از این پس به او رجوع کنید. (واک ۲۲۵۳ نامه اسخارر به دکلین برگ ۵۹-۸۵۶ تاریخ ۱/۷/۳۰)

در روز ۲۵ ژوئیه ۱۷۳۰ هلندیان رسماً در حضور وکیل نایب‌الحکومه یا جانشین بندرعباس و محمد جعفرقاضی بندرعباس و میناب قلعه شهر را به میرمهرعلی تحویل دادند. قاضی همچنین شهادت داد و مدارک رسمی را تأیید کرد که هلندیان توپخانه، مهمات و همه چیزهایی را که در زمان گرفتن قلعه بدست آورده‌اند به میرمهرعلی تحویل داده‌اند. (واک ۲۲۵۳ برگ ۵۰۳ محرم = ۴/۴/۳۰ + واک ۲۲۵۴ برگ ۸۵)

در این اثنا شاهبندر در پی ایجاد آشوب بود. او دلال واک را بازداشت کرد و با نوکران واک بدرفتاری نمود. از دلال ۱۰۰۰ تومان خواست و تهدید نمود که اگر ندهد به چوب و فلک بسته شده چشمانش را از چشمخانه بیرون خواهد آورد. هافرمان^{۱۱} نخست دیلماج واک را نزد شاهبندر فرستاد که پذیرفته نشد سپس او را نزد میرمهرعلی فرستاد و ۲۹ سرباز از هنگ پیاده برای آزادسازی دلال تجهیز کرد اما این کار لازم نشد چون سلطان دلال را آزاد ساخت. در ۱۷ اوت هافرمان دیلماج را نزد شاهبندر فرستاد تا علت رفتار نفرت‌انگیزش را از او جویا شود ولی شاهبندر پاسخ روشنی نداد. اما فردای آنروز مستحفظان ویژه‌ای را مأمور کرد که برآب و هیزمی که به شهر آورده می‌شد مالیات وضع کنند. (واک ۲۲۵۴ برگ ۱۰۳-۹۹)

شاهبندر به گردآوری مالیات ورودی و استخدام بیشتر اوباش ادامه داد. و در ۲۶ اوت به قصد اصفهان به آبادی ایسین رفت. میرزا محسن کلانتر ایسین همانروز به دیدار دکلین آمده و اظهاریه‌ای را که شاهبندر علیه هلندیان تهیه کرده بود به او داد، (برگ ۱۰۶-۱۰۴) متن آن به قرار زیر بود: دو شاهبندر جدید اظهاریه‌ای در متهم ساختن همه اروپائیان به ویژه واک و دلال آن

ایسورداس^{۱۲} فراهم کرده‌اند. شاهبندران مذکور از سلطان و معتبرترین کدخدایان خواستند که برای ارسال اظهاریه به دربار آنرا مهر و امضا کنند اما ایشان از این کار خودداری کردند. سپس شاهبندران مردم را به جدا کردن سرهایشان تهدید کردند و مردم از ترس آنرا امضا کردند مهمترین نکات عبارتند از:

۱- هیچگاه مانند امروز به اروپائیان اجازه نگهداری اسب و داشتن مشعل‌های فروزان داده نشده است.

۲- هیچگاه جهازاتی را که امروزه دارند نداشته‌اند.

۳- به دلخواه خودکارهای زیادی می‌کنند که معمول نبوده است.

۴- آنقدر خود را مهم می‌پندارند که اعتنائی به مقامات ایرانی ندارند.

۵- گاه با زنان مسلمان سر و سری و سخن‌هایی دارند و گاه هم آنها را به خانه‌هایشان می‌برند و نگاه می‌دارند چنانکه گوئی همسران ایشانند.

۶- مسلمانانی که در اسارت افغانان به اروپائیان فروخته شده‌اند به اجبار به کیش مسیح درآمده‌اند.

۷- اروپائیان به شیوه‌های گونه‌گون به افغانان یاری داده‌اند.

۸- جایگاههای نمایندگی خود را آنچنان سبیه‌بندی و مستحکم گردانیده‌اند که از قلعه پادشاهی استوارتر شده است.

۹- پیش از این هنگامی که از شاه یا اعتمادالدوله درخواستی داشتند نخست با جانشین مشورت کرده از او اجازه می‌گرفتند و پس از دریافت اجازه او درخواست خود را به پیشگاه شاه تقدیم می‌کردند اما اینک بی‌اجازه و به دلخواه خود این کار را می‌کنند.

۱۰- پیش از این رسم براین بود که اروپائیان نوکران متخلف ایرانی خود را برای اجرای مجازات به مقامات ایرانی تحویل دهند اما اینک خودشان آنها را مجازات می‌کنند.

۱۱- همچنین رسم براین بود که اروپائیان شب‌ها از خانه‌هایشان بیرون نمی‌آمدند اینک شبها مست در کوچه و خیابان و

- بازارها می‌گردند و مزاحم اهالی می‌شوند.
- ۱۲- اگر شاه و اعتمادالدوله اقدامی نکنند وضع هرمز به گونه وضع زمان پرتقالیان بازگشت خواهد کرد.
- ۱۳- مدیر شرکت هلند به استقبال ایلچی (علی مردانخان) نرفت.
- ۱۴- هلندیان در جایگاه نمایندگی خود يك... ساخته‌اند که سابقه ندارد.
- ۱۵- از جمله چیزهایی که از قلعه شهر برده‌اند فقط بنجل‌هایش را پس داده‌اند.
- ۱۶- هلندیان دژکهن پرتقالیان را که در زمانهای مخاطره- آمیز پناهگاهی برای مردم به‌شمار می‌رفت ویران کرده‌اند.
- ۱۷- نزدیک همانجا برجی مجهز به توپهای سنگین ساخته و پرداخته‌اند.
- ۱۸- پیش از این رسم برایین بود که شاه به هلندیان کالا سفارش می‌داد و بهای آنها را فقط پس از دریافت کالا می‌پرداخت.
- ۱۹- شاه‌بندر کالا سفارش داده اما چیزی دریافت نکرده‌است.
- ۲۰- میرزا زاهدعلی پیش از عزیمتش کالاهایی به او داده بوده است.
- ۲۱- کیمشانت به‌طور غیرقانونی برای خاطر میراث‌دستگیر شده است. (واک ۲۲۵۳ برگ ۵۵۹-۵۵۱).
- میرمهرعلی حسن‌نیت خود را برای میانجیگری ابراز داشت. دکلین گفت اگر شاه‌بندر از رفتار سوء خود پوزش بخواهد گذشته فراموش خواهد شد. شاه‌بندر در ۳۱ اوت پاسخ داد: من می‌خواهم دوست دکلین باشم اما نخست دکلین باید به دیدار من آید وگرنه آبروی من خواهد رفت. دکلین گفت: این سخن سخت مبهم است من نخست می‌خواهم که اظهارنامه دروغین را به من بدهید. در ۲ سپتامبر کلاتر آبادی ایسین اظهارنامه مذکور را به دکلین داد. در ۴ سپتامبر پس از گفتگوهای مقدماتی با دیلماج، اختلاف حل شد. چندی بعد دکلین به همکاران انگلیسی‌اش درباره نقش دیلماج آنان در کل این اختلاف شکایت کرد و البته آنان انکار کردند.

(واك ۲۲۵۴ برگ ۱۱۲-۱۰۹. ۴۳-۱۴۱-۱۲۲-۱۱۴).

در این میان علی مردانخان از بوچان^{۱۳} در طی نامه‌ای از انگلیسیان برای رفتن به سورت کشتی خواسته بود. انگلیسیان فردای آنروز (۲ اوت) با این درخواست موافقت نمودند. در ۲۲ سپتامبر ۱۷۳۰ علی مردانخان به بندرعباس بازگشت و هفت روز بعد با کشتی بریتانیا گالی^{۱۴} راهی سورت گردید. (واك ۲۲۵۴ برگ ۲۶-۱۲۵ و ۱۰۳)

محمدعلی بیگ شاهبندر جدید در پایان سپتامبر ۱۷۳۰ به بندرعباس رسید با رقمی از برای هلندیان که در آن شاه طهماسب به او فرمان داده بود در تأیید رقمی که پدرش شاه سلطانحسین صادر کرده بود به هلندیان ۵۰۰۰ تومان از عواید بندرعباسپردازد. شاهبندر گفت: «اولا من نمی‌توانم این پول را پردازم زیرا مافوق بی‌واسطه‌ام محمدعلی‌خان بیگلربیگی شیراز نیز باید حکم پرداخت بدهد، و ثانیاً حتی اگر او نیز حکم پرداخت دهد امکان پرداخت نیست چون شاهبندر پیشین صندوق نقدینه را جاروب کرده و ۱۵۰ تومن بیش از آنچه مجاز بوده از آن برداشته است». (واك ۲۲۵۴ برگ ۱۳۰-۱۲۹).

در ۲۷ اکتبر ۱۷۳۰ محمدعلی بیگ شاهبندر به سبب شکایت‌های دیگران و هلندیان از کار برکنار گشت. شاه طهماسب مستوفی خاصه میرزا اسماعیل را به جای او برگماشت که به قول هلندیان «مردی رك و راست و نیکو و مؤدب و با مناعت» بود. اما او پیش از حرکت به بندرعباس در اصفهان از فان‌لایپیگ درخواست وام کرد که پذیرفته نشد. میرزا اسماعیل در ۱۹ نوامبر ۱۷۳۰ همراه با حاجی علی‌قلی‌خان حاکم جدید لار از اصفهان راه افتاد (واك ۲۲۵۵ برگ ۵۱-۴۸، ۲۳) و در ژانویه ۱۷۳۱ به بندرعباس رسید و بی‌درنگ به هلندیان گفت که يك شاهی از ۵۰۰۰ تومانی را که می‌بایست از عواید گمرکخانه به ایشان پردازد نخواهد داد. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌های گمبرون

13- Bouchon

14- Britannia Galley

برگت ۱۸۳)

محمدعلی خان بیگلربیگی فارس میرمهرعلی را در ۲۰ آوریل ۱۷۳۱ به حکومت بندرعباس برگماشت. میرمهرعلی پسر خود میرحیدر را در ۲۵ آوریل به نیابت خود برای حکومت به بندرعباس فرستاد. اما پیش از آن در ۱ مه ۱۷۳۱ حاجی علی قلی خان حاکم لار نیز به عنوان حاکم بندرعباس منصوب و حکومت او اعلام شده بود بنابراین میرحیدر در ۴ مه از بندرعباس بیرون رفت. (واک ۲۲۵۴ یادداشت‌های گمبرون برگت ۹۱۷ و ۹۱۵ و ۲۳۸ و ۱۸۳) در ۲۳ ژوئیه ۱۷۳۱ میرزا اسماعیل از شاه رقی در یافت کرد دایر براینکه حتی المقدور به تعمیر و تکمیل دیوارهای شهر پرداخته همچنین بدهی‌های شاه را به شرکت‌های خارجی بپردازد و فقط با امور صرفاً بازرگانی سروکار داشته باشد. (واک ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگت ۹۵۵)

در پایان اکتبر ۱۷۳۱ اقداماتی آغاز شد تا گرداگرد شهر دیواری بکشند اما جایگاه واک با چند خانه در خارج محدوده بارو قرار می‌گرفت. دکلین در یکم نوامبر ۱۷۳۱ به بازدید از باروی شهر رفت و اظهار داشت که این بارو بی‌ارزش است. بنایان از کار خود سر رشته نداشته‌اند و فقط گل رس و سنگ به کار برده‌اند. شیوه کار باروسازی مستلزم چنین کار نامربوطی بود، هر شهروندی به مقتضای درآمدش ساختمان بخشی از دیوار را به عهده داشت و اگر خودش نمی‌توانست می‌بایست کسانی را برای انجام دادن آن اجیر کند که نایب‌الحکومه هم از این بابت ۵۰ محمودی می‌گرفت. (واک ۲۲۵۴ برگت ۹۸۶-۹۸۲)

در ۱۷ نوامبر ۱۷۳۱ معلوم شد که شاه میرزا اسماعیل را از مقام شاهبندری خلع و حاکم شیراز را به جای او برگماشته و او نیز به نوبه خود نایب بندرعباس میرزا محمد و میرزا زین‌العابدین دفترنویس را به این مقام برگماشته و صورت حساب شاهبندران پیشین را خواستار گشته است. شاهبندر جدید به دکلین گفت: «من نمی‌توانم ۵۰۰۰ تومان را به هلندیان بدهم!» درواقع او از محمدعلی خان دستور صریح داشت که آن پول را نپردازد. بنابراین

دکلین به محمدعلی خان نوشت: به نمایندۀ خود دستور دهید که آن ۵۰۰۰ تومن را مطابق رقم شاه به ما بپردازد! (واك ۲۲۵۴ برگ ۱۰۰۲-۰۳)

حاجی علی قلی خان حاکم بندرعباس برای بهبود بیماری خود در ۲۵ نوامبر ۱۷۳۱ از بندرعباس به تزرگت احمدی رفت. در ۹ ژانویه ۱۷۳۲ میرحیدر با نامه‌ای از حاجی علی قلی خان (که در جویم نوشته شده بود) که در آن میرحیدر را به عنوان نایب الحکومه خود برگماشته بود از تزرگت آمد. (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگ ۱۰۲۷) در ۳ مارس ۱۷۳۲ حاجی علی قلی خان دوباره انتصاب میرحیدر را تأیید کرد و او در ۱۵ آوریل با نزدیک به ۴۰۰ سوار و احشام و اغنام مسروقه به بندرعباس آمد. (همانجا برگ ۱۰۵۹ و ۱۰۴۶)

دورنمای بازپرداخت بدهی شاه به هلندیان روشن‌تر شد چون محمدعلی خان بیگلربیگی شیراز دستوری را که خطاب به شاهبندر بندرعباس برای پرداخت ۵۰۰۰ تومن به هلندیان نوشته بود برای دکلین فرستاد. اما شاهبندر گفت: «من نمی‌توانم آنرا بپردازم چون در این باره خود دستور مستقیم از محمدعلی خان دریافت نداشته‌ام!» (واك ۲۲۵۴ یادداشت‌ها، برگ ۱۰۳۶) در ۹ آوریل ۱۷۳۲ میرزا اسماعیل زمین‌داوری به هلندیان خبر داد که بیگلربیگی او را به مقام شاهبندری برگماشته است. او در ۱۵ مه ۱۷۳۲ به بندرعباس رسید. (واك ۲۲۵۴، یادداشت‌ها، برگ ۱۰۷۶ و ۱۰۵۲) محمدخان بلوچ نیز با ارسال معرفی‌نامه‌ای از هلندیان خواست که با میرزا اسماعیل که از خویشان اوست خوشرفتاری نمایند. (واك ۲۲۵۴ برگ ۵۴-۱۲۵۳)

در ۷ اوت میرمهرعلی به دیدار دکلین آمده گفت: «من به حکومت بندرعباس و لار برگماشته شده و اینک برطبق فرمانی نزد نادر می‌روم» اما خبر انتصاب خود را به‌رغم رسم معمول علنی نکرد.

در ۱۳ نوامبر ۱۷۳۲ شورای واك در بندرعباس برآن شد

که کشتی دوینتهونت^{۱۵} را به درخواست نادر در اختیار محمدعلی خان که به ایلچی گری ایران به هند می رفت بگذارد تا بدینوسیله نادر را مرهون واک سازد. محمدعلی خان در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۲ به بندرعباس رسید. مدیران دوشرکت هلند و انگلیس از او استقبال نکردند چون از اصفهان به ایشان خبر رسیده بود که نادر می خواهد آنانرا بازداشت کند. شیوه رفتار نوکران ایلچی که درباره روش زندگانی و سکونتگاه دکلین سرگرم گردآوری اطلاعاتی بودند سوءظن هلندیان را افزایش داد. هرچند ایشان مدرکی دایر بر وجود چنین نقشه ای در دست نداشتند.

در ۸ دسامبر ۱۷۳۲ علی مردانخان با يك جهاز اسلامی از هند بازگشت. در همانروز وختانگ میرزا نیز که از سوی نادر به عنوان محصل برگماشته شده بود تا با شرکت های هلند و انگلیس درباره نکات گونه گون مهم مذاکره کند به بندرعباس آمد. هلندیان با استفاده از این فرصت خواستند که درباره مشکلاتشان نه فقط با وختانگ میرزا بلکه با ایلچیان رونده و آینده و سه شاهبندر، یعنی دو شاهبندر مخلوع و سومی که تازه منصوب شده بود و میرزا محمد و محمدعلی بیگ که همراه وختانگ میرزا آمده بودند به گفت و شنود پردازند. در ۱۰ ژانویه ۱۷۳۳ شورای واک بر آن شد که به این مقامات هدایائی برای جلب خاطر آنان بدهد. به ویژه که محمدعلی خان به پول سخت نیازمند و سرگرم اخاذی از مردم بود. وی بازرگانان معتبر بندرعباس را بازداشت کرده و ۹۰۰ تومن برای آزادسازی ایشان مطالبه می کرد. به بانیان ها جداگانه گفته شده بود که باید ۶۰۰ تومان بدهند. همراهانش آدم هائی خشن و بی انضباط بودند که مرتکب همه گونه تخلفات شده به زنان و دختران تجاوز می کردند، اغنام و احشام را می دزدیدند و بزور از مردم خوراک می خواستند. این مقامات به خصوص از اسبانی که شورای واک به ایشان هدیه داده بود سپاسگزاری کردند چون سخت به اسب نیاز داشتند. به سبب این کارهای هلندیان همه مقامات با نظر مساعد به نادر گزارش هائی

دادند و تأکید نمودند که نظر هلندیان در باب اختلافات درست و برحق است و آسایش بندرعباس کاملاً منوط به وجود هلندیان آنجا است. به خصوص در نامه‌ای که وختانگ میرزا به نادر نوشته بود خیلی از هلندیان ستایش شده بود. وختانگ میرزا به نادر نوشت: بندرعباس از بارو و قلاع، مهمات و کوتاه سخن از هرآنچه برای دفاع شهر ضرور است بی بهره است. تنها در کنار دریا قلعه کوچکی است که شایسته نام دژ دفاعی نیست. مردم شهر همه سخت تنگدست و بی چیزند. گذران آنها بیشتر از خدمت در شرکت‌های خارجی به گونه حملی، جاشویی، سقائی یا ملاحی و جزآن تأمین می‌شود. همه مواد خوراکی حتی آب را از راه دور می‌آورند و به بهای گزاف می‌فروشند. حتی بزرگان شهر تنگدست و فاقد نوکر و حیوانات اهلی هستند.

تنها پناهگاه این مردم شرکت‌های اروپائی بوده‌اند زیرا در زمان بروز خطر به جایگاههای نمایندگی ایشان پناه می‌برند به ویژه هلندیان که خود را وقف خدمت ایرانیان کرده و مردم عادی را یاری داده‌اند و نیز جهازی را در اختیار محمدعلی خان گذاشته‌اند تا به سند برود. به رغم اینکه در گذشته به واسطه آشوب و آشفتگی کشور و پسرقت بازرگانی به میزان یک دهم سابق، متحمل زیانهای فاحش گشته‌اند.

در ۲۰ ژانویه ۱۷۳۳ علی مردانخان بندرعباس را ترك گفت و محمدعلی خان در ۲۴ ژانویه آهنگ بندر لاهوری کرد و در ۲۸ شعبان ۱۱۴۳ به مقصد رسید.

جاشویان کشتی دوینتهونت پس از آنکه محمدعلی خان را به مقصد رساندند سر به شورش برداشته حتی خواستند که کشتی را به بهای ۲۰۰۰۰ فلورین به ایلچی ایران بفروشند. اما برآن شدند که به دزدی دریائی بپردازند و حتی در ۴ مارس ۱۷۳۳ کوشیدند تا یک کشتی هلندی را بگیرند. اما شورشیان به عاقبت ناگواری دچار شدند؛ در کار دزدی دریائی توفیقی نیافتند و در اواسط ژوئن به سواحل مکران رفتند. آن دسته از جاشویان که با شورشیان همدستان نبودند در ۱۹ ژوئن ۱۷۳۳ کشتی دوینتهونت را به

بندرعباس آوردند. و يك كشتی هلندی دیگر گروهی از شورشیان را دستگیر ساخت و شورای واك در بندرعباس آنها را به مجازات رساند.

میرمهرعلی که در ۱۲ اکتبر ۱۷۳۲ با مواجب فقط ۱۵۰ تومان به عنوان حاکم لار و بندرعباس برگماشته شده بود در ۵ فوریه ۱۷۳۳ به تهران فراخوانده شد و میرزا باقر راکه دکانداری بدنام بود به نیابت خود برگماشت. وختانگ میرزا که هنوز در بندرعباس بود و چنان رفتار می کرد که گفتی حاکم شهر است و از هر يك از مقامات نواحی ساحلی مانند هرمز، لارک و قشم صورت حساب می خواست در ۱۵ ژوئیه ۱۷۳۳ به میناب رفت و تا پایان ماه سپتامبر در آنجا بود. با اینکه میرزا باقر نایب و میرزا اسماعیل شاهبندر مقاماتی بودند سخت ناتوان و نیروی ناچیزی در اختیار داشتند با اینهمه زورشان برای اخاذی پول و کالا از مردم و بازرگانان شهر کافی بود. میرزا باقر مقدار کلانی پول، برنج و کره را که خیلی دوست می داشت توقیف نمود. شاهبندر به همه گونه ترفند و نیرنگ برای بدست آوردن خواسته هایش مبادرت می کرد. با اینکه سراسر ناحیه در اثر تاخت و تازهای بلوچان و طغیان شیخ احمد مدنی در آشوب و هرج و مرج فرو رفته بود مقامات شهر به هیچروی به فکر یاری دادن به مردم بیچاره نبودند. این وضع در سراسر سال ۱۷۳۳ و نیز بخش نخست سال ۱۷۳۴ همی بود. در بقیه این سال نیز بقایای هرج و مرج ها، بر اوضاع مسلط بود.

در ۱۶ دسامبر ۱۷۳۴ محمدلطیف خان به بندرعباس رسید او کاملاً بگونه نامنتظر نیامده بود چون «هی»^{۱۶} از اصفهان خبر یافته بود که کسی برای مذاکره با او درباره امور مهم به بندرعباس می آید. (واك ۲۳۵۷ برگ ۲۳۲)

حسن علی خان، معیرباشی و حاکم اصفهان به فان لایپیگ دستور داد که در پسین روز ۲۷ اکتبر به خانه او برود و رقم نادر را دریافت دارد. به انگلیسیان نیز همین دستور داده شده بود.

هنگامیکه اروپائیان به خانه حاکم درآمدند طهماسب‌قلی‌خان جلایر را نیز آنجا یافتند. با آنها بسیار مؤدبانه رفتار شد، حسنعلی‌خان رقم را به فان‌لایپزیگک و گیکی^{۱۷} داد و گفت: بر طبق فرمان باید شخص صالحی را به همراه طهماسب‌قلی‌خان که در چند روز آینده به شیراز می‌رود به بندرعباس بفرستیم. این شخص صالح مأموریت دارد که در بندرعباس به مدیران شرکت‌های هلند و انگلیس خبر دهد کشتی‌هایی را با تجهیزات جنگی برای طهماسب‌قلی‌خان مهیا و آماده سازند. فان‌لایپزیگک و گیکی ناچار به مدیران خود نوشتند که نباید از اجرای این رقم شاهانه سرباز زنند. طهماسب‌قلی‌خان اظهار داشت که پادشاهان پیشین ایران نیرومند بوده و جهازاتی در سورت می‌ساخته‌اند، اما از زمان ورود اروپائیان حفظ امنیت خلیج فارس را به عهده ایشان گذاشته‌اند زیرا که اروپائیان دوستان وفادار و معتمد ایران بشمار می‌آیند. وی تأکید کرد که اروپائیان در اثر خدماتی که انجام داده‌اند باید حتی امتیازاتی بیش از گذشته دریافت دارند. وی افزود که اگر برای شرکت‌های اروپائی ساختن کشتی ناممکن است باید بنویسند که چه مقدار چوب برای ساختن کشتی کافی است که از مازندران آورده شود تا همه دشمنان را از خلیج فارس برانیم. فان‌لایپزیگک پاسخ داد که: «هلندیان همیشه آماده یاری‌دادن به شاه بوده‌اند اما در این لحظه، انتظار من اینست که کشتی‌ها در لنگرگاه نباشند، زیرا ماندن کشتی‌ها به مدت دراز در لنگرگاه حالتی سخت استثنائی دارد و این کار فقط در هنگامی صورت می‌گیرد که یکی از طوایف تازی سر به شورش برداشته باشد اما قول می‌دهم که مدیر را از این امر آگاه کنم و دیلماج را همراه طهماسب‌قلی‌خان به بندرعباس می‌فرستم». گیکی نیز به همین شیوه پاسخ داد و خواست که خود به بندرعباس برود. حسنعلی‌خان با رفتن او مخالفت نمود و گفت باید همینجا بمانی باوجود این طهماسب‌قلی‌خان گفت که این بسیار بی‌اهمیت است. فان‌لایپزیگک گزارش داد که بنا به شایعات کشتی‌های خواسته شده قرار است در جنگ علیه مسقط و به

احتمال بیشتر علیه بکار بروند. طهماسب‌قلی‌خان نیز اشاره کرد که می‌خواهد کشتی‌هائی بخرد، فان‌لایپزیگک پاسخ داد که اگر شما می‌خواهید کشتی‌ها را درجنگ باهندوستان، ترکیه یا مسقط بکار برید هلند هرگز به شما کشتی نخواهد فروخت. دیلماج واک در یکم نوامبر ۱۷۳۴ اصفهان را ترك کرد. (واک ۲۳۵۷ برگ ۵۴۹-۶۲-۴۶۰).

محمدلطیف‌خان که در شیراز از طهماسب‌قلی‌خان دستورهای شفاهی گرفته بود به همراه دیلماج واک راهی بندرعباس گشت. محمدلطیف‌خان درحین مذاکره با کوناد^{۱۸} (که پس از مرگ «هی» در ۲۰ دسامبر ۱۷۳۴ از سوی شورای واک موقتاً به جانشینی او برگزیده شده بود) قول داد چنانچه هلندیان برای انتقال سه‌هزار سپاهی کشتی‌هائی در اختیار شاه قرار دهند امتیازات بیشتری به ایشان داده خواهد شد. کوناد پاسخ داد که هلندیان مایلند تا آنجا که بتوانند کمک کنند اما برای نبرد با کشورهای که با هلند روابط دوستانه دارند کشتی به کسی وام نخواهند داد. محمدلطیف‌خان گفت ما فقط می‌خواهیم با عربان شورشی نبرد کنیم و قول داد که پس از آن دیگر با کارکنان واک در بندرعباس بدرفتاری نشود و گزارش مقاماتی را که با هلندیان رفتار سوء دارند به شاه بدهد. کوناد با محمدلطیف‌خان بسیار محتاطانه رفتار می‌کرد زیرا در آن زمان این مرد بانفوذترین رجل ایران بود و کوناد به هوش و فراست او نیز احترام می‌گذاشت. لطیف‌خان در استانبول زیسته «و با طرز زندگانی اروپائیان نیک آشنا شده بود.» انگلیسیان به کوناد گفته بودند که یکبار وقتی به محمدلطیف‌خان یکی از کشتی‌هایشان را نشان می‌داده‌اند او در گفتگو از کشتی-سازی و دریانوردی، بیش از حد انتظار ایشان فراست و دانائی از خود نشان داده بود.

کوناد با توافق شورای واک مذاکرات خود با محمدلطیف‌خان را به طهماسب‌قلی‌خان گزارش کرد و قول داد که هلندیان کشتی‌هائی را در قلمرو قدرت نادر یعنی بنادر و جزایر ساحلی وام خواهند

داد. اما اگر نادر بخواهد از این کشتی‌ها علیه بصره، هندوستان یا مسقط استفاده کند کوناد نمی‌تواند بدون اجازه صریح مقامات مافوق خود، کشتی به او وام دهد. هلندیان همچنین به از میان بردن دزدان دریائی در خلیج فارس ابراز علاقه کردند. در عین حال کوناد درخواست کرد که رقمی از سوی شاه برای هلندیان صادر شود که همه مقامات ایرانی را در گرمسیرات ملزم سازد تا امتیازات هلندیان را محترم شمرده و کارکنان واک را از پرداخت همه مالیات‌های ورودی و جز آن معاف دارد تا ایشان بتوانند با فراغت بال به کار بازرگانی پردازند. محمدلطیف‌خان با رضایت خاطر از نتیجه گفت و شنودها و نامه در ۷ ژانویه ۱۷۳۵ عازم بوشهر شد، وی اشاره کرده بود که هلندیان در بوشهر نیز می‌توانند به کار بازرگانی پردازند. معلوم نیست که این امر بادیستورهای او درباره حمله به بصره ارتباط داشته است یا نه. بهرحال نه محمدلطیف‌خان، نه محمدتقی‌خان - که در ۱۹ فوریه ۱۷۳۵ از هلندیان خواسته بود کشتی‌هایی برای انتقال اموال محمدعلی‌خان ایلچی نادر به هند که در صوبه تته Thatta^{۱۹} در گذشته بود بگذارند. دیگر درباره این امر سخنی نگفتند. او برادر خود میرزا اسماعیل را به بندرعباس فرستاد و این یک، موضوع قدیمی کالاهای پیشکشی و معافیت از مالیات کارکنان واک را مطرح ساخت - تنهادست‌اویزی که می‌توانست با آن هلندیان را زیر فشار بگذارد - زیرا که گفت: چنانچه هلندیان فقط یک کشتی به من واگذار کنند مراقب خواهم بود که همه امتیازاتشان محترم شمرده شود. به سبب عواقب زیانبار و به علت ارزش تخمینی کالاهادر صوبه تته یعنی ۶۰۰۰۰ تومان (۲ میلیون فلورین) هلندیان قول واگذاری یک کشتی را با شرایط زیر دادند: کشتی در ظرف یک هفته آماده خواهد شد، محمدتقی‌خان باید از آن بازدید کند و ضمانت دهد که کالاها بی‌درنگ حمل شود، وگرنه باید به پرداخت ۷۰۰ تومان (۲۹۷۵۰ فلورین) رضا دهد. و نیز چنانچه اتفاقی برای کشتی رخ دهد باید غرامت آنرا به هلندیان بپردازد. سرانجام باید نادر را

۱۹- تته یا تهته: پایتخت قدیمی سند (پاکستان امروز).

ترغیب کند تا به هلندیان اجازه دهد که دعاوی خود را از عواید گمرکات بندرعباس دریافت دارند. اما میرزا اسماعیل گفت که «اجرای این شرط بسیار دشوار است چون من خود به این منظور به بندرعباس آمدم که برای نادر به گردآوری پول پردازم». با این حال میرزا اسماعیل با صدور دستورهای به همه مقامات محلی دایر براینکه: «از هلندیان هیچگونه مالیات و گمرک ورودی مطالبه نکنید» خود را مددکار و معاون آنان نشان داد. در ۱۶ مه ۱۷۳۵ به هلندیان از محمدتقی خان نامه‌ای رسید با این مضمون که نادر دوتن از نوکران خود را برای آوردن اموال محمدعلی خان به صوبه تته فرستاده است این دوتن صفی خان بیگ و محمدسعید بیگ تاروردی Tharwerdi برادر مصطفی خان حاکم لار بودند. هلندیان به این درخواست چنین پاسخ دادند که حالا برای چنین مسافرتی فصلی مساعد نیست و اظهارنامه‌ای به همین مضمون فراهم کردند. هرچند مقامات ایرانی از این پاسخ زیاد خشنود نبودند این دلیل منطقی را پذیرا گشتند و دو نماینده مذکور را فراخوانده گفتند که آندو در پایان سال بازخواهند گشت. در این اثنا هلندیان برای سومین بار در آن سال از دادن کشتی تن زدند زیرا که محمدلطیف خان در ۱۱ آوریل ۱۷۳۵ از آنان خواسته بود که جهازی برای حفاظت و اسکورت يك کشتی ایرانی که به سورت می‌رفت بدهند. این سفر دریائی به فرمان صریح نادر انجام می‌گرفت. قرار بوده انگوزه محموله این کشتی در سورت فروخته شود و وجوه حاصل از آن به خرید جہازات، دگل الوار و چوبهای مخصوص ساخت ناوگان اختصاص داده شود. همچنین از هلندیان خواسته شده بود که به نمایندگی خود در سورت دستور دهند که خرید و فروش کالاهای مورد نظر و حساب و کتاب آنها زیر نظر گیرند. محمدلطیف خان برای اینکه نشان دهد تا چه اندازه برای هلندیان احترام قائل شده‌اند گفت دستور دارم که هیچ‌کاری بی‌مشورت هلندیان در سورت انجام نگیرد. به رغم این رفتار خوب، هلندیان در ۸ ژوئن ۱۷۳۵ به محمدلطیف خان خبر دادند که نمی‌توانند با درخواست او موافقت کنند.

در آن زمان محمدلطیف خان دشواریهای دیگری در پیش رو داشت چون انگلیسیان به کمک ناوگان خود حمله او را به بصره بی اثر ساخته بودند.

نیروی محمدلطیف خان از دو کشتی بزرگ دو دگله ساحای و یک کشتی از نوع فرقت - که توسط دزدان دریائی به کار می رفت - و تقریباً ۴۰ کشتی گونه گون کوچکتر که پر از افراد سپاهی بود، تشکیل می شد. در حوالی پایان ماه مه ۱۷۳۵ این نیرو به فاصله شش میلی بصره یعنی به جزیره حفار رسید. بنا به نظر هلندیان اگر انگلیسیان به یاری ترکان نشتافته بودند سپاه ایران پیروز می گشت. این چارده کشتی زیر فرماندهی قپوطان پاشا در آغاز آن سال در اثر شکست فلاکت باری که از تازیان شورشی خورده بودند روحیه شان را یکبارگی از دست داده بودند. بنابراین پاشای بصره انگلیسیان را که در آن زمان دو کشتی در بصره داشتند و اداشت تا به نیروهای ایرانی حمله کنند. انگلیسیان در اثر تهدید به توقیف اموال و اذیت شدن به این کار تن دادند و وسایل و تجهیزات نظامی و سپاهیان ترک را به درون کشتی هایشان حمل کرده محمدلطیف خان را شکست دادند. این اخیر در ۳ ژوئن ۱۷۳۵ به موجب معاهده صلحی که میان عربان و ترکان به امضا رسیده بود و کشتیرانی مجدد ایرانیان را در طول اروندرود دشوار می ساخت، عقب نشینی کرد. (واک ۲۳۵۷ برگ ۱۲۳۷ به بعد) در ۲۷ ژوئیه ۱۷۳۵ هردو شرکت هلند و انگلیس نامه محرمانه ای از سوی محمدتقی خان دریافت داشتند که در آن گفته شده بود: محمدلطیف خان به من نوشته است که کشتی های هلند و انگلیس با ترکان همدستی کرده به او حمله کرده اند. من نمی توانم این گفته را باور کنم اما اگر واقعاً راست باشد که اروپائیان دوستی را با دشمنی پاداش می دهند باید مطمئن باشند که اقدامات لازم علیه آنها انجام خواهد شد. هلندیان پاسخ دادند: ما در این کار دخالتی نداشته ایم و شما باید با انگلیسیان در این باره سخن گوئید (واک ۲۳۵۷ برگ ۹۱۶ و ۳۷۶۴).

در عین حال محمدتقی خان به شرکت های اروپائی اخطار کرد

که دیگر با جهازات خود کالا به بصره حمل نکنند و افزود بهر حال این کار بی فایده است چون ایرانیان در ظرف دو ماه این شهر را تسخیر خواهند کرد. و سرانجام به اروپائیان اندرز داد که: به آدم‌های خود دستور دهید که برای هدیه‌ای که پس از پیروزی من بر ترکان باید به پیشگاه نادر تقدیم شود سهمی بپردازند! زیرا که اروپائیان در خانه‌های خود آدم‌هائی به اسم نوکر دارند که در واقع بازرگانند نه نوکر و اگر نادر از این امر آگاه شود عواقب ناگواری برای آنان به بار خواهد آمد، اینست که من به شما اندرز می‌دهم که رفتارتان را به نفع خود اصلاح کنید. (واک ۲۳۵۷ برگ ۹۲۱)

در این اثنا انگلیسیان به سبب شرکت در دفاع از بصره، از اقدامات تلافی‌جویانه ایرانیان در هراس و ناامنی به سر می‌بردند. در ۸ سپتامبر ۱۷۳۵ از ناگاه انگلیسیان شتابناک اسباب و کالاهای خود را در دو کشتی انگلیسی و یک کشتی کرایه‌ای فرانسوی نهاده و شب هنگام ۱۴ سپتامبر بندرعباس را ترک گفتند تنها گیکي^{۲۰} و دیلماج آنان با دکتر اسمیت^{۲۱}، توپچی انگلیسی و یک ایتالیائی سالخورده به نام کنت چروبین^{۲۲} در شهر باقی ماندند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۵۰۱-۴۹۰)

در ۸ دسامبر هلندیان نیز نامه‌ای از نادر دریافت کرده بودند که در آن از تمایل هلندیان به انتقال نمایندگان وی به سند و نیز انتقال سپاهیان به آنسوی خلیج فارس سپاسگزاری شده بود. کوناد در پاسخ نادر نوشت: «من به راستی مایلم نمایندگان شما را هنگامی که به بندرعباس برسند به سند انتقال دهم اما هلندیان جهاز آماده ندارند و انگلیسیان دارند. سپس هلندیان پیشنهاد کردند که از باسعیدو و کنگ کشتی‌های بزرگ کرایه شود که پذیرفته گشت. در این اثنا گیکي نمایندگان نادر را با گرمی و گشاده‌دستی پذیرفت و از آنان خواست که کشتی انگلیسی را

20- Geekey

21- Smith

22- Count cherubin

بپذیرند و آنان پذیرفتند. هلندیان برای اینکه نشان دهند به این سفر دریائی واقعاً علاقه دارند به هردو نماینده هدیه ای دادند. به رغم شایعه آمدن محمدتقی خان با ۴۰۰۰ سپاهی به بندرعباس که همگان از آن در هراس بودند، او به بندرعباس نیامد. سرانجام در ۱۰ اکتبر وکیل او محمدزمان بیگ دریابییگی به این شهر آمد. در این زمان مخدوم او هنوز در بوشهر بود. روز ۱۹ اکتبر دریابییگی يك نامه از نادر و دو نامه از محمدتقی خان به دو شرکت هلند و انگلیس داد، که در آنها خواسته بودند برای خرید یا وام گرفتن کشتی (که به نظر هلندیان مقصود اصلی از ارسال این نامه ها بود) برای حکومت ایران به آنان یاری دهند. نامه دیگر درباره افزایش مقدار پرداخت مالیات های گمرکی تا ۱۰۰۰ تومان بود. هلندیان پاسخ دادند که کل مسأله مغایر با امتیازات ایشانست و بی کسب اجازه از باتاویا درباره این مسأله هیچ کاری نمی توانند کرد. هلندیان همچنین تا اندازه ای شگفت زده شده بودند که چرا باید این مسأله مطرح شود و نتیجه گرفتند که در دربار میان شرکت های اروپائی تفاوت و تمیزی قائل نیستند. آنان بی پرده و بی تعارف از دریابییگی پرسیدند: چرا از خدماتی که ما به شاه کرده ایم مانند به کار گرفتن سه کشتی برای بردن نمایندگان ایران به سند قدردانی نمی شود. دریابییگی گفت: خاطر جمع باشید که نادر از این خدمت سخت قدردانی کرده است و به هلندیان هدایائی از سوی محمدتقی خان به نشانه محبت دائمی او نسبت به ایشان تقدیم داشت. (واک ۲۴۱۶ برگت ۵۲۶).

در حوالی پایان نوامبر معلوم شد که نادر برای خرید مروارید و دو کشتی فرمان داده است که مبلغ ۳۰۰۰ تومان یا ۲۱۲۵۰۰ فلورین مالیات فوق العاده از اهالی گرمسیرات گرفته شود، و شاه بندر مأمور گرفتن این پول شده است. وی تنها مقام رسمی ایرانی بود که هنوز در بندرعباس باقی مانده بود چه سایرین برای شرکت در شورای بزرگ ملی، که نادر در آغاز سال ۱۷۳۶ منعقد ساخته بود این شهر را ترك گفته بودند. آن پول به زور از مردم گرفته شد چنانکه در نتیجه اعمال زور شماری از مردم جان

دادند. انگلیسیان بنا به روایت هلندیان بساط کار و قاچاقچگیری خود را برچیدند. سهم دلان واك از كل مالیات بانیان ها ۲۵۰ تومن می شد هلندیان درباره این سهم به دریاییگی، شاهبندر و نایب شکایت بردند. آنان پاسخ دادند که خون دلان از دیگران رنگین تر نیست و ناچار باید این پول را به نادر وام دهند و سند بدهکاری و قول بازپرداخت دریافت دارند. کوناد یادآور شد که این امر با امتیازات هلند منافات دارد ولی مقامات شهر خاطر نشان ساختند: «فرمان صادر شده که بدون استثناء ۳۰۰۰ تومان از ساکنان بندر عباس گرفته شود.» دریاییگی گفت: نگران چه هستید چون این پول بازپرداخت می شود. دلان واك برای رهائی از این مخمصه ۵۲ تومان دادند اما شاهبندر به آزار ایشان ادامه داد.

در ۲۲ نوامبر شاهبندر دیلماج واك را احضار کرد و به او گفت: من از محمدتقی خان دستور دارم که دو کشتی بخرم و اگر پولم کافی نباشد دستور داده اند که از بازرگانان به یاری شرکت های اروپائی پول به وام گیرم. در این بین دریاییگی نتوانسته بود تمام سهمیه مالیات را گرد کند و ناچار شده بود که از هر يك از شرکت های اروپائی ۵۰۰ تومان وام گرفته در عوض حواله ای به آنها بدهد تا از محل عواید گمرکات آنها باز پس گیرند. شاهبندر از هلندیان درخواست همکاری کرد و تهدید کرد که در غیر این صورت ناچار است برخلاف میل خود زور بکار برد زیرا اگر اینکار را نکند سر خود را از دست می دهد و کوناد در معرض خشم محمدتقی خان قرار خواهد گرفت. هلندیان گفتند ما نمی توانیم خواست شاهبندر را برآورده سازیم و این پیشنهاد با امتیازات و مقررات ما مغایر است. شاهبندر پاسخ داد: «من آنها می دانم اما کاری از دستم ساخته نیست و تنها می توانم دستورها را اجرا کنم. بازرگانان محلی و انگلیسیان قبلا سهم خود را پرداخته اند، و فردا دیروقت مجبورم که خبرهائی از اقدامات خود به دربار بفرستم».

با اینکه آن کار مغایر مقررات هلندیان بود، آنها برای پرهیز از دشواری بیشتر پیشنهاد کردند که ۳۰۰ تومان وام

بدهند. شاهبندر گفت چون هلندیان دوستان ما هستند من بر آنم که این موضوع را هم اکنون حل و فصل کنیم به شرط اینکه ۵۹ تومان پول نقد بدهید و بقیه را حواله شیخ راشد کنید چون این شاهبندر بیش از هرکس دیگر با هلندیان مؤدبانه رفتار کرده بود آنها با درخواست او موافقت کردند (واک ۲۴۱۶، برگ ۶۸۱-۶۶۶)

رویدادی که اندکی اثر مثبت داشت بازگشت نمایندگان از صوبه تته بود که در طی نامه‌ای خشنودی خودشانرا از همکاری هلندیان به نادر اطلاع دادند. بدون این همکاری ایشان با دشواریهای بزرگ روبرو می شدند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۷۱۷) هلندیان از این نامه بسیار قدردانی نمودند چون خطر حملات عربان در پیش بود و هلندیان می ترسیدند که شامتت و سرزنش ناشی از این حملات به جای آنکه فقط دامنگیر انگلیسیان شود متوجه همه اروپائیان گردد. نیز به همین دلیل بود که هلندیان حمل پولی را که شاهبندر به قصد خرید دو کشتی برای شیخ راشد با سفیدی فرستاده بودند پذیرفتند (واک ۲۴۱۶ برگ ۶۸۹). (سپهر ۱۳۰۲)

از ۱۸ ژانویه تا ۳۰ مارس برادر و پسر محمد تقی خان در بندرعباس ماندند و اقامت ایشان موجب کساد بازرگانی گردید. انگلیسیان برای این دو نماینده مبلغی پول صرف کردند و بنابراین هلندیان نیز ناچار شدند که چیزهایی به آنان بدهند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۸۶۵). هلندیان از اقدامات این دو تن در بندرعباس گزارشی نداده اند، اما شاید در تفارک بازپس گیری بحرین بودند چون ناوگانی با هشت تا ۱۲ هزار مرد در بوشهر متمرکز شده بود. کشتی تازه فراهم آمده توکل نیز قرار بود به بوشهر برود، اما چون دریا طوفانی بود و تجهیزات کافی نداشت در بندرعباس ماند. شاهبندر از هلندیان کابل لنگر، قیر و وسایل دیگر خواست که به او داده نشد اما او پافشاری و حتی تهدید کرد که اگر ندهید به نادر امتناع شما را گزارش خواهم داد، از اینرو هلندیان تسلیم شدند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۹۸۲)

در این احوال نادر خود را شاه خواند و در طی نامه‌ای که در ۸

آوریل ۱۷۳۶ به دست هلندیان رسید پادشاهی خود را به آنها اطلاع داد. او در این فرمان (رقم) همچنین اعلام داشته بود که محمدتقی‌خان را به بیگلربیگی‌گری فارس و دیگر بلاد جنوب ایران برگماشته است، و به او فرمان داده که بی‌درنگ به بندرعباس رفته بحرین را بازپس گیرد. نادر هلندیان را ترغیب کرده بود که محمدتقی‌خان را یاری دهند تا از امتیازات و تفقادات بسیار بهره‌مند گردند، و چنانچه از این کار ابا کنند خیانتکار قلمداد شده مجازات خواهند شد. محمدتقی‌خان دستور داشت که درباره امتیازات هلندیان مستقیماً تصمیم بگیرد و هر چه پیشنهاد کند نادر بپذیرد. هلندیان از این رویدادها زیاد خشنود نبودند زیرا این‌ها مطالبه کشتی برای انتقال سپاهیان نادر و نیز دخالت در بازرگانی و زیان هلندیان را به دنبال داشت هلندیان از هدایای بی‌تناسبی که انگلیسیان به مقامات ایرانی می‌دادند و به بازرگانی بسیار زیان می‌رساندند و نیز پیشنهاد فروش کشتی و بطور کلی از گرایش‌های ایشان نیز ناخشنود بودند. (واک ۲۴۱۶، برگ ۹۹۱ به بعد).

کوکل^{۲۳} قبلاً قول دادن يك کشتی را برای عملیات بحرین داده بود و کشتی دیگری به تازگی رسیده بود که آن نیز می‌بایست در همان عملیات به کار رود. امتناع هلندیان از وام دادن يك کشتی به سردار نادر بسیار دشوار می‌نمود. در یکم مه ۱۷۳۶ محمدتقی‌خان در نامه‌ای از بوشهر به کوناد خبرداد: «سپاهیان ما با آمادگی به شیراز رسیده‌اند و به بوشهر خواهند آمد. محمد لطیف‌خان برطبق فرمان باید در ۲۶ مه سپاهیان را از راه دریا به بحرین سوق دهد، و چون میرمهرعلی نیز باید از بندرعباس همراه سپاه باشد تقاضای وام يك کشتی را از شما تجدید می‌کنم.» کوناد به این نامه به امید به تعویق انداختن موضوع پاسخی نامستقیم داد. اعضای شورای واک به اتفاق آرا بر آن شدند کشتی‌هایی به باتاویا فرستاده از مقامات بالا درباره وام‌دادن

کشتی به ایرانیان و نیز به رسمیت شناختن پادشاهی نادر دستور بخواهند.

محمدتقی خان با اینکه درخواست کوناد را برای ارسال رقم های پادشاهی معقول دانسته از پاسخ او خوشش نیامده بود. او پاسخ داده بود که چون به بندرعباس بیایم در این باره با کوناد سخن خواهیم گفت. محمدتقی خان از اینکه با درخواست وام کشتی موافقت نشده بود بیشتر ناخشنود بود. به نظر او ارسال کشتی به باتاویا برای کسب تکلیف از حاکم آنجا درباره رقم نادر و مطالب آن کاملاً نالازم می نمود. اما چون بحرین اینک تسخیر شده بود دیگر به وام خواستن کشتی هلندی لازم نبود. او فقط از هلندیان خواست که اهالی هوله را که از عملیات جنگی ایرانیان در بحرین هراسناک خانه های خود را رها کرده به جزایر گریخته اند خاطرجمع سازند. محمدتقی خان پیش از این به اهالی هوله نامه نوشته از آنها خواسته بود که خاطرجمع باشند و به خانه های خود در آبادی هایشان بازگردند. اما اینک به کوناد خبر می داد که چنانچه اهالی هوله به خانمانشان باز نگردند وی به زور ایشانرا مجبور به بازگشت خواهد ساخت و برای این کار سپاهییانی به بندرعباس می فرستد، از اینرو از کوناد خواست که کشتی های هلند را مدتی بیشتر نگهدارد چون ممکن است به آنها نیاز داشته باشد. و اگر نیازی پیش نیامد می تواند آنها را مرخص سازد. (واک ۲۴۱۶، برگ ۱۱۷۶)

فقط در ۴ اکتبر محمدتقی خان از کوناد خواست که با کشتی و دیگر تجهیزات و وسایل محمدلطیف خان را یاری دهد. لطیف خان با هولیان چارک، به نبرد پرداخته و شکست خورده بود. اهالی هوله حتی محمدتقی خان را با پنج کشتی و جهازات کوچکتر دیگر که در اختیار داشت دنبال کرده بودند. در این گیرودار اهالی هوله به جزایر نزدیک بندرعباس هجوم برده به گردآوری هیزم و آب آشامیدنی پرداخته و بخش اعظم جزیره قشم را آتش زده بودند. در ۱۲ اکتبر میرمهرعلی و حاجی محمد شاهبندر از هلندیان برای نبرد با هولیان یاری خواستند. چون کوناد به هیزم و

آب آشامیدنی علاقه داشت قول همه‌گونه یاری داد اما فقط در میناب تا باسعیدو و نقاط دیگری که هیزم و آب آشامیدنی داشت به اقداماتی دست زد. برای این کار يك کشتی به مدت یکماه به کار گرفته شد. کوناد همچنین با استفاده از این فرصت بازپرداخت پولهایی را که مقامات ایرانی شهر از واك وام گرفته بودند خواستار شد. دوریتم^{۲۴} در ۱۹ اکتبر به دنبال يك کشتی پر از سپاهی ایرانی که میرمه‌رعلی آنرا فراهم کرده بود راه افتاد تا به عنوان راهبر و راهنما عمل کند و به هلندیان دوستان و دشمنانشان را بشناساند، کشتی دوریتم در ۱۶ نوامبر بی آنکه توانسته باشد حتی يك تن از هولیان را دستگیر سازد بازگشت. او در نواحی پیرامون قشم دریا نوردیده و فقط دو جهاز را توقیف کرده بود. بعد که معلوم شد اینها جهازات ماهیگیری جلفار بوده‌اند آزاد شدند. شاه‌بندر باسعیدو در ۳۰ اکتبر به هلندیان گفت که: «اهالی هوله دو روز پیش از اینجا رفتند.» کوناد بر آن شد که عجالتاً يك کشتی در لنگرگاه آماده نگهدارد تا چنانچه هولیان خیال حمله به بندرعباس را داشته باشند یا ایرانیان بخواهند به اعمال زور دست زنند به عنوان باقیمانده قدرت هلند به کار گرفته شود. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۴۱۶)

در این بین هولیان در اثر گشت و گذار دریائی هلندیان دست و پایشان را جمع کرده بودند. شیخ رحمه چارکی^{۲۵} به شرکت‌های هلند و انگلیس خبر داده بود که توقیف کشتی‌های هلند و انگلیس اشتباهی ناشی از جهل بوده است. وی اشیا و کالاهای دزدیده شده را با پوزش‌خواهی بازپس فرستاده اظهار امیدواری کرد که در آینده دوستی فیما بین ادامه یابد. چون هولیان از عملیات جنگی دست برداشته بودند شورای واك به دوریتم آماده باش دادند تا بی‌درنگ با کشتی حرکت کند. (واك ۲۴۱۶ برگ ۱۵۰۶)

دردسره‌ای زیادی که ایرانیان پدید آورده بودند موجب

24- De Rithem

25- Rahma Charaki

افزایش شورش تازیان گردید. شیخ راشد در اکتبر ۱۷۳۶ مرده بود و میر مهرعلی شاهبندر و همقلم می‌خواستند اموال او را ضبط کنند. میر حیدر پسر میر مهرعلی با ۴۰ سپاهی برای دستگیری بیوه شیخ راشد به باسعیدو رفته بود. اما پیش از آنکه بتواند در ساحل پیاده شود او را رانده بودند. بیوه شیخ راشد و حامیانش باسعیدو را ترك کردند چون محمد لطیف‌خان به‌دستور محمدتقی‌خان (که توطئه‌گر اصلی بود) به باسعیدو حمله کرد. او باسعیدو را ویران ساخت و هرچه توانست مایملک خلائق را تصرف کرد. اما چون نیروهایش ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند تازیان را سرکوب کنند عقب‌نشینی کرد و در اینحال دو یست‌کشتی عربی برای انتقام‌گیری او را دنبال می‌کردند (واک ۲۴۱۶ برگ ۳۳۰ به بعد).

هولیان دوباره در آغاز ژانویه ۱۷۳۷ يك کشتی هلندی را ضبط کردند. کوناد بی‌درنگ دواستادسیوایک^{۲۶} را برای بازپس گرفتن آن سفینه به باسعیدو فرستاد. در ۲۵ ژانویه شیخ‌رحمة‌بن فیصل چارکی پرچم کشتی را که در اکتبر ۱۷۳۶ تاراج شده بود برای کوناد فرستاد با این پیام که: خاطرجمع باشید که روح من از این ماجرا بی‌خبر بوده و من دو یاغی چپاولگر را که به این کار دست زده بودند کشتم، امیدوارم که روابط دوستانه فیما بین همچنان ادامه یابد و قول می‌دهم که چیزهای دزدیده شده را بازپس دهم. نماینده شیخ به جایگاه واک آمده هلندیان به او گفتند امیدواریم که از این پس اهالی هوله دیگر بار مزاحم ما نشوند. (واک ۲۴۱۶ برگ ۳۱۴۵)

در ۱۱ فوریه کوناد از محمدتقی‌خان نامه‌ای دریافت داشت با این مضمون: «تا زمان آمدن من به بندرعباس که امیدوارم تا ۲۲ روز دیگر عملی شود کشتی هلند را در لنگرگاه نگهدارید.» بنابراین شورای واک بر آن شد که دو ریت^{۲۷} را در بندرعباس نگهدارد زیرا در غیر این صورت هلندیان با دشواریهای تازه‌ای روبرو می‌گشتند. بخصوص که نادر به اصرار محمدتقی‌خان

همه امتیازات پیشین هلند بجز دو مورد از آنها را تجدید کرده بود. در ۲۴ فوریه محمدتقی‌خان با حدود ۱۰،۰۰۰ سوار و پیاده به بندر عباس آمد. کوناد امید داشت که آن دو امتیاز را نیز تجدید کند هرچند انتظار نداشت که بی‌تقدیم هدایای تازه از سوی هلندیان این کار عملی گردد. زیرا که انگلیسیان از محمدتقی‌خان و همراهانش استقبال شایان کرده بودند، به کمترین نوکران ایشان که کارش جاروب کردن اتاق بود آقا سرکار خطاب می‌کردند و دیلماج انگلیسیان هم فضولی‌هائی می‌کرد تا پیش ایشان خودشیرینی کند. چون فصل بادهای موسمی پایان می‌گرفت به کشتی دوریتم دستور داده شد که به باتاویا باز گردد. (واک ۲۴۱۶ برگ ۳۷۹۱ و ۳۶۷۶/۳۶۵۰)

در ۹ و ۱۳ مارس دیلماج واک با محمدتقی‌خان درباره دو امتیازی که هنوز تجدید نشده بود به گفت و شنود پرداخت. محمدتقی‌خان به دیلماج گفت: «من می‌خواهم از نادر درخواست کنم که با تجدید آن دو امتیاز موافقت کند.» خود او نیز قول داد که بنا به درخواست کوناد همه امتیازات تجدید شده هلند را تأیید کند. اما محمدتقی‌خان پس از دریافت رقم پادشاه هیچ کاری نکرد. به کوناد نیز خبر داده بودند که محمدتقی‌خان قصد دارد از هر یک از شرکت‌های اروپائی ۳۵۰۰ تومان پول بگیرد. هلندیان برای جلوگیری از تحقق این اخاذی و باز پس فرستاده شدن رقم‌ها برآن شدند که دیگر صبر نکرده و به محمدتقی‌خان و مشاورانش هدایائی را که چشمداشتند بدهند، این کار نتیجه مطلوب داشت. با اینکه محمدتقی‌خان از این هدایا خشنود گشته بود در عین حال انواع و اقسام چیزها از ایشان خواست یعنی: یک چادر نو، باروت، گلوله، الوار، قیر، پنبه، طناب، سیم لنگر، لنگر، پارچه ملاحی و بسیاری چیزهای دیگر. انگلیسیان پیشتر مقدار زیادی از این چیزها به او داده بودند اینست که هلندیان نیز ناچار شدند چیزهائی بدهند. در ۱۵ مارس محمدلطیف‌خان با پنج کشتی به بندر عباس آمد یکی از آنها کشتی دو دگله بزرگ و شماری جہازات دیگر بود. هلندیان به او هدایایی دادند تا از درخواست

کشتی دوریتم که هنوز در ساحل لنگر انداخته بود جلوگیری کنند. در پایان ناوگان ایران يك کاپیتان انگلیسی به نام كوك^{۲۸} بود. در ۲۰ مارس محمدلطیف خان درباره پیشنهاد پیشین خود با دیلماج واک درباره آمدنش به بوشهر و پرداختن به امور بازرگانی گفتگو کرد. او پیشنهاد کرد که در قلعه شهر هلندیان جائی برای خود بسازند یا اگر مایل باشند يك جایگاه نمایندگی بنیاد نهند. كوك به دیلماج هلند گفت این پیشنهاد خوبی است چون بوشهر برای زیستن از بصره مناسبتر است زیرا در بصره درباره آشتی با تازیان تردید هست. (واک ۲۴۱۶ برگ ۲۵-۳۸۱۴). در نتیجه این گفت و شنیدها در ۲۱ مه ۱۷۳۷ (۲۰ محرم ۱۱۵۰) محمدتقی خان تعلیقه‌ای به هلندیان داد که در طی آن به ایشان آزادی بازرگانی در بوشهر داده شده بود. به هلندیان اجازه داده شده بود که برای خود خانه‌ای در بوشهر ساخته و در هرجا که مایلند در فاصله میان شهر و قلعه نادریه برای خود نوکران و اقامتگاهی داشته باشند. شورای واک درباره این پیشنهاد به تفکر پرداخته متحیر ماندند که آیا ماندن در بصره به سبب کاسته شدن از منافع و اخاذیهایی که از کارمندان واک در آن شهر می‌شد بیش از این به صلاح هست یا نه و بر آن شدند که يك کشتی کالا برای ارزیابی وضع بازرگانی به بوشهر بفرستند و در آنجا جای‌پایی برای خود فراهم کنند تا چنانچه وضع بصره بدتر شود نمایندگی خود را از آنجا به بوشهر انتقال دهند. (واک ۲۴۴۸ برگ ۷۳-۳۶۸)

دیلماج هلند نیز درباره بدهی‌های ایرانیان به شرکت هلند با محمدتقی خان و معتمدانش سخن گفته بود. محمدتقی خان دلش می‌خواست از خواسته‌های هلندیان پشتیبانی کند چون معتقد بود که اگر آنها مایل به دادن هدایای عمده باشند یا قول دهند که يك کشتی به ایران وام دهند امید موفقیت هست. کوناد برآن بود که هلندیان باید فرستادن يك ایلچی را مورد توجه قرار دهند اما این کار، گران تمام می‌شد. او تخمین زد که هزینه سوغات‌های

چنان فرستاده‌ای دست کم به ۲۵۰۰ تومان بالغ خواهد شد در حالیکه معلوم نبود آن پول بازپرداخت شود. بنابراین با احتیاط و نگرش در پیرامون کار بر آن شد که فقط با دستور صریح باتاویا درباره این موضوع به کار پردازد و شورای واک با نظر او موافقت کردند. در شب ۲۷ مارس جهازات دوانتونیا^{۲۹} وتی‌هویس فورست^{۳۰} به لنگرگاه رسیدند. محمدتقی‌خان بی‌درنگ خواست یکی از این کشتی‌ها برای انتقال سپاهیان ایران به جلفار به او وام داده شود که هلندیان با آن موافقت نمودند. (واک ۳۸۳۱ برگ ۳۸۶۰).

بیگلربیگی پی‌درپی انواع و اقسام کالاهای را خواستار بود از جمله دو خمپاره‌انداز و ۳۰۰ پوند باروت به وام می‌خواست. در ۴ مه ۱۷۳۷ بیگلربیگی از هلندیان خواست که صد سر اسب را که اخیراً محمدلطیف‌خان گرفته بود به جلفار انتقال دهند. و گفت: «این آخرین باری است که من از شما کمک می‌خواهم»، محمدتقی‌خان گفت: «انگلیسیان که پیشنهاد کرده بودند داوطلبانه اسبان و سایر کالاهای را ببرند و مرا در هنگام تدارک نبرد یاری داده بودند اخیراً در آبادی عیسین مهمانی سخاوتمندانه‌ای دادند اما من به آنها اعتماد نکرده پیشنهادشان را نپذیرفتم». در واقع او ۱۰۰۰ تومن از انگلیسیان خواست و با وجود اعتراض و پیشنهاد ایشان برای پرداخت ۳۰۰ تومان، ناگزیر شدند تمام آن مبلغ را پردازند. چون محمدتقی‌خان به خوشرفتاریش با هلندیان ادامه داد و مؤدبانانه از ایشان خواست که از کشتی هلندی استفاده کند کوناد با این درخواست موافقت نمود. و کشتی تسی‌هویس فورست که آماده بود به‌مراه یک قایق دارو روانه شد و در ۲۴ مه با یک نامه قدردانی از محمدلطیف‌خان بازگشت نمود. (واک ۲۴۴۸ برگ ۳۸۶-۳۱۹).

در این اوان محمدتقی شیرازی نیز تعلیقه‌ای به کوناد داد که بازرگانی را در بوشهر آغاز کند. او نیز مانند محمدلطیف‌خان

29- De Anthonia

30- T'huys Foreest

چندین بار هلندیان را به بازرگانی در بوشهر فرا خوانده بود. حضور شمار زیادی سپاه در پیرامون بندرعباس اثر دلسردکننده‌ای بر بازرگانان داشت زیرا که اینان از ترس جنگ دست از کار کشیده بودند (واک ۲۴۴۸ برگ ۳۶۹).

در ۷ ژوئن ۱۷۳۷ محمدتقی‌خان در نامه‌ای به کوناد نوشت: «من برطبق فرمان باید مسقط را تسخیر و کافران بلعرب^{۲۱} را نابود کنم. چون هلندیان آنهمه به من خدمت کرده‌اند ۶۰ تن از کارکنان واک را از پرداخت همه مالیاتهای معمول و فوق‌العاده معاف می‌کنم» هلندیان با خشنودی یادآور شدند که به انگلیسیان هم معافیت مشابهی داده شده اما فقط ۲۰ تن از کارکنانشان از پرداخت مالیات معاف شده‌اند. و نتیجه گرفتند که ظاهراً نادر به محمدتقی‌خان که به هر حال هلندیان را بر انگلیسیان ترجیح می‌دهد، اختیار تام داده است. آن سوی سکه هم این بود که محمدتقی‌خان با درخواست‌های گونه‌گون برای لنگر و طناب به آزار هلندیان ادامه داد. همچنین برای تعمیر کشتی‌ها و حمل و نقل وسایل و تجهیزات جنگی از ایشان یاری خواست. اما هیچیک از درخواست‌هایش برآورده نشد. در ۶ ژوئن شاهبندر به کوناد گفت: «شاه از چنین خدماتی به راستی قدردانی خواهد نمود.» و هر روزه آن درخواست‌ها تکرار شد. پس از سه بار تکرار هلندیان دیگر متحیر ماندند. و چون کشتی پادشاهی قادر به حرکت نبود نمی‌دانستند که آیا محمدتقی‌خان از ایشان یک کشتی وام خواهد خواست؟ بنابراین با کاپیتان‌های کشتی‌های خود به مشورت پرداختند و کاپیتان‌ها مایل بودند که برای او تجهیزات فراهم کنند و محمدتقی‌خان از این کار سخت خشنود گشت.

در ۱۹ ژوئیه ۱۷۳۷ هلندیان تقدیرنامه‌ای از نادر دریافت داشتند که در آن از جهازاتی که برای حمل تجهیزات به جلفار فراهم کرده بودند سپاسگزاری کرده و نوشته بود: «این امر نشان می‌دهد که هلندیان دوستان واقعی ما هستند و بهتر است با مشورت محمدتقی‌خان برای خدمت بیشتر آماده باشند» چون شاه

نامه‌اش را با دادن اطمینان خاطر به هلندیان به پایان برده بود کوناد می‌خواست از محمدتقی بپرسد: «آیا شاه مایل است ۱۷۰۰۰ تومان بدهی خود و نیز ۶۰۰ تومان بدهی میناب را بپردازد.» اما به سبب خستگی و آشفتگی عمومی در میان مقامات ایرانی برای طرح این موضوع زمان مناسب نبود. تا در ماه اوت که از هلندیان خواسته شد مقداری الوار فراهم کنند کوناد رقمی برای پرداخت وام میناب خواست این رقم در ۶ اوت ۱۷۳۷ به او داده شد. و فرصت دیگری را برای بحث درباره بدهی‌های پادشاه و بازگشت محمدتقی‌خان به شیراز پیش‌آورد. انگلیسیان می‌خواستند او را در باغ خودشان مهمان کنند اما محمدتقی‌خان هلندیان را ترجیح داد و اینان به رغم هزینه مهمانی از آن فرصت استفاده کردند و محمدتقی‌خان قول داد که درباره بدهی‌ها، بشاه سخن گوید. (واک ۲۴۴۸ برگ ۲۲-۶۱۳).

محمدلطیف‌خان پس از پیروزی در مسقط و بحرین از نزدیکان شاه گردید و باور بر این بود که پس از محمدتقی‌خان به بیگلر-بیگی‌گری فارس خواهد رسید. هنگامی که وی برای چند روز درودگرانی خواسته بود هلندیان برای آنکه به انگلیسیان مراجعه نکنند یک نجار برای یک هفته نزد او فرستادند. زیرا که می‌خواستند مقامات محلی تا دو سه هفته دیگر که زمان بازگشت محمدتقی‌خان برای بحث درباره بدهی‌های پادشاه بود نسبت به هلندیان نظر خوبی داشته باشند. (واک ۲۴۴۸ برگ ۷۸۹-۶۲۲)

در ۱۸ دسامبر ۱۷۳۷ محمدتقی‌خان با شکوه و جلال و سپاهیان فراوان همراه با بزرگانی مانند شیخ جبار سردار قدرتمند هوله، محمدلطیف‌خان و مهرعلی‌خان حاکم لار به بندر عباس آمد. و دوستانه مسأله تجهیز جہازات پادشاهی و به وام گرفتن کشتی از هلندیان را برای انتقال به جلفار مطرح کرد. نایب او آقاجعفر به هلندیان گفت: «هم شاه و هم محمدتقی‌خان واقعاً از هلندیان سخت قدردانی می‌کنند و درباره بدهی‌های شاه و بدهی میناب باید صبر داشته باشید چون شاه به محاصره قندهار سرگرم است و محمدتقی‌خان باید به جلفار رود. مطمئن

باشید که موضوع بدهی‌ها پس از تسخیر قندهار و مسقط به آسانی حل خواهد شد.» چون کوناد معتقد بود که محمدتقی‌خان پس از غلبه بر مسقط حتی نفوذ بیشتری خواهد یافت کشتی دوآنتونیا را برای سفر به جلفار آماده ساخت.

روزهای پایان ماه دسامبر ۱۷۳۷ و آغاز ژانویه ۱۷۳۸ برای هلندیان و بسیاری دیگر شادمانی به همراه نیاورد. در شهر زمین‌لرزه‌ای سخت و بارانهای شدید به‌خانه‌ها آسیب فراوان رسانید و بسیاری از آنها را یکباره ویران ساخت. راههای میان بندرعباس و شیراز در اثر طغیان رودخانه‌ها بسته شد. حتی جایگاه واك که ساختمانی استوار و مستحکم داشت از بارانهای سخت آسیب دید. اما آنچه بیش از همه موجب آزار هلندیان گشت این بود که در ۸ ژانویه ۱۷۳۸ دریافتند که همه امتیازاتشان که فقط سال پیش تأیید شده بود یکباره لغو شده است. این کار نه به فرمان شاه بلکه به اراده شخص محمدتقی‌خان انجام شده بود. او در ۴ ژانویه ۱۷۳۸ دیلماج هلند را فرا خوانده و گفته بود، کوناد باید کشتی ته‌هویس فوریت را برای حمل ۱۳۰ اسب و سپاهیان به جلفار آماده کند. کوناد دیلماج را باز پس فرستاد با این پیام که: «این کار امکان ندارد زیرا که کشتی فوریت بارگیری شده و با وجود بادهای موسمی گذرا در اقیانوس هند عازم باتاویاست. اما کشتی کوچکتر آنتونیا را برای انجام این کار در اختیار می‌گذاریم.» محمدتقی‌خان به این پیام پاسخی نداد اما در ۸ ژانویه دو تن از آدمهایش را برای بازدید و بررسی کشتی‌های آنتونیا و فوریت گسیل داشت اینان پس از بازگشت، به او - در حالیکه دیلماج هلندیان نیز حضور داشت - گزارش دادند که کشتی آنتونیا دست کم ۱۰۰ اسب را می‌تواند ببرد. فقط دو کشتی شن لازم است که در داخل آن ریخته شود تا اسبان بر روی شن بایستند و آب هم به درون کشتی برده شود تا آنتونیا بتواند بی‌درنگ حرکت کند. محمدتقی‌خان خشمگینانه گفت: «من یکماه پیش از این به کوناد خبر داده بودم که يك کشتی برای خدمت به شاه آماده کند و حالا می‌بینم که آماده نیست.

کشتی‌هایش مال خودش من نیازی به آنها ندارم، هنگامی که به جلفار رفتم کشتی‌های خود را به دنبال اسبان و سپاهیان می‌فرستم تا آنها را به جلفار آورند.» دیلماج هلند از ناظر بیوتات محمدتقی‌خان پرسید: چرا خان خشمگین شد زیرا فقط چند کشتی آب و شن لازم است همه می‌دانند که هلندیان کشتی دیگری ندارند، همه کشتی‌ها قبلاً در خدمت او بوده‌اند آیا محمدتقی‌خان همه خدماتی را که پارسال هلندیان برای او انجام داده‌اند فراموش کرده است؟ ناظر خان به دیلماج قول داد که درباره ماهیت مسأله تحقیق کند. در ۱۰ ژانویه آقا رفیعا هم‌قلم^{۲۲} جدید، دیلماج هلندیان را فرا خوانده به او گفت: محمدتقی‌خان فرمان داده است که از این پس باید از هلندیان نیز مانند دیگر بازرگانان مالیات و گمرک ورودی گرفته شود. او متن فرمان محمدتقی‌خان را خواند به این شرح:

«من پارسال در ازای خدماتی که شرکت‌های هلند و انگلیس انجام داده بودند امتیازاتی به آنها اعطا کردم. در بازگشت دریافتیم که شرکت انگلیس هنوز آماده خدمتگزار نیست اما شرکت هلند تمایلی ندارد از اینرو امتیازات خود را از دست می‌دهد. و به موجب این حکم در هر زمان که از اهالی بندرعباس مالیاتی گرفته شود هلندیان نیز باید مالیات و گمرک ورودی خود را بپردازند. لازم بود که مدیر واک بسبب این تسامح مجازات شود اما چون برطبق فرمان پادشاه باید به مسقط بروم فرصت و مجال این کار را ندارم. اینست که مجازات او را تا بازگشت به تعویق می‌اندازم تا عبرت دیگران شود. اما در عین حال اگر مدیر واک بخواهد از ایران بیرون رود به او اجازه خروج می‌دهم.» در این هنگام دیلماج هلند نزد ناظر محمدتقی‌خان رفت، ناظر گفت: نمی‌دانم به چه دلیل خان بر کوناد خشم گرفته است. دیلماج گفت چگونه ممکن است احترامی را که به مدت ۱۳۰ سال هلندیان در ایران داشته‌اند پس از اینهمه خدمت که به خان کرده‌اند نادیده گرفت؟ ناظر بی‌آنکه توضیحی دهد گفت: راست می‌گوئی به نظر من

صلاح اینست که کوناد ۳۰۰ تومان به محمدتقی خان انعام دهد سپس من خواهم دید که آیا او رام تر شده است یا نه!» اما فردا بامداد پگاه محمدتقی خان با کشتی فتح شاهی (Fatte sjahi) به سوی جلفار حرکت کرده بود.

همقلم آماده بود که نسخه‌ای از فرمان محمدتقی خان به ما بدهد اما نه او نه شاهیندر هیچکدام حاضر نبودند آنرا مهر کنند. اینان می‌گفتند: محمدتقی خان آدمی متلون و دمدمی مزاج است و ممکن است از اینکه بی‌اجازه حکم او را مهر کنیم خوشش نیاید. از اینرو دیلماج از گرفتن نسخه آن حکم خودداری نمود. سپس هلندیان دیلماج را نزد میرزا ابوالحسن برادر و وکیل محمدتقی خان فرستادند تا سبب خشم خان را بپرسد. میرزا ابوالحسن خان نخست پرسید که آیا هلندیان خدماتی انجام داده‌اند. اما دیلماج گفت: شما چگونه این پرسش را می‌فرمائید در حالیکه آن هنگام که جہازات هلند بین بندرعباس و جلفار در تردد بودند خود شما شاهد بودید! هلندیان دوست و مهمان شمایند شما هرچه به آنها احترام بگذارید به خودتان احترام گذاشته‌اید. چون هنوز محمد تقی خان از اینجا دور نشده است کاری نکنید. ابوالحسن میرزا گفت: من به برادرم خبر خواهم داد و سعی می‌کنم کارها بر وفق مراد و به درستی اصلاح شود! و در ۱۳ ژانویه چاپاری را نزد برادرش فرستاد و همه مقامات محلی برآن بودند که همه چیز بزودی به قرار سابق باز خواهد گشت. با وجود این در ۱۶ ژانویه همقلم هنگامی که یک بازرگان هلندی برای گرد کردن خریدهایش آمده بود خواست که عوارض گمرکی آنها را بپردازد با این شرط که چنانچه محمدتقی خان مالیات هلندیان را لغو کند او یک سند بدهکاری یا عین پول را به بازرگانان بدهد. اما شورای واک به اتفاق آراء برآن شدند که هیچگونه مالیاتی نپردازند و تا زمانی که مقامات ایرانی به رغم امتیازات پیشین آنها عمل کنند از تحویل کالا به ایشان تن زنند. این تصمیم در میان بازرگانان توجه بسیار برانگیخت با اینحال روابط واک با مقامات محلی ایرانی همچنان حسنه باقی ماند حتی در عید فطر که پایان ماه

رمضانست کوناد را به ناهار دعوت کردند و او بسبب اختلاف موجود از رفتن پوزش خواست. اما مقامات ایرانی با اصرار خواستند که کوناد در آن مهمانی حاضر شود و گرنه میرزا ابوالحسن خان ناراحت و دلسرد خواهد شد، ولی کوناد همچنان در رفتن پافشاری نمود. شاهبندر به دیلماج هلند گفت: با وجود امکان گرفتن مالیات از کارکنان واك، توسط مقامات ایرانی تا کنون از ایشان مالیات گرفته نشده است شاه هم فرمان خود را لغو نکرده از اینرو این تخلف فقط متوجه خود محمدتقی خان خواهد شد. اینکه برادرم و مقامات دیگر ایرانی کوناد را به مهمانی عید فطر فرا خواندند نشانه‌ای از بی‌گناهی واك و احترام ایشان نسبت به هلندیان است. پذیرفتن آن دعوت نشانه وجود روابط خوب میان ایران و واك خواهد بود. شورای واك در این دلایل به بحث پرداخته بر آن شد که کوناد باید آن دعوت را بپذیرد. به خصوص که میرزا ابوالحسن خان پیش از آن دوبار خواستار کشتی‌های هلند برای خدمت به شاه و فراهم کردن آب و هیزم که در ساحل بسیار کمیاب بود، شده بود. چون احتمال می‌رفت که او از انگلیسیان خواستار کشتی شود سفینه دوانتونیا برای آوردن آب و هیزم به جزیره قشم فرستاده شد. محمدتقی خان چاپار برادرش را با پیام زیر باز پس فرستاد: «من پیوسته نسبت به هلندیان دوستی نموده و برای خدماتی که به شاه کرده‌اند به آنان پاداش داده‌ام اما اینک ناسپاسی نموده از خدمت به شاه تن می‌زنند و چون بزودی باید بروم نمی‌توانم چنانکه باید و شاید آنها را مجازات کنم. در این باره به‌عالیه حضرت خبر می‌دهم تا ایشانرا مجازات و خانه خراب کند. به‌شاهبندر و هم‌قلم دستور داده‌ام که از هلندیان مالیات و عوارض گمرکی بگیرند بنابراین آنها را به این کار وادار کن، اگر بشنوم که به این وظیفه عمل نکرده‌اند کس خواهم فرستاد تا سر از تن‌هایشان جدا کند.»

چاپار همچنین پیامی شفاهی برای برادرش آورد به این مضمون که: «اگر هلندیان هزار تومن یا ۵۱۰۰۰ فلورین به من پول بدهند من کشتی دوانتونیا را می‌پذیرم و حقوق هلندیان را

دوباره برقرار کرده مانند پیش با آنها دوست خواهیم بود. ولی اگر آماده پذیرش این پیشنهاد نیستند دیگر پروای ایشان نخواهم داشت.» شورای واك در سرگشتگی بسر می برد. محمدتقی خان سخت قدرتمند بود و هرچه می خواست می توانست کرد. وی هنوز در نزديك بندرعباس سپاهیانی داشت که هلندیان در برابر آنها تاب پایداری نداشتند به خصوص که فاقد آب و هیزم نیز بودند. افزون براین محمدتقی خان می خواست از هلندیان به شاه شکایت برد و همه مقامات ایرانی را واداشته بود که شکایت نامه را امضا کنند. در این شکایت نامه آمده بود که هلندیان با عربان همدست شده اند، این شکایت موجب می شد که شاه به اقدامات کیفری علیه نمایندگیهای هلند در کرمان و اصفهان دست زند. بنابراین بهتر آن بود که در برابر «این نرون دوم»^{۲۲} تسلیم شوند نه اینکه بگذارند دامنه مشاجره وسعت گرفته به جنگ منجر گردد. از اینرو شورا برآن شد که بی درنگ شکایتی به شاه تسلیم کند و از این گذشته مانند انگلیسیان مدارا پیشه کند و به شاخه های دیگر نمایندگی هلند اطلاع دهد. و دیگر اینکه به بازرگانی خود ادامه داده همچون انگلیسیان هدایائی به مقامات ایرانی بدهد تنها برای اینکه در خلیج فارس باقی بماند و سرانجام از شاه بخواهد که اجازه دهد هلندیان از ایران بروند چون خرج و دخلشان متعادل نیست و نمی توانند سالهای دیگر را بسر برند.

میرزا ابوالحسن علناً اعلام کرد که حاضر نیست کمتر از آنچه برادرش خواسته است قبول کند. بنابراین هلندیان باید ۵۱۰۰۰ فلورین بدهند. حتی در این زمان مقامات ایرانی کشتی های هلند را که در جلو جایگاه واك بودند بردند و حمالان را آزار دادند این کارها فی نفسه دلایل دشمنی و جنگ بود. بنابراین شورای واك برآن شد که عجالتاً منتظر و مراقب بماند. در اواخر همین ماه کوناد از شورای واك خواست که در

۲۲ - This Second Nera - نرون از امپراطوران رم که در زمان حیاتش از

قتل و آتش سوزی و نفس پرستی و مردمکشی هیچ فروگذار نکرد و سرانجام در اثر شورش مردم با خودکشی به فتنه خود خاتمه داد. م.

تصمیم خود تجدید نظر کند. چون محمدتقی خان نشانه‌ای از عدول از نظریات پیشین خود ابراز نداشته بود و همه دوستان واک نسبت به نتیجه کار نومید بودند. شاهبندر به کوناد گفته بود که: «من کوشیدم برای او دلیل بیاورم اما فایده نداشت من دیگر نمی‌دانم چه باید بکنم چون اگر بخواهد اعمال زور کند ناچار باید دستورش را اجرا کنم. اما خاطر جمع باشید که در نهان شاه را از کل ماجرا باخبر خواهم کرد.» هلندیان برآن شدند که ۱۰۰ تومن بدهند اما ابوالحسن گفت: اگر من دستور برادرم را اجرا نکنم با هلندیان خوشرفتاری نخواهد شد. برادرم اخلاق عجیبی دارد و من از او می‌ترسم! چون تنها چاره جنگ بود و در آن صورت نمایندگیهای هلند در اصفهان و کرمان و بوشهر در معرض هجوم قرار می‌گرفتند هلندیان برآن شدند که پیش از آنکه قطره دریا شود و فتنه بالا گیرد تسلیم شوند. زیرا اگر محمدتقی خان از عربان شکست می‌خورد بی‌شک گناه آنرا به گردن هلندیان افکنده آنرا شریک عربان می‌دانست. اینست که شورای واک برآن شد ۶۰۰ تومان (۲۵۵۰۰ فلورین) به محمدتقی خان و ۲۷ تومان به برادرش برای زحمتی که کشیده بود بدهد.

در ۳۱ ژانویه این پول پرداخت شد. محمدتقی خان در پاسخنامه‌ای به کوناد نوشت: «من خشمگین شده بودم اما حالا دیگر همه چیز را فراموش می‌کنم. همچنین از حسن اداره و کارآمدی برادرم تشکر کرده به او دستور داده‌ام که دستور پیشین به شاهبندر درباره گرفتن مالیات و عوارض ورودی از هلندیان و کارکنانشان را لغو کند از خدمت کشتی دو آنتونیا نیز که سپاهیان و تجهیزات ما را به جلفار برده است سپاسگزاری می‌کنم» کشتی‌های تدارکاتی هلند نیز نه بار به جلفار رفت و آمد کرده بودند.

در ۱۸ آوریل ۱۷۳۸ هلندیان از محمدتقی خان نامه‌ای دریافت کردند که در آن از تسخیر شهرهای بهله^{۳۴} و نیزوه^{۳۵} سخن گفته بود. کوناد به او تبریک گفت و از پسرش در یکی از کشتی‌های

34- Bahela

35- Nizwa (Nosua)

واک پذیرایی کرد. در ۲۷ و ۲۸ آوریل ابوالحسن خان به قصد دریافت ۵۰۰ گلوله برای ناوگان پادشاه، هلندیان را در معرض آزار قرار داد زیرا که از حملات جهازات تازیان در هراس بود. ناوگان شاه اصلاً گلوله‌ای نداشت. چون او نخست از انگلیسیان گلوله خواسته و ایشان ۳۰۰ گلوله به او داده بودند هلندیان نیز ناچار شدند که خواه ناخواه چیزی به او دهند. به خصوص که اگر تازیان به ناوگان متزلزل پادشاهی حمله کرده پیروز می شدند هلندیان سرزنش می شدند و بنابراین آنها ۱۰۰ گلوله چهار پوندی دادند.

تا ماه ژوئن وضع محمدتقی خان در مسقط به وخامت گراشیده و او ناچار با شرم به جلفار عقب نهشته بود. ناوگان پادشاهی نیز در زیر پوشش کشتی‌های گالی^{۳۶} انگلیسی به جلفار رفته بودند هم ناوگان شاهی و هم پیاده نظامی که به ساحل رسیده بودند فاقد مهمات کافی بودند. از اینرو محمدتقی خان از انگلیسیان برای بردن پول و مهمات به جلفار یاری خواست و ایشان او را یاری دادند. آنها حتی یک کشتی با یک توپچی و تعدادی سپاهی برای اسکورت به دنبال کشتی حامل محمدتقی خان فرستادند و او از این یاری بسیار خشنود گشت. او همچنین کوشید که از هلندیان یک کشتی بگیرد و برای رسیدن به این هدف سخت از خود بیخردی نشان داد. سپاهیان ایران بدون لطیف خان و کاپیتان کوک انگلیسی که هر دو مرده بودند در حضور کشتی انگلیسی با تازیان می جنگیدند و پیش از شکست با کشتی گالی انگلیسی و کشتی تدارکاتی هلندی به بندر کنگ رفتند. تازیان به کشتی انگلیسی درآمده جاشویان را بازداشت کردند. در این اوان جلفار و ناوگان شاهی ایران را تازیان مسقط در دست داشتند. در حین نبرد شماری از ناوگان شاهی به ساحل رفته بودند که کشتی فتح شاهی نیز از آن شمار بود. اما هلندیان با تأسف

۳۶- Galley یک‌جور کشتی پارویی یا بادبانی یک مرشاه‌ای که بیشتر به دست اسیران برده می‌شد و نوعی کشتی جنگی در رم و یونان باستان. نقل به اختصار از فرهنگ آریانه‌پور کاشانی، م.

گفتند: «تازیان مسقط دیگر چنان نیستند که در سال ۱۷۱۸ بودند ایکاش هنوز همچنان نیرومند می بودند تا مدت‌ها پیش‌ناوگان ایران را یکباره نابود کرده بودند!» اما اینان در این هنگام در اثر اختلافات داخلی پراکنده گشته نیرویشان کاستی گرفته بود. هنگامی که تازیان مسقط به کشتی انگلیسی اجازه بازگشت به بندرعباس دادند محمدتقی‌خان فرصت یافت که گناه شکست خود را به گردن اروپائیان یعنی انگلیسیان که در گرماگرم نبرد او را تنها گذاشته و هلندیان که او را یاری نداده بودند بیندازد. وی در نامه‌هایش در این باره سخن بسیار گفت و گفته می‌شد که به برادرش دستور داده علیه اروپائیان دست به کار شود، که اروپائیان از این شایعات سخت نگران شدند.

انتشار خبر شکست ایرانیان موجب شد که در جاهای دیگر خلیج فارس نیز، خلیجیان دست به کار شوند. در ۱۴ ژوئن اسخوندرورت^{۳۷} از بوشهر گزارش داد که تازیان آن‌بخش از خلیج یعنی هولیان سر به شورش برداشته کشتی‌های شیخ مشکور^{۳۸} بوشهری را که برای سپاه شاه غله می‌آورده سرقت کرده‌اند. در ۲۳ ژوئیه هلندیانی که برای تعمیر کشتی دوآنتونیا به قشم رفته بودند گزارش دادند که: شایع است که تازیان مسقط با ۲۵ کشتی بزرگ به باسعیدو آمده شهر را تاراج و چپاول کرده‌اند همه اهالی شهر گریخته‌اند و انتظار می‌رود که تازیان نیز آنها را دنبال کنند. آنان به کوناد هشدار دادند که مراقب باشد و خود را برای دفاع آماده کند. تازیان مسقط نه فقط باسعیدو و لافت بلکه همه آبادی‌های آن حول و حوش را نیز تسخیر کرده بودند. بیشتر مردمان این نواحی گریخته و برخی از برجای‌ماندگان معدود به هلندیان در کشتی دوآنتونیا گفته بودند که فقط به سبب بودن شما (هلندیان) در اینجا، تازیان مسقط از اینجا رفتند وگرنه یقیناً حتی قلعه شهر را نیز تسخیر می‌کردند. از بندرکنگ برای مقامات ایرانی قشم فرمان رسید که: همه مردان ناحیه را به گونه ملاحان

37- Schoonderwaerd

38- Maskur

به کار گیرید تا برای سپاهیان ایران ساز و برگ و نیازمندیهای جنگی حمل و نقل کنند. در این بین میرزا ابوالحسن بنا به دستور برادرش که به کنگ آمده بود از اروپاییان باروت خواست. هلندیان به رغم این درخواست‌های بی‌شرمانه مقدار ۲۵۰ پوند باروت به او دادند تا از اتهام یاری دادن به دشمنان شاه مبری گردند. نایب دشتستان از اسخوندرورت خواست که باز با کشتی‌های هلند ساز و برگ نظامی برای سپاه ایران حمل کند چون دریا برای کشتی‌های ایرانی که درهمه جا برده شده بود خطرناک می‌نمود. اسخوندرورت پاسخی نامتعهدانه داد و چنان می‌نمود که نایب بدان خرسند گردیده است. در این اثنا تازیان مسقط بحرین را یکباره تاراج و ویران ساخته بودند و گفته می‌شد که در نیمه ماه اوت ۱۷۳۸ باز آنجا را تخلیه کرده‌اند. در پی فرمان شیخ جباره^{۳۹} خطاب به شورشیان هوله که از آنان خواسته بود دست از غارت و دزدی بردارند و آرامش را حفظ کنند، دزدی و چپاول در سواحل خلیج فارس متوقف شده بود: محمدتقی‌خان نیز در آغاز ماه اوت نامه‌ای چربزبانانه به شیخ مشکور نوشت که بنا به گفته اسخوندرورت موجب شد که فقط درخواست او را برای استخدام ۴۰۰۰ مرد دریانورد تسهیل کند. زیرا بی‌درنگ پس از آن نامه استخدام آغاز شد.

تازیان مسقط به غارت و تاراج‌های خود ادامه داده دو کشتی غراب^{۴۰} و خلیوت^{۴۱} از ناوگان شاهی در بندر طاهری را ضبط کردند. یک کشتی دیگر را نیز با باروت‌هایی که در آن بود منفجر ساختند. از قشم نیز خبرهای گونه‌گون می‌رسید، یعنی گفته می‌شد که چهار کشتی از ناوگان پادشاهی باتجهیزات از بوشهر به جستجوی جهازات مسقط به جلفار رفته و چند کشتی ترانکی^{۴۲} ضبط کرده‌اند و سپاهیان تازه‌نفسی به کنگ رسیده‌اند تا با مسقطیان نبرد را از سر گیرند.

39- Jabbara

40- grab

41- galvet

42- trankey

با اینکه نادرشاه محمدتقی‌خان را به پیشگاه فرا خوانده بود او همچنان در بندر کنگ ماند و از آنجا به‌خاصه انگلیسیان را زیر فشار قرار داد. اینان می‌بایست ۵۰۰۰۰ فلورین یا ۱۲۰۰ تومان بدهند. میرزا ابوالحسن بی‌آنکه از هلندیان برای خدمت به شاه کشتی بخواهد کشتی‌های تدارکاتی هلند را زیر فشار گذاشت. این کشتی‌ها برای انتقال ساز و برگ سپاه روی هم‌رفته ۱۲ بار به جلفار رفتند. پس از ۱۴ سپتامبر ۱۷۳۸ درخواست‌های پی‌درپی او برای دریافت انواع کالاها، برای هلندیان به‌گونه‌یک آفت و طاعون درآمد. محمدتقی‌خان از هدیه انگلیس ناخرسند بود چون در سپتامبر مبلغ ۴۰ هزار تومن به‌مدت سه ماه به وام خواست. میرزا ابوالحسن به هلندیان گفت: من می‌کوشم این پول را به چند هزار تومن کاهش دهم و کاری پسندیده برای شما انجام دهم. هلندیان بران شدند که منتظر پیش‌آمدها بمانند به امید اینکه محمدتقی‌خان به بندرعباس نیاید. از قشم خبر رسید که محمدتقی‌خان تا فیصله کار تازیان مسقط از کنگ تکان نخواهد خورد. او چشم براه آمدن کشتی از جمال (Jamael) بود تا پس از آن به بندرعباس آید. او همچنین درباره تعمیراتی که در کشتی دوآنتونیا انجام شده بود و نیز اندازه آن کشتی و اینکه آیا هلندیان در کار تعمیر آن به اشکال تراشی و خرابکاری پرداخته‌اند یا نه پرسش‌هایی کرده بود. حتی در ۲۹ سپتامبر سیف‌الله بیگ برای بازدید و نحوه انجام تعمیر کشتی آمد. در بوشهر دوباره اوضاع شهر و بازرگانی به‌حال عادی بازگشته غلاتی که برای مصرف سپاه خریداری شده بود دوباره فروخته شد.

در نیمه شب ۱۹ اکتبر محمدتقی‌خان با چندتن به بندرعباس رسید و قرار بود که در عرض چند روز به پیشگاه نادرشاه رود. هلندیان خواستند که دل او را به‌دست آورند چون او هنوز بر شاه نفوذی عظیم داشت. از این گذشته او هنوز به‌سبب کشتی‌ها از دست انگلیسیان سخت خشمگین بود چون در حین نبرد کشتی‌های انگلیسی از یاری او دست بازداشته بودند. بنابراین هلندیان هدیه به او دادند و خواستند تا نامه ایشان را به پیشگاه نادر برد.

محمدتقی‌خان به هلندیان تعلیقه‌ای داد تا وام‌های مهم را گرد کنند.

در پایان اکتبر شایع شد که شیخ جبار به علل نامعلومی به قطیف رفته است. برخی می‌گفتند برای بازپس‌گیری بحرین به آنجا رفته و ناوگان شاه همگی در آنجا متمرکز شده‌اند. در دسامبر ۱۷۳۸ در قشم شایع شد که تازیان مسقط با دو کشتی کلان و ششصد کشتی کوچک به جلفار تاخته و کوشیده‌اند که سپاه ایران را از آنجا برانند. و در همین اوان با ۶۰۰۰ مرد جنگی از راه زمین به ایرانیان حمله کرده‌اند. چون کشتی دوآنتونیا در ۶ نوامبر ۱۷۳۸ از بصره بازگشته و سرانجام در ۹ ژانویه ۱۷۳۹ از لافت جدید رسید هلندیان دوباره احساس امنیت نمودند زیرا که خطر حمله دریائی تازیان مسقط و دزدان دریایی سنگارا^{۴۳} همچنان ادامه داشت.

در ۱۷ ژانویه ۱۷۳۹ ابوالحسن‌خان دانست که میرزا رضا پسر محمدتقی‌خان که هنوز در بندر کنگ بود فاقد ساز و برگ و تجهیزات و آذوقه است. در همان شب میرزا ابوالحسن‌خان از هلندیان خواست که ۳۰۰۰۰ مرد جنگی ایرانی را به بندر کنگ ببرند و هلندیان خواه ناخواه پذیرفتند چون به هر حال کشتی دوآنتونیا کاری نداشت. هلندیان با وام دادن این کشتی خواستند ابوالحسن‌خان را وادار کنند تا دربارهٔ پرداخت بدهی میناب شتاب کند. نزدیکیهای آخر همین ماه ابوالحسن‌خان باز خواستار کشتی شد تا برای سپاه ایران در جلفار که در معرض گرسنگی قرار داشت آذوقه برد. چون چندین کشتی کوچک در کنگ بودند، برای جلفار کشتی وجود نداشت. و همهٔ ناوگان پادشاهی به مسقط رفته بودند. در همین اوان نیز شایع بود که بحرین دوباره محاصره شده است حتی وکیل جدید بحرین محمدامین که در بوشهر بود نمی‌توانست به بحرین رود.

در اوایل فوریه ۱۷۳۹ ناوگان ایران در نزدیکی قصب^{۴۴} به

43- sangara

44- Qassab

ناوگان مسقط حمله برد. یکی از کشتی‌های کلان مسقطیان به نام ملك در اثر آتشی که کارکنانش در آن افروخته بودند با هفتصد مرد جنگی در آب غرق شد. در این میان در اثر تندر سخت هر دو سوی نبرد ناچار به جستجوی لنگرگاه امنی برآمدند. در حوالی ۲۰ فوریه ۶ کشتی پدیدار شدند که می‌گفتند به دریا می‌روند و دوباره به قصب باز می‌گردند. در همین اوان گفته می‌شد که بلعرب با ۲۰۰۰۰ مرد جنگی سپاهیان ایرانی مقیم جلفار را به جنگ فرا خوانده است. با اینکه فرمانده ایرانیان آشورسلطان^{۴۵} در کنگ بود ایشان تازیان را شکست دادند. آشورسلطان مین‌باشی که سرگرم گردآوری تجهیزات و ساز و برگ سپاه بود بی‌درنگ به جلفار بازگشت. اما وضع بندرعباس از آنهم بدتر بود زیرا مردم تنگدست دیگر خوراکی نداشتند. مردم ناچار به علفخوارگی شدند و هرگاه به کوچه و خیابان می‌رفتند آنها را می‌دید که در کف راه دراز کشیده‌اند و جنازه‌های آدمیان پراکنده است یا در حال جان‌کندند. اما همکیشان مسلمان ایشان از این وضع غمی به‌دل راه نداده حتی جنازه‌هایشان را دفن نمی‌کردند. این وضع در اثر هجوم ملخ پدید آمده بود ملخان محصول خرما را یکبارگی از میان برده بودند.

در ۱۶ مارس ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان به بندرعباس باز آمد. او به هلندیان گفت: «نادرشاه آماده است که ۱۷۰۰۰ تومان بدهی پادشاهی را به اقساط سالانه ۱۰۰۰ تومان به هلندیان بپردازد به شرطی که ایشان يك کشتی کاملاً مجهز در برابر دریافت پول نقد و نیز وسایل و ابزار کشتی‌های دیگر ناوگان پادشاهی را به ما بفروشند. من فهرست جداگانه این وسایل و ابزارها را برای شما می‌فرستم.» هلندیان به او گفتند که فروش کشتی ممکن نیست، اما محمدتقی‌خان گوش به حرف آنها نمی‌داد فقط گفت: شاه فرمان داده و شرط بازپرداخت بدهی پادشاهی همین فروش کشتی است.

این فهرست اندکی بعد برای هلندیان فرستاده شد و چون

ایشان خواستند آنها را فراهم کنند. او هم‌قلم، شیخ‌هادی را برای گرفتن وسایل و ابزار یاد شده در فهرست فرستاد و تهدید کرد که اگر با درخواستش موافقت نشود به زور آنها را از کشتی-های هلند ضبط کرده و در زمین و دریا با هلندیان به سختی رفتار خواهد نمود. و به هلندیان تا شب ۲۸ مارس ۱۷۳۹ مهلت داد که بین جنگ و صلح با ایران یکی را انتخاب کنند. تسلیم نشدن به جنگ منجر خواهد شد که به زیان هلندیان خواهد بود. بنابراین شورای واک برآن شد که آن ابزارها و وسایل درخواستی را از کشتی‌های هلند فراهم کند تا محمدتقی‌خان راضی شود. اما اگر محمدتقی‌خان راضی نشد و چیزهای بیشتری خواست چنانچه لازم باشد از منافع هلند با زور دفاع شود.

تنها دلخوشی هلندیان گذشته از اینکه محمدتقی‌خان پیشنهادشان را پذیرفته بود این بود که او برای انگلیسیان که اخیراً از آنها خواسته بود از بمبئی چیزهائی برایش بیاورند احترام کمتری قائل بود و بسیار کم از آنها درخواست کرده بود. افزون براین انگلیسیان حتی يك کشتی نو برای محمدتقی‌خان فراهم کرده بودند بی‌آنکه محمدتقی‌خان از ایشان خواسته باشد و همچنین هدایای بسیار به او دادند. در یکم مه ۱۷۳۹ محمدتقی-خان به شیراز بازگشت. نادر با تسخیر هند می‌خواست در خلیج فارس هم قدرت خود را افزایش دهد. در زمینه این استراتژی است که عملیات جنگی او را در مکران، بحرین و مسقط / عمان باید بررسی کرد. شکست او در جلب وفاداری تازیان ساحل خلیج فارس يك عامل ناتوان کننده بود از اینرو سردارانش یکبار دیگر از اروپائیان خواستار خدماتی شدند.

در ۱۴ ژوئیه ۱۷۳۹ کوناد نامه‌ای از محمدباقر بیگ دریافت کرد با این مضمون: «من به دستور محمدتقی‌خان باید يك کشتی از شما بگیرم و برای جلفار تجهیزات بفرستم.» به طور شفاهی نیز پس از آنکه هلندیان در ۱۶ ژوئیه ۱۷۳۹ از دادن کشتی تن زدند خواستار کشتی شد اما کشتی‌های هلند نیاز به تعمیر و تجدید آذوقه و خواربار داشتند. افزون براین جاشویان و ملوانان

و کارکنان کشتی‌ها در اثر بیماری و شیوع مرگ و میر ناتوان شده بودند از جمله دو نجار کشتی بیمار بودند و نمی‌توانستند به محمدباقر بیگ کمک کنند. فردای آن روز محمدباقر بیگ پاسخ داد: «من تا زمان بازگشت کشتی‌های هلند توسط حمالان خود آب و هیزم مورد نیاز هلندیان را تأمین می‌کنم لطفاً مرا یاری دهید.» هلندیان سرانجام به سبب پافشاری او تسلیم شدند. در ۱۶ اوت ۱۷۳۹ کشتی «اتھوف نیت آلتایت سومر»^{۴۶} با خواربار عازم جلفار گشت و در ۱۹ اوت خواربار را در آنجا تخلیه کرد. آشورسلطان، سردار ایرانی از هلندیان سپاسگزاری نمود و کشتی در ۵ سپتامبر ۱۷۳۹ به بندرعباس بازگشت در این اثنا مردم منتظر بودند که محمدتقی‌خان به قطیف و لحسا^{۴۷} حمله کند. این شایعه داشت باور می‌شد چون شیخ‌لحسا در پایان ژوئیه ده‌سر اسب به شیراز فرستاد و خواست که دست از سرش بردارند. اما برخی دیگر برآن بودند که محمدتقی‌خان آمده است که حمله به مسقط را سازمان دهد. زیرا که به بوشهر فرمان رسیده بود که هشتاد هزار من غله با کشتی‌های ترانکی به جلفار برده شود. یاری فرستادن به سپاهیان ایرانی در جلفار نیز از طریق بندرعباس ادامه یافت. محمدباقر بیگ همه کشتی‌هایی را که می‌توانست ضبط کند خواه‌ناخواه در تسلط خود آورد حتی کشتی تدارکاتی هلند را ضبط کرد. این کشتی‌ها به زور پنج بار به جلفار و دوبار به لافت رفتند. محمدباقر بیگ گفت: من ناچارم از زور استفاده کنم زیرا اگر به سپاهیان ایرانی مقیم جلفار کمک نرسد همگی خواهند مرد. ناوگان پادشاهی در بوشهر بود (احتمالاً فرماندهی این ناوگان را موقتاً دریاسالار ایرانی محمد قاسم بیگ به عهده داشت) اعتراضاتی که به محمد باقر بیگ شد چندان مؤثر نگشت. او گاه کشتی‌ها را باز پس می‌داد اما هرگاه کشتی‌ها با آب و هیزم پس داده می‌شدند دوباره آنها را ضبط می‌کرد چون سپاهیان ایرانی به آب و هیزم نیازمند بودند.

46- thof niet altija somer

47- Lahsa

در ۱۷ سپتامبر ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان با ۱۲۰۰۰ مرد جنگی به بوشهر رسید و در قصر نادریه سکونت جست. اسخوندرورت به کارکنان واك در بندرعباس اخطار کرد که کشتی‌های هلند را برای رهائی از دست محمدتقی‌خان از بندرعباس به جای دیگر فرستند. هنگامی که محمدتقی‌خان در بوشهر بود قاضی مسقط از او دیدار کرد. محمدتقی‌خان در پایان ماه سپتامبر از راه بندرعباس به بلوچستان رفت. در ۴ نوامبر ۱۷۳۹ محمدتقی‌خان از شیراز به بندرعباس آمد يك هفته بعد از هلندیان يك کشتی خواست تا برای سپاهیان ایرانی ساز و برگ به سند انتقال دهد. هلندیان به لطایف الحیل کوشیدند او را از گرفتن کشتی منصرف سازند اما اثری نکرد و ناچار کشتی «اتموف نیت‌التایت‌سومر» را برای این سفر اختصاص دادند. محمدتقی‌خان در ملأعام قول داد که سپاهیان را در گایچک؟ (Gaischk) نزدیک جاسک پیاده کند. هلندیان تسلیم شدند چون به نظر می‌رسید که قدرت محمدتقی‌خان افزایش یافته است. وی بر بسیاری از بیگلربیگیان حکومت و سروری داشت و همچنانکه در حال‌جلوس بود بیگلربیگیان در برابرش کرنش می‌کردند. افزون بر این یکی از پسرانش به نام میرزاهادی بتازگی به مقام بیگلربیگی‌گری لار برگماشته شده بود. با تازیان نیز رابطه‌اش خوب شده بود چون احتمالاً با دریافت ۳۰۰۰ تومان خراج سالانه و تملك جلفار با ایشان صلح کرده بود. برای تأمین تسلط ایرانیان بر نواحی تازی‌نشین سواحل خلیج فارس حکومت جلفار و توابع آن به‌طور موروثی به‌شیخ رحمة بن مطر واگذار گردید.

محمدتقی‌خان نیروی دریائی و زمینی عظیمی در بندرعباس گرد کرده بود. یعنی ۲۵ تا ۳۰ هزار پیاده‌نظام، هفت کشتی بزرگ و كوچك دو دكله و سه دكله و تقریباً صد کشتی كوچك از انواع گونه‌گون. آوردن ساز و برگ و تجهیزات سپاه و گله و رمة به‌طور مداوم و به وفور به بندرعباس از ماه اوت آغاز شده بود و ادامه داشت زیرا که در شهر ذخیره‌ای که تكافو کند وجود نداشت. همچنین از بیگلربیگی کرمان ساز و برگ سپاه و

پول خواسته شده بود. برای اجرای بی‌وقفه این عملیات هر جاندار و بی‌جانی از آدمی گرفته تا حیوانات یا کشتی‌های دوسوی خلیج فارس به خدمت شاه گرفته شده بودند. در ۱۷ دسامبر میرزارضا با ۸۵ مرد جنگی توسط يك کشتی هلندی نزد پدرش محمدتقی‌خان آمد (واك ۲۵۱۰ برگ ۱۴۴ به بعد).

لشکرکشی نه‌چندان موفق محمدتقی‌خان به‌مکران چندان تأثیر سوئی بر کار او نداشت. نخست به‌مقام مستوفی‌المالکی رسید سپس از این مقام خلع و بیگلربیگی فارس گشت و نادرشاه امام‌وردی‌خان را با همان اختیارات به‌جای او به‌کار گماشت. نادر همچنین مهرعلی‌خان ترکمان دریابیگی (برگ ۱۴۲) را از مقام خود معزول و محمدتقی‌خان Masidie بیگلربیگی پیشین کرمان را به‌جای او منصوب کرد این مرد بعدها در خدمت ولیعهد به فرماندهی سپاه رسید. (واك ۲۵۱۰ برگ ۱۳۶۴). همگی اینان برطبق فرمان پادشاه می‌بایست سپاهیان بسیار استخدام کنند و دریابیگی با ناوگان شاهی به‌سوی بوشهر رود. شایع بود که نادر قصد حمله به‌مسقط را دارد. و گفته می‌شد که مسقطیان می‌خواهند به‌یاری دزدان دریائی سنگاری به جلفار حمله کرده پس از تسخیر جلفار به ناوگان شاهی دربندرعباس تاخته ناوگان و شهر را با هم نابود کنند این خبرها در شهر بندرعباس هراس بسیار برانگیخت. و در ۱۳ ژوئیه ۱۷۴۰ که نادر نامه‌ای به‌مسقط نوشت این هراس اندکی فروکش کرد. در این بین مهرعلی‌خان توسط آقا باقر پیوسته از هلندیان برای کشتی‌هایش ابزار و وسایل می‌خواست و پس از ۵ ژوئن ۱۷۴۰ تقریباً همه‌روزه این‌خواسته‌ها تکرار می‌گشت اینست که سرانجام هلندیان مقداری ابزار و وسایل به‌او دادند (واك ۲۵۱۱ برگ ۱۱۴ به بعد).

در ۵ اوت ۱۷۴۰ معلوم شد که ناوگان شاهی برای تحویل به دریابیگی جدید به‌سوی بوشهر بادبان افراشته است. شایع بود که طرح حمله‌ای به لحسا یا بصره ریخته شده است. (واك ۲۵۱۱ برگ ۲۰۶).

اما از ۱۲ تا ۱۶ اوت ۱۷۴۰ توفانهای سخت به تمام

کشتی‌های ناحیه زیان رسانید. کشتی‌های ایرانی که بر روی آب رانده می‌شدند به علامت دادن آغازیدند و در ۱۴ اوت کشتی قبطان^{۴۸} در معرض غرق شدن قرار گرفت. تنها کشتی فتح شاهی در حین توفان استوار ماند بقیهٔ جهازات ناوگان شاهی در دریا سرگردان بودند. انگلیسیان سه لنگر کوچک به ایرانیان دادند دریابییگی برای گرفتن لنگر نزد هلندیان نیز آمد اما آنها ازدادن آن خودداری نمودند. و گفتند: «ما فقط چهار لنگر داشتیم که دو تای آنها مفقود شده و چون نمی‌دانیم توفان تاکی طول خواهد کشید نمی‌توانیم خطر کرده آندو را به کسی بدیم. بهتر است نزد انگلیسیان بروید که کشتی قبطان را به شما فروخته‌اند زیرا آنان مسئول نگهداری و تأمین نیازهای آن کشتی هستند حتی شاه هم اگر بفهمد که با دادن لنگر کشتی‌های خود، خود را به خطر انداخته‌ایم ما را دیوانه خواهد پنداشت.» اما ایرانیان درخواستن لنگر پافشاری نمودند و چون هلندیان دانستند که کشتی کرونینبورخ^{۴۹} یکی از لنگرهای مفقود شده خود را در ۲۰ اوت پیدا کرده است يك لنگر به ایرانیان عاریه دادند و ملاعلی‌شاه وکیل ناوگان شاهی و عبدالله ناخدای کشتی قبطان التزامی را امضا کردند که آن لنگر را دوباره پس دهند. هلندیان در واقع از آنجهت حاضر به دادن لنگر شدند که ایرانیان تهدید کرده بودند به نادر خواهند نوشت که گناه فاجعهٔ کشتی قبطان به‌گردن هلندیانست. اما این فاجعه رخ نداد چون کشتی قبطان در اثر تغییر هوا دوباره به آبهای عمیق رانده شد.

در ۶ سپتامبر ۱۷۴۰ معلوم شد که مهرعلی‌خان با گروهی عظیم از ایرانیان به دست جاشویان تازی ناوگان ایران کشته شده‌اند رهبری این شورشیان با شیخ رحمة، شیخ عبدالشیخ و شیخ عبدالخور؟ (Abdul Khoer) بوده و همهٔ این کشتارها در روز ۲۵ اوت رخ داده است. این خبرها در میان مقامات حکومتی ساحل‌نشین از خلیج فارس تا فرات هراس آفرید. در این بین میان شورشیان

48- Captain

49- Cronenburg

پراکندگی پدید گشته بود. شیخ رحمه با کشتی فتح شاهی، دو کشتی کوچکتر و بیشتر کشتی‌های کوچکتر خوب به بندر کنگه رفته بود. عبدالشیخ با دو کشتی کوچک و دو کشتی ترانکی (= Trankey) گریخته و در جایگاهی نزدیک جزیره قشم پنهان گردیده بود. این دو یاغی می‌خواستند بقیه کشتی‌های ایران یعنی یک کشتی یک دکل و یک کشتی دو دکل را که با شورشیان همکاری نکرده بودند، تصرف کنند. در این اثنا مردم معتقد بودند که شورشیان، نواحی ساحل و رهگذریان را تاراج کرده‌اند. چون آقاباقر نایب بندرعباس نیروئی برای مقابله با شورشیان در اختیار نداشت از هلندیان برای حفظ کشتی‌های باقیمانده و شهر بندرعباس یاری خواست. هلندیان از پذیرش این افتخار تن زده گفتند: کشتی‌های ما در اثر توفان سخت آسیب دیده است و گذشته از این مدیر واک برای آوردن آب آشامیدنی به گنو رفته است. آقا باقر پاسخ داد: «من خود برای دیدار کوناد به گنو خواهم رفت.» چون خطر اتهام همکاری هلندیان با شورشیان وجود داشت و ایرانیان به راستی نیازمند بودند هلندیان در ۶ سپتامبر برآن شدند که به دو کشتی کرونینبورخ^{۵۰} و میدنراک^{۵۱} دستور دهند که از شهر بندرعباس و ناوگان ایران دفاع کنند. در نتیجه آقاباقر جزایر و ناوگان وفادار را رها کرد و عبدالشیخ در حین شب به سحرار (Sohar) گریخت. (واک ۲۵۴۶ برگ ۲۳۴) دریابیگی جدید محمدتقی‌خان با اصرار و پافشاری زیاد از هلندیان خواست که به او کشتی وام دهند تا به شورشیان حمله کرده ۱۹ کشتی دزدیده شده ایران را از ایشان باز پس گیرد. کوناد پاسخ داد: کشتی‌های هلند به تازگی از خدمت پادشاه بازگشته‌اند و من نخست به زمانی نیازمندم که وضع آنها را بازدید کنم دریابیگی در روز ۲۶ سپتامبر گفت: «امروز هلندیان باید تصمیم بگیرند، به یادآورید که مستوفی-الممالک دستور داده بود که در موقع لزوم شما و انگلیسیان باید کشتی‌های مورد نیاز شاه را برای بردن ساز و برگ و آذوقه به

50- De cranenburgh

51- De Middenrak

جلفار یا هر جای دیگر فراهم کنید. من اصراری ندارم اما اگر از دادن کشتی خودداری کنید با اشکال مواجه خواهید شد.» او قول داد به محض اینکه کشتی فتح شاهی را به دست آرد به کشتی-های هلندی اجازه بازگشت خواهد داد بی آنکه توجهی به دستور مستوفی الممالک داشته باشد که به نظر خودش دستوری ستمگرانه بود. ویدول^{۵۲} نماینده انگلیس به دریاییگی قول یاری داده و گفته بود به مجرد اینکه یک کشتی انگلیس به اینجا بیاید من خود فرماندهی آنرا علیه تازیان بمعهده خواهم گرفت. او به درخواست دریاییگی نامه‌هائی به شیخ عبدالشیخ نوشت که: «اگر کشتی‌های توکل و پال^{۵۳} و ۱۰ تا ۱۲ کشتی کوچکتر را در روبروی جایگاه نمایندگی انگلیس در لنگرگاه رها کنی ترا خواهند بخشید. و افزون بر آن یک خلعت و مقام کلانتر قشم را به تو خواهند داد و اگر از این کار گردن‌پیچی من (ویدول) سوگند خورده‌ام که ترا تا آخر دنیا تعقیب کنم.» ویدول برای اینکه پایمردی لفظی خود را بیشتر بیاوراند پذیرفت که دو کشتی بارکوتین^{۵۴} را که هلندیان از جزیره کیش آورده بودند در ۲۳ سپتامبر با مهمات و ساز و برگ، جاشو، سرب، باروت و توپ مجهز سازد و بار دیگر آنها را آماده مانور در دریا سازد. او خواست که دو کشتی بارکوتین هنگام همراهی با کشتی‌های هلند از پرچم انگلیس استفاده کنند.

در ۷ سپتامبر کشتی‌های توکل و قبطان و پال با شیخ عبدالشیخ به سوی باسعیدو حرکت کردند و دو کشتی هلندی آنها را دنبال نمودند. در ۱۱ سپتامبر آنها دو کشتی و هفت کشتی کوچکتر را مشاهده کردند. کشتی کرونینبورخ تا آنوقت با کشتی میدنراک رخنه خود را مسدود کرده و هر دو به حمله دست زدند. اما شیخ عبدالشیخ گریخت و در این کار موفق شد. زیرا که از تیررس توپهای هلندیان ناپدید گشت. کشتی پال به سوی ساحل

52- widwell

53- Paal

54- Barquette

راه افتاد. کشتی گالی^{۵۵} که دنبال هلندیان بود دستور یافت که در پشت سر کشتی توکل رفته و آنرا رها نکند و بکوشد تا آنجا که می‌تواند به آن خسارت و آسیب رساند. اما گالی پس از دو شلیک بی‌حاصل از دنبال کردن آن منصرف گشت. از آنجا به‌سوی بندر کنگ که مانند همهٔ بنادر دچار شورش و آشوب بود حرکت کرد تا آب و هیزم به‌دست آرد. بنابراین کشتی‌های هلند به‌رغم میل محمدباقر بیگ بازگشتند تا کشتی بارکوتین و ۲۰ کشتی کوچکتر را که در ساحل لافت بودند تصرف کنند محمدباقر بیگ از کشتی‌های هلندی خواست که به کنگ بازگردند اما ناخدایان هلندی امتناع کردند. زیرا که تازیان شورشی شهر را تاراج کرده و هنوز آنرا در محاصره داشتند و به کسی اجازهٔ نزدیک شدن به ساحل را نمی‌دادند. (واک ۲۵۴۶ برگ ۱۴۰۷ به بعد).

در ۲۳ سپتامبر این کشتی‌ها پس از گرفتن شماری از حیوانات متعلق به عبدالشیخ از جزیرهٔ قشم^{۵۶} به بندرعباس بازگشتند. در این اثنا امام‌وردیخان هم در بوشهر به اقداماتی برای گرد کردن سپاه دست زد. او با ارسال تعلیقه‌ای برای محمدباقر بیگ و محمدقاسم بیگ به‌اینان دستور داد: «کشتی دو دکلۀ دو-فالك^{۵۷} هلندی را که در ساحل بوشهر لنگر انداخته و هرچند کشتی دیگر را که می‌توانید ضبط کنید. و برعهدهٔ شیخ مشکور بوشهری است که به‌اندازهٔ مصرف یکماه مواد خوراکی با سیصد مرد جنگی در این سفاین جای دهد. شما خود بر این سفاین سوار شده به‌سوی نخیلو برانید من در ۲۲ رجب یا ۱۰ اکتبر ۱۷۴۰ آنجا خواهم رسید در میان راه نیز به هر کشتی که برخوردید آنرا برای خدمت به‌شاه ضبط کنید.» (۲۵۴۶ برگ ۱۸۴۹) او همچنین به نمایندهٔ واک مقیم بوشهر اسخوندرورت^{۵۸} نیز دربارهٔ این دستورها خبر داد و افزود که از هلندیان مقیم بندرعباس خواسته‌ام که با این دستورها موافقت نمایند (همانجا، برگ ۱۱۵۴، با اینکه

55- Galley

56- Quoeten

57- De Valk

58- schoonderwoerd

اسخوندرورت به او پاسخ داد که کشتی دوفالك احتیاج به تعمیر دارد و فاقد ساز و برگ نظامی است سودی نبخشید. اسخوندرورت در پی فشارهای سخت که به او وارد آوردند در ۵ اکتبر راضی شد که شماری سپاهی به نخیلو انتقال دهد. امام وردیخان از بندر حلیله به نخیلو رفته بود. در این اوان خبر رسید که ناوگان شورشیان در جزیره هنگام نزدیک بندر کنگک است جایی که همه خانواده‌های اهالی هوله به آن گریخته بودند.

در ۲۸ نوامبر ۱۷۴۰ شیخ مشکور برای بحث درباره اقداماتی که مردم هوله را به بازپس دادن کشتی‌ها ترغیب کند به شیراز فرا خوانده شد و به او دستور داده شد که برای تحقق این هدف دست بکار شود.

نماینده انگلیس به وعده خود وفا کرد او توپ کوچک سلام نظامی را بر عرشه نهاد و با شماری از سربازان هندی که سرکردگی آنها را يك سر جوخه اروپائی بعهده داشت دست به کار شد و پرچم انگلیس را بر فراز آن برافراشت. این ماجرا هلندیان را در وضعی وخیم قرار داد و آنها برای اینکه مورد بی‌مهری نادر قرار نگیرند بر آن شدند که چند کشتی به دریابییگی وام دهند. اما دریابییگی ناچار می‌بایست قراردادی را با این مفاد امضاء کند:

۱- چنانچه کشتی‌های هلند خسارت ببینند شاه باید تاوان آنها بدهد.

۲- اگر کشتی‌های پادشاه خسارت ببینند هلندیان مسؤول نیستند.

۳- سپاهیان ایرانی نباید در کشتی‌های واك سوار شوند.

۴- چنانچه حمله‌ای صورت گیرد ایرانیان نباید در فرماندهی کشتی‌های واك مداخله کنند.

۵- دریابییگی می‌تواند بر میزان ذخایر آب و هیزم نظارت داشته باشد.

۶- جهازات واك پس از خدمت در بحرین، نخیلو یا بوشهر اگر نتوانند خدمت سودمندی انجام دهند باید بی‌درنگ باز پس فرستاده شوند.

در ۳ اکتبر محمدتقی خان دریابییگی در کشتی میدنراک و علی-سلطان در کشتی کرونینبورخ سوار شدند و فرماندهی کشتی پادشاهی گالی به عهدهٔ يك پاسبان انگلیسی واگذار شد نخست بر آن شدند که از راه خورفکان بروند اما بعد دریابییگی ترجیح داد که به کیش روند که محل اجتماع کشتی‌های بزرگ بود. سپس آنها به سوی کنگ راه افتادند تا با امام‌وردی خان سردار ایرانی گفتگو کنند اما در میان راه سردار ایرانی به آنها دستور داد که به نخیلو بروند که خود قبلاً به آنجا آمده بود. او از زبان دو تن از اسیران شنیده بود که همهٔ توپهای کشتی‌ها در ساحل هستند و شراع‌های کشتی قبطان در اطراف جزیره برده شده و تازیان با آنها سکوی توپ ساخته‌اند و شب‌ها از هر يك از این کشتی‌ها بیش از ۵۰ مرد جنگی محافظت می‌کنند. اما چون دشمن پدیدار شده بود دریابییگی به سردار نوشت که مشورت کردن بیموده است. در ۱۵ اکتبر ناوگان مشاهده کرد که ۱۵ کشتی از کیش می-گریزند و چون بدانجا رسیدند دیدند که ۶۰ تا ۷۰ کشتی در آنجاست. اسلارس^{۵۹} نمایندهٔ هلند به دریابییگی پیشنهاد کرد که این غنیمت زیبا را تصرف کند اما او از این کار تن زد. هنگامی که علی‌سلطان نیز او را تشویق به انجام این کار کرد او شش مرد جنگی را با زورقی به ساحل فرستاد. در ساعت ۲۳ چهار تن از ایشان بدون نماینده بازگشتند نماینده در ساحل بی‌آنکه کسی به سخنش گوش فرا داده باشد کشته شده بود. فردای آنروز لنگرها را برداشته سفاین را به سوی کیش راندند و با دشمن که به سوی ایشان می‌آمد درگیر شدند. کشتی دو کرونینبورخ که وضع بدی داشت و دستور داشت که در صورت امکان خود را از حوزهٔ برد توپها برکنار نگاهدارد با يك کشتی دو دکله و بسیاری از کشتی-های کوچکتر که کشتی قبطان و شصت کشتی کوچکتر را به دنبال داشتند درگیر شد. کشتی فتح‌شاهی به میدنراک حمله کرد و اگر در ساعت ۱۰ کشتی کرونینبورخ به یاری آن نشتافته بودی این کشتی کوچک وضع وخیمی می‌یافت. سپس همگی کشتی‌های ما تا

ساعت ۱۳ با آتش کامل با کشتی فتح شاهی جنگیدند. کشتی‌های ترانکی^{۶۰} ایرانیان که به دنبال ناوگان هلندی آمده بودند به محض آغاز شدن تیراندازی گریختند. در این حال هنوز تازیان ترانکی-های بسیار در ساحل آماده داشتند. کشتی فتح شاهی به نحو مشابهی پاسخ داد و به کشتی‌های هلندی به خوبی شلیک می‌کرد. دو کشتی و ۱۱۰ ترانکی که افراد و سلاح کافی داشتند از آن پشتیبانی می‌کردند. در ساعت ۱۳ هلندیان متوجه شدند که گلوله و باروت بسیاری مصرف کرده در کشتی کرونینبورخ يك کشته و هشت زخمی و در کشتی میدنراک دو کشته و دو زخمی داده‌اند. افزون بر این دکل بزرگ کرونینبورخ آسیب دیده شراع‌هایش از گلوله مشبك و طناب‌هایش تکه تکه شده و به سبب آتش سنگین فتح شاهی تقریباً از کار افتاده بود. در ساعت ۱۶ دو ناخدای هلندی به مشورت پرداخته برآن شدند که برطبق آگاهی و آموزش خود و این حقیقت که دکل کرونینبورخ در توفان خواهد شکست و پنجاه گلوله به آن اصابت کرده بود ناچار به عقب‌نشینی هستند زیرا با اینکه میدان نبرد را حفظ کرده‌اند قادر به شکست دادن دشمن نیستند. اسلارس دریابگی را از این تصمیم آگاه کرد و او موافقت نمود. و گفت: از نبرد شما بسیار خشنودم چون هرگز پیش از این به عمر خود چنین نبردی ندیده بودم و به شاه و سردار گزارش خواهم کرد. هلندیان از میزان خسارت دشمن آگاه نبودند اما یقین داشتند که اگر تازیان آن همه کشتی ترانکی با جاشویان به آن خوبی نداشتندی نتیجه جنگ جز این می‌بودی. در حالیکه ۱۹ ترانکی ایرانی که با هلندیان همراه بودند تجمیعات کمتری داشتند، جاشویان آنها هم فاقد جرأت و صلاحیت تازیان بودند. (۲۵۴۶ برگ ۱۴۳۴ و ۴۰۴ به بعد).

با اینکه دریابگی آشکارا خشنودی خود را از یاری هلندیان اعلام داشته بود سردار عقیده دیگری داشت و در نامه‌ای نارضائی خود را به هلندیان ابلاغ کرد. هلندیان این ماجرا را برای دریابگی بیگی نوشتند و او پاسخ داد: «این امر در اثر بی‌تجربگی

سردارست، من واقعیت را چنانکه باید و شاید به او حالی خواهم کرد.» و نیز پیشنهاد کرد که البته اگر هلندیان کشتی‌های تدارکاتی ما را که به جلفار و کنگ رفت و آمد می‌کنند اسکورت کنند و بکوشند تا شورشیان را به صلح با شاه وادار کنند کمکی به ایران خواهد بود. بنابراین هلندیان مردی به نام اسلارس را که در زبانهای فارسی و تازی دانا بود و از تکلم به این دو زبان سرشته داشت نزد امام‌وردی‌خان به بندر کنگ فرستادند خان در برابر سپاهیان او بگرمی پذیرائی کرد و آشکارا از هلندیان ستایش و از انگلیسیان بدگوئی نمود و گفت انگلیسیان فقط وعده‌ها و سخنان شیرین بسیار گفته‌اند. او به هلندیان قول داد که از شاه رقمی برای ایشان جهت بازرگانی ابریشم و امور دیگر خواهد گرفت. کمک اصلی‌اش این بود که به نایب بندرعباس دستور داد هلندیان را در گردآوری طلب‌های عمده خود یاری دهد. امام‌وردی‌خان هنگام عزیمت اسلارس خلعتی به او داد و در برابر سپاهیان خود نامه‌ای را که قرار بود برای نادر بفرستد خواند. در این نامه امام‌وردی‌خان فهرستی از خدمات هلندیان به حکومت ایران و ستایشنامه‌ای از نبردی که علیه شورشیان انجام داده بودند را آورده بود.

کوناد درباره بازگشت دریایی و ناظرش محمدبیگ، سلطان دشتستان در ۲۳ اکتبر، اقدامات ایشان، جنگ دریائی و تلفات و زیانهای که متحمل شده بودند امام‌وردی‌خان را آگاه ساخت. چند روز بعد از آن در نامه‌ای به امام‌وردی‌خان متذکر شد که: «خواسته‌اید کشتی‌هایی برای حمل و نقل سپاهیان به بندر کنگ در اختیار شما بگذاریم یادآور می‌شود که این امر امکان‌پذیر نیست چون کشتی‌های ما سخت به تعمیر احتیاج دارند.» امام‌وردی‌خان که از نخیلو عازم کنگ بود پاسخ داد که «من نمی‌فهمم چرا کشتی‌های هلند که ترانکی‌های ایران از آنها پشتیبانی می‌نمایند قادر به شکست دادن تازیان نیستند. من از نتیجه آن نبرد خشنود نیستم و یقین بدانید که این وضع به آبروی هلندیان زیان خواهد رساند. بنابراین از شما می‌خواهم که جهازات خود را آماده کنید و به

بندر کنگک نزد من بفرستید چون پس از بازگشت کشتی دوفالک از بوشهر قصد دارم خود به تازیان حمله برده به جاشویان هلندی شجاعت و شهامت بیاموزم.»

امام وردیخان پس از دریافت پاسخنامه کوناد لحن خود را تغییر داد و نوشت: «شما روسفید هستید من صبر می‌کنم تا کشتی‌ها تعمیر شوند سپس به حمله دست می‌زنم به دریابییگی دستور داده‌ام که ساز و برگ نبرد با خود برداشته با ناوگانش به کنگک و از آنجا به جلفار رود. سفاین هلند نیز برای خدمت به پادشاه لازم هستند زیرا که تازیان مغو؟ Mangoese و خنو؟ Ghinoese در کیش^{۱۶} تصمیم گرفته‌اند که خود را منقاد و مطیع شاه سازند و چون ناوگان عظیم هلند را ببینند در عملی کردن تصمیم خود تسریع خواهند نمود. من از خدماتی که تاکنون هلندیان به حکومت ایران انجام داده‌اند سپاسگزاری می‌کنم و در این باره نامه‌ای به پیشگاه نادرشاه تقدیم خواهم کرد.»

در این اثنا در فاصله بین ۸ سپتامبر ۱۷۴۰ تا یکم دسامبر همین سال راهزنی دریائی سخت بالا گرفته بود و حتی امام وردیخان نگران حمله راهزنان به بندر کنگک بود. سپاهیان شاه از لحاظ خوراک و آذوقه و نیز ساز و برگ نبرد سخت در تنگنا بودند. در بندرعباس نیز هرکس مراقب خود بود. هلندیان سفاین خود را به خوبی آماده مقابله با هر حمله کرده بزرگترین توپها و خمپاره‌اندازهای جایگاه واک را به سوی دریا نشانه رفته بودند دو توپ دوازده پوندی مستقر در برج جنوب باختری نیز به سوی دریا نشانه رفته بود. این وضع موجب شد که باز ایرانیان با شتاب و پافشاری از هلندیان برای اسکورت کشتی‌های خودشان و نیز بردن تدارکات به جلفار کشتی بخواهند. هلندیان از آنجا که سپاهیان ایران در تنگنای ترسناکی قرار داشتند سرانجام در ۳ دسامبر موافقت کردند. اما چند روز بعد امام وردیخان به هلندیان گفت: «چون من کشتی گالی را برای بررسی به جلفار فرستاده‌ام و نشانه‌ای از شورشیان تازی دیده نشده است از اینرو دیگر به کشتی‌های

اسکورت هلندی نیازی نیست.» در این اوان باور بر این بود که عبدالشیخ در جلف (Jolph) است — جلف خوری است نزدیک جلفار — و بقیه تازیان شورشی نزدیک کیش و ابوشعیب هستند.

در ۹ دسامبر امام وردیخان پرسید که چرا برطبق مرسوم همه ساله در این زمان کشتی‌های هلند به بندرعباس نیامده‌اند. و بخصوص یکی از ده‌باشیان خود موسوم به شیخ‌علی را برای تحقیق در این امر نزد هلندیان فرستاد. ظاهراً او هنوز برآن بود که به تازیان حمله کند هر چند این دیدار پیشرفتی در کار حاصل نکرد. در ۳ آوریل ۱۷۴۱ نامه‌ای از امام وردیخان خطاب به دریا-

بیگی به بندرعباس رسید که در آن نوشته بود: «مردان‌جنگی من با یک کشتی دیگر فتح‌شاهی و ۳۰ تا ۴۰ کشتی طراد (Tarrads) و کشتی‌های کوچکتر در فه‌ناس(?) (Fihnas) اهالی هوله را پراکنده ساخته بعد این کشتی‌ها شب‌هنگام از کنگک گذشته‌اند در همین احوال تردد کشتی‌هایی در جهت باسعیدو مشاهده شده است. فکر می‌کنم که البته شما دو کشتی بزرگ شاهی و دیگر کشتی‌ها را برای دریافت کشتی‌هایی که شاه‌قلی‌خان حاکم سند به دستور شاه فرستاده به آن صوب گسیل داشته‌اید. تحقیق کنید که اهالی هوله کجا رفته‌اند و چه مقاصدی دارند من از آن بیم دارم که هولیان به‌سوی سند رفته در کار آوردن کشتی‌های جدید اخلال کنند. از هلندیان نیز بخواهید که چهار کشتی خود را از راه خور به کنگک فرستند آنگاه من برای از بین بردن اهالی هوله با کشتی به جزیره کیش و خارک (یا چارک?) (Sjahel) خواهم رفت.» اما هلندیان کشتی‌های خود را برای اینکار قرض ندادند دو تا از کشتی‌ها آماده بازگشت به باتاویا بودند. کشتی دوکیتل^{۶۲} حتی از بار تخلیه نشده بود. در این حال احتمال می‌رفت که اهالی هوله به بندرعباس حمله کنند، همچنانکه در آن سوی خلیج فارس به حمله پرداخته بودند. دریاییگی از این واکنش هلندیان آزردہ — خاطر شده در ۴ آوریل در نامه‌ای خطاب به آنان نوشت: «اینک فرصت بی‌همتایی پیش آمده است شما کشتی دارید و مردم هوله

در شناس(؟) (Shines) متمرکز شده‌اند و به محض پدیدار شدن کشتی‌های جنگی شما تسلیم خواهند شد. از اینرو من از این پاسخ کاملاً نامنتظر شما راضی نیستم.» با اینهمه هلندیان در امتناع خود پا برجا ماندند و دیگر سرداران ایرانی مزاحم ایشان نشدند (۲۵۸۳ برگ ۱۸۲ به بعد).

فقط در ۱۷ ژوئن ۱۷۴۱ باز محمدباقر بیگ و علی سلطان دشتستانی از سوی امام‌وردیخان از هلندیان خواستند که کشتی دوکیتل و یک کشتی دیگر را بفرستند تا با کشتی‌های انگلیسی علیه مردم هوله بکار گیرند. می‌خواستند که سپاه ایران در بندر کنگ سوار کشتی هلندی شوند. اما هلندیان امتناع نمودند چونکه کشتی دوکیتل به اندازه کافی جاشو نداشت و جاشویانش بیمار بودند افزون براین می‌بایست بزودی به باتاویا باز گردد. کوناد همچنین به بوشهر دستوری برای اسخوندرورت فرستاد که از دادن کشتی دوفالک^{۶۲} به ایرانیان خودداری کند. در ۱۰ اوت ۱۷۴۱ همان مقامات ایرانی دوباره به کوناد خبر پراگنده شدن مردم هوله را دادند. و یادآور شدند که نیرومندترین گروه از اهالی هوله می‌خواهند به مسقط بروند و بقیه برآند که به جایگاهی دیگر پناهنده شوند. شما با کشتی‌های خود ایشان را بازداشت کنید اما یک کشتی هم برای اینکه ما بررسی کنیم و خاطر جمع شویم به ما وام بدهید. کوناد باز امتناع نمود ولی محمدباقر بیگ به او گفت: زندگی را برای همه آدمهائی که با این امر ارتباط دارند دشوار مکن اگر کشتی‌های شما برای تهیه آب و هیزم به قشم روند و یک هفته آنجا بمانند به ما خدمتی انجام می‌دهند. و هیچ‌زیانی از این بابت متوجه واک نخواهد گشت و خطا بودن شایعه همکاری هلندیان با مردم هوله - همچنانکه امام‌وردیخان هم یادآور شده - اثبات خواهد شد. قبول دارم که استدلال شما درست است و من اینها را به امام‌وردیخان گزارش خواهم کرد اما پیش از آنکه به شما اخطار کنم که امتناع شما عواقب زیانباری خواهد داشت این کار را نخواهم کرد. در پی این

تهدید که در لفافه انجام گرفت و شیوه سهلی که جلو پایشان نهاده شد هلندیان با آنچه محمدباقر بیگ پیشنهاد کرده بود موافقت نمودند.

در ۲۷ اوت ۱۷۴۱ هلندیان نامه‌ای از امام‌وردیخان دریافت کردند که نوشته بود: «جناب کوناد من در ۱۸ جمادی‌الثانی به فرمان نادرشاه از کازرون راه افتادم و انتظار می‌رود که در عرض یک هفته به بندرعباس برسم شما همه سفایین هلندی را نگهدارید و اگر پیش از این شماری از آنها حرکت کرده‌اند یک کشتی به دنبالشان فرستاده بازگردانید. اگر این دستور را اجرا نکنید خشم شاه را برمی‌افروزید و از آن زیان خواهید دید.» (۲۵۸۴ برگ ۲۱۰۵).

امام‌وردیخان بی‌درنگ پس از رسیدن به بندرعباس کشتی دوکیتل را که در قشم لنگر انداخته بود به عاریت خواست. او خبر یافته بود که در جزیره هنگام ماجراهائی در حال وقوع است و از آن بیم داشت که تازیان جهازات او را که در آنجا بودند ضبط کرده باشند. می‌خواست علی‌سلطان را با ۲۵ مرد جنگی تازه نفس با کشتی بدان صوب روانه کند. هلندیان مایل بودند این سفر را انجام دهند اما دلشان نمی‌خواست سپاهیان ایرانی را با خود ببرند. اما محمدباقرخان به آنان اندرز داد که: این چند سپاهی ایرانی را با خود ببرید زیرا امام‌وردیخان مدتهاست در اثر بهتان‌هائی که به هلندیان زده‌اند نسبت به علاقه ایشان به منافع ایرانیان نظر بدی پیدا کرده است. گذشته از این اگر شما به این کار گردن نهید دیگر از شما خواسته نخواهد شد که مظفر علی‌خان را که با ۸۰۰ اسب و ۱۲۰۰ مرد جنگی بزودی به قصد سند به بندرعباس خواهد رسید با کشتی‌های خود به سند ببرید. هلندیان سرانجام برای اینکه از این خوشی مشکوک بی‌بهره نشوند راضی شدند. به ناخدای کشتی دوکیتل دستور داده شد که اگر با یک کشتی بزرگ و هفت کشتی کوچکتر برخورد کرد آنها را دنبال کند. و اگر نتوانست بی‌درنگ به بندرعباس بازگردد. افزون بر این باید جز به ضرورت تیراندازی نکند و کشتی

خود را به خطر نیندازد.

فردای آنروز هلندیان دانستند که اماموردیخان انگیزه‌های دیگری داشته است. زیرا متقاعد شده بود که گوچی^{۶۴} پیش از بازگشت به باتاویا به محمدتقی‌خان شیرازی قول داده یکی از کشتی‌های هلند را به حکومت ایران بفروشد اینک که گوچی درگذشته بود اماموردیخان از آن نگران بود که هلندیان به وعده‌ای که او داده بود عمل نکنند. کوناد به سردار خبر داد که: «شما اشتباه می‌کنید چون گوچی فقید هرگز نمی‌توانسته چنان وعده‌ای را اجرا کند، هیچکس حق ندارد بی اجازه صریح باتاویا به فروش کشتی دست زند.» اماموردیخان از این خبر سخت خشمناک شد و گفت: «هلندیان مایل نیستند به نادرشاه فاتح هند و نیمی از ترکیه، یاری دهند. اما به دشمنانش به خصوص شیخ‌رحمه با دادن ساز و برگ و مواد خوراکی کمک می‌کنند. من می‌دانم که هلندیان نمی‌خواهند شاه ناوگان داشته باشد اما خاطرشان جمع باشد که شاه همه کارها را روبه‌راه خواهد کرد. پیش از این واک همه ساله به اصطلاح پیشکش‌هایی به ارزش ۱۰۰۰ تومان به حکومت ایران می‌داد. مجموع پول‌هایی که از این بابت بدهکار است و پرداخت آن عقب افتاده است به ۲۰۰۰۰ تومان بالغ خواهد شد و برای خرید شش کشتی کافی است.» اماموردیخان پس از آنکه اندکی آرام شد به دلال واک گفت: «من یک راه‌حل جامع دارم و آن اینست که کوناد کشتی دوکیتل را به من بفروشد. من برای حفظ ظاهر این کشتی را به زور تصرف کرده ولی بعد پول آنرا می‌پردازم. و یکی از نوکران مهم خود را همراه با کوناد با کشتی دیگر به عنوان ایلچی به باتاویا می‌فرستم تا برای مقامات آنجا علت کار مرا و اینکه پول کشتی را پرداخته‌ام توضیح دهد. چون تا آنجا که می‌دانم اموال شاه و اموال واک در نظر من یکسانند. اگر کوناد این کار را بکند نباید از مخدومان خود هراسی داشته باشد.»

همانروز پسین هنگام کشتی دوکیتل از سفر بازگشت. فردای

آنروز سپاهیان ایرانی از پیاده شدن از کشتی خودداری ورزیدند. چون می‌بایست سردار اجازهٔ فرود به آنها دهد. سپس از هلندیان خواستند که دریاییگی و محمدباقر بیگک پنج‌باشی را به داخل کشتی دوکیتل راه دهند، هلندیان چون هنوز سپاهیان ایرانی در کشتی بودند از راه دادن آنان به کشتی سر پیچیدند چون به مقاصد ایرانیان شك داشتند. سردار از این رفتار خشمگین شده برای رفتن به درون کشتی پافشاری نمود و همین کار هلندیان را نسبت به مقاصد ایرانیان بیشتر ظنین ساخت. هلندیان در ۱۵ سپتامبر مخفیانه به ناخدای کشتی دستور دادند که همهٔ سلاح‌های درون کشتی را در یکجا گرد کند چنانکه پیوسته بر آنها تسلط داشته و زیر نظرش باشند. درست در همان هنگام که هلندیان می‌خواستند این دستورها را به ناخدای دوکیتل برسانند معاون دوم کشتی‌خبر آورد که همانروز صبح دریابان علی‌سلطان با ۲۵ مرد جنگی به درون دوکیتل آمده و مدعی شده که برای رفع خستگی آنجا آمده است اما ناخدا و جاشویان را فریب داده و مردان جنگی خود را در کشتی باقی گذاشته است. بهر حال هلندیان دستورهای خود را برای ناخدا ارسال داشتند و به کشتی دو ریدرکرك^{۶۵} دستور دادند که شراع‌های خود را آماده ساخته و تا آنجا که می‌تواند به کشتی دوکیتل نزدیک شود و به محض دریافت علامت از آن کشتی به یاری بشتابد. از کوناد که در این هنگام برای آوردن آب به گنو رفته بود خواسته شد که برای حفظ جان خود بی‌درنگ باز گردد. هلندیان اعتراض‌نامه‌ای نسبت به رفتار علی‌سلطان برای امام‌وردیخان فرستادند و در آن نوشتند: «اگر این عمل تکرار شود همهٔ جهازات هلند به سوی آنانکه بی‌اجازهٔ کتبی از شورای واک بخواهند به درون هر یک از کشتی‌ها قدم گذارند شلیک خواهند کرد.» امام‌وردیخان پاسخ داد: «این کار شما از نظر من اشکالی ندارد و آن دو سرکردهٔ دیگر نخواهند آمد اما چون گوچی فقید در پاسخ درخواست کتبی محمدتقی‌خان به او قول فروش يك کشتی داده است شما باید دوکیتل را به ما بفروشید.»

اندکی بعد هلندیان متوجه شدند که توپهای قلعه شهر به دقت به سوی تجارتخانه هلند نشانه روی کرده و با گلوله مجهز شده است. بنابراین هلندیان نیز توپهای خود را گلوله گذاری کرده برای نبرد آماده شدند. و همه ساکنان تجارتخانه را مسلح ساختند. در ساعت ۱۸ سردار به هلندیان خبر داد که «در ساعت ۲۰ علی-سلطان و محمد باقر بیگ را به تجارتخانه شما می فرستم»، هلندیان پذیرفتند به شرطی که همراهان این دو بیش از شش تن نباشند. اگر بیش از شش تن به سوی تجارتخانه آیند دروازه آن بسته خواهد ماند و با آنان بگونه دشمن رفتار خواهد شد. این گروه سر ساعت به تجارتخانه آمده پرسیدند: چرا هلندیان از آمدن آن دو صاحب منصب به کشتی دو کیتل جلوگیری کردند چون این دو دوست هلند بودند نه دشمن آن. هلندیان پاسخ دادند: «ایرانیان ۲۵ مرد جنگی بی اجازه و آگاهی به درون کشتی دو کیتل آوردند این کار نشانه ای از مقاصد سوء ایشان بود. بنابراین ما وظیفه داشتیم که به اقدامات احتیاطی متوسل شویم. و باز تکرار می کنیم که ما به روی هر جهازی که بی اجازه به کشتی های هلند نزدیک شود شلیک خواهیم کرد. نیز می خواهیم که مردان جنگی ایرانی از کشتی دو کیتل فراخوانده شوند چون بهیچ روی نمی توانیم تضمین کنیم که جنگی میان آنان و جاشویان کشتی رخ ندهد.» نمایندگان ایرانی گفتند: «به یقین شما جنگجویان ایرانی را دشمن خود نمی دانید. سردار فقط می خواهد اجازه داشته باشد که کشتی دو کیتل را بخرد و آماده است که ۱۵۰۰ تومان بیشتر از ارزش واقعی آن پول بدهد هر چند اعتقاد دارد که هلندیان در ازای برخورداری طولانی از امتیازاتی که در ایران داشته اند باید آن کشتی را به شاه هدیه کنند و اگر کوناد از رؤسای مافوق خود خیلی می ترسد بهتر است یکی از آدمهای معتبر خود را با نامه ای به باتاویا بفرستد و در نامه متذکر شود که سفینه دو کیتل را ایرانیان از او به زور گرفته اند.» کوناد پاسخ داد که در برابر این عمل یا هر اقدام مشابه آن ما هم به زور متوسل خواهیم شد. کوناد به نمایندگان ایرانی گفت: «از سردار

بنخواهید از این تقاضاها دست بردارد یا اینکه به من فرصت دهد تا کارکنان واك در اصفهان، بوشهر و کرمان را به بندرعباس فرا خوانم چون اگر سردار در درخواست‌هایش پافشاری کند ما باید همگی از ایران بیرون رویم. البته این رفتن موجب فدا شدن ما نخواهد شد چون اینك تجارت ما در ایران متضمن سودی نیست و بیش از این نمی‌توان تحمل آزار کرد. گذشته از این اگر سردار مردان جنگی خود را از کشتی هلندی فرا نخواند من به اقدامات لازم دست خواهم زد.» آنگاه علی‌سلطان از کوناد پرسید: «آیا می‌خواهی مردان جنگی ما را در کشتی بکشی و اجسادشان را روی هم تلنبار نمایی؟ آنوقت مردان ما بی‌کار نخواهند نشست و سلاح‌های خود را عاقل و باطل نخواهند گذاشت!» کوناد گفت: امیدوارم که کار به اینجاها نکشد ولی اگر کشید واك می‌داند که چگونه با آن دست و پنجه نرم کند.

آنگاه نمایندگان ایرانی از کوناد پرسیدند: ما چه جوابی برای سردار ببریم زیرا پاسخ سردار به آنچه تاکنون ما از شما شنیده‌ایم این خواهد بود که: «بی‌درنگ هلندیان را زیر آتش بگیرید!» ما پیشنهاد می‌کنیم که از سردار برای مشورت بایکدیگر و کوناد فرصت بنخواهید! شورای واك از این پیشنهاد سپاسگزاری نمود و به آنان گفت: بهتر است امام‌وردیخان دست به تیراندازی نزنند زیرا ما نیز پاسخ او را خواهیم داد.

فردای آنروز (۱۶ سپتامبر) سردار دلال واك را فرا خواند. و گفت: «اجازه دهید که محمدباقر بیگ، علی‌سلطان، میرزا حسین منشی او و منشی خاص من میرزا مرتضی از کشتی دوکیتل دیدن کنند!» شورای واك برای ابراز حسن نیت به ایشان جواز دیدار دادند. اما این گروه به جای آمدن بایک کشتی كوچك با يك کشتی بزرگ آمدند و این کار مجاز نبود، به اینان اخطار شد که پیش نیایند و چون اعتنائی ننمودند دوکیتل يك گلوله به جلو و یکی به عقب کشتی آنها شليك کرد سپس کشتی ایشان ایستاد و با يك قایق به دوکیتل آورده شدند. آنها در حین تماشای داخل کشتی متوجه شدند که هلندیان برای مقابله با هر رویدادی آماده‌اند.

زیرا که همه توپها فتیله‌گذاری و آماده شلیک بود چنانکه گفتی حمله دشمنی را در انتظارند پس از بازگشت این گروه، سردار فردای آهروز خواست که ایشیک آقاسی باشی او و سه مرد غیر مسلح دیگر از کشتی بازدید کنند که اجازه یافتند.

در بامدادان روز ۱۷ سپتامبر کوناد از گنو بازگشت. فقط در بامداد روز ۲۰ سپتامبر سردار دست به کار تازه‌ای زد و خواست که دو کشتی هلندی به مدت ۲.۵ روز به او وام داده شود تا کشتی فتح شاه‌ی را از تازیان بازپس گیرد. کوناد پاسخ داد: شما خوب می‌دانید که این کار ممکن نیست! نمایندگان ایرانی گفتند: به سردار فرمان اکید داده شده است که دزدان دریایی را نابود کند و او به سختی می‌تواند از اجرای این فرمان خودداری کند. کوناد گفت: «توجه داشته باشید که پیش از این هلندیان چه خدماتی به حکومت ایران انجام داده و چندین بار بی‌آنکه از مقامات بالا اجازه داشته باشند به ایران کشتی وام داده‌اند. من از آن بیم دارم که مقامات واک توبیخ و مجازات کنند چون هلندیان به ایران برای تجارت آمده‌اند نه برای جنگ. در گذشته، فقط شاه یا اعتمادالدوله تقاضای دریافت کشتی داشتند.» نمایندگان ایران گفتند: بهتر است از گذشته سخن نگوئی سردار بیچاره شده و اگر تصمیم به اعمال زور گرفت شمار هلندیان اندک است. ما به او چه پاسخ دهیم او مردی است کله‌شق و احتمالاً بی‌درنگ فرمان تیراندازی خواهد داد. کوناد پاسخ داد: من بر تصمیم خود باقی هستم اما شما پسین‌گاه بازگردید چون شورای واک در جلسه‌ای این موضوع را موکد مذاقه قرار خواهد داد. و افزود ممکن است سردار دستور داشته باشد که با واک بجنگد اما دستور مشابهی ندارد که روشن کند چه کسی سزاوار سرزنش خواهد بود.

در پسین هنگام هلندیان پاسخ فرستادند که نخست باید سردار ۵۰ مرد جنگی را از کشتی هلندی فرا خواند و سردار همان‌روز آنها را از کشتی به ساحل فرا خواند و به هلندیان خبر داد که باید این فرمانهای شاهی را انجام دهند یعنی:

مظفرعلی خان را با کشتی‌های خود به صوبه تته برده و او را در

نبرد با مردم هوله یاری دهند. سردار معتقد بود که بردن مظفرعلی خان با کشتی برای هلندیان دشوار خواهد بود و او می تواند مظفرعلی خان را از راه خشکی بفرستد. اما حمله به هوله کار آسانی خواهد بود و می توان در عرض ۲۵ روز آنرا به انجام رسانید. اگر هلندیان با این کار موافقت نمایند محبت شاه را نسبت به خود جلب خواهند کرد. چون هلندیان پاسخی نفرستادند سردار محمدباقر بیگ را برای دریافت پاسخ نزد کوناد فرستاد. در این زمان سردار خود در آبادی عیسین در باغ انگلیسیان مهمان بود. کوناد از محمدباقر بیگ پرسید: آیا می توانم با تقدیم هدیه ای از وام دادن کشتی معاف شوم؟ اما محمدباقر بیگ گفت: این کار ناممکن است. شورای واک پس از مشورت بر آن شد که کشتی دو ریدرکرك^{۶۶} را برای سفر به صوبه تته به سردار وام دهد. چون کشتی دوکیتل می بایست به باتاویا بازگردد. هلندیان از آن بیم داشتند که اگر کشتی را ندهند جنگ آغاز شود و آنها برای جنگ ضعیف بودند و از سوئی منافع واک از بازرگانی تأمین می گشت نه از جنگ. اکثریت شورا نظرشان این بود که اگر سردار حمله کند و ایشان به پاسخگوئی پردازند این کار برای واک و کارمندانش مصیبت به بار خواهد آورد و سرمایه واک از میان می رود و اقلیت می خواستند که در برابر لاف زدن های سردار واکنش نشان داده شود چون معتقد بودند که خواسته های سردار پایان پذیر نیست و او به يك کشتی راضی نشده دوکیتل را هم خواهد خواست. با اینکه اقلیت کاری از پیش نبردند اما آینده نشان داد که نظر ایشان درست بوده است. در ۳ اکتبر ۱۷۴۱ مظفرعلی خان به بندرعباس رسید و امام وردیخان از هلندیان خواست که برای بردن او به صوبه تته مهیا شوند. دیلماج هلند به سردار گفت: بردن مظفرعلی خان و همراهانش امکان ندارد چون این کشتی کوچک است و گنجایش همه آنها را ندارد. سردار گفت: مظفرعلی خان ۸۰۰ سرباز و قاطر دارد و هلندیان ناچار باید دست کم سیصد مرد جنگی و اسب و ساز و برگ نبرد

را ببرند و برای انتقال بقیه همراهانش هم نگرانم. و افزود: «چون کوناد مرا در نبرد با هولیان یاری نداد باید قبول کنم که با آنها همدست بوده است و این امر را به من گزارش داده اند.» دیلماج گفت نه قربان اینطور نیست موضوعی را که شما به آن اشاره فرمودید در روز روشن رخ داد و يك مرد تازی سفینه‌ای را که مردم هوله از هلندیان ضبط کرده بودند بساز پس آورد اگر ایرانیان به آن مرد تازی ظنین شده بودند چرا دستگیرش نکردند؟ اما سردار به حرف‌های دیلماج گوش نداد و گفت: من یقین دارم که میان کوناد و مردم هوله گفت و شنیدهایی رخ داده است با این وصف اگر کوناد خواسته‌های مرا انجام دهد آماده‌ام که از گناهانش چشم‌پوشم. بعد من به باتاویا نامه می‌نویسم که کوناد چندین بار از دادن کشتی خودداری نموده است آنگاه دستور داد که تا روز شنبه هلندیان باید مظفرعلی‌خان را با سیصد مرد جنگی‌اش به صوبه تته برده باشند. کوناد پاسخ فرستاد که من سعی می‌کنم کاری برای شما انجام دهم اما نخست باید کشتی از بار تخلیه شود و بنابراین احتمال دارد که به موقع آماده نباشد. و افزود: امیدوارم سردار از خواستن کشتی دوکیتل دست بردارد چون اگر من بخواهم آنرا وام بدهم با صدور اجازه از باتاویا باشد. اما درباره اینکه مرا دوست تازیان هوله خوانده‌اید به یاد بیاورید که در سال ۱۷۴۰ و جز آن، هلندیان با تازیان هوله جنگ‌ها کردند و دو توپ بزرگ تجارتخانه ما به جانب دریا و جایی که احتمال حمله ایشان می‌رفت نشانه رفته بود. با اینهمه سردار از نظرات خود دست بر نداشت و به هلندیان یادآور شد که کشتی باید به موقع مقرر آماده باشد و در این حال سایر مقامات ایرانی به دیلماج هلند گفتند که بر همگان روشن است که این کشتی برای انتقال مظفرعلی‌خان و همراهانش خیلی کوچک است. سردار آماده بود که اگر هلندیان فقط با دادن يك کشتی او را در حمله به تازیان هوله یاری دهند از درخواست کشتی برای سفر به صوبه تته چشم‌پوشی کند. دیلماج گفت: واك هیچگاه در ادای دیون خود قصوری نکرده اما بر عکس ایرانیان چنین نبوده‌اند. و ایرانیان گفتند اگر

کوناد تسلیم شود سردار درباره بازپرداخت بدهی‌های مهم ایران و گردآوری فوری آنها اقدام خواهد کرد. اما کوناد دیلماج هلند را باز پس‌فرستاد با این پیغام که: کشتی دو ریدرک رک باید بنابه قرار قبلی به تته رود و کشتی دو کیتل عازم باتاویاست والسلام! امام‌وردیخان خشمناک شده بر سر دیلماج داد زد که: یکماه است مرا با سخنان چرب و نرم فریفته‌اید! به کوناد بگو اگر تا امروز پسین با خواسته‌های من موافقت نشود من تجارتخانه هلند رانا بود کرده و در هر نقطه که بتوانم به واک زیان خواهم رساند. اما تا آنروز پسین هنوز پاسخی دریافت نکرده بود از اینرو به واک دشنام داد. فردای آنروز بامدادان محمدباقر آقا و علی سلطان به تجارتخانه هلند آمده گفتند: «دو کشتی برای حمله به تازیان هوله و سفر به تته می‌خواهیم. سردار دیگر هیچگونه تأخیری را تحمل نخواهد کرد. پافشاری و الحاح برای کشتی‌ها سخت زیاد است او نمی‌تواند بی‌کشتی فرمان‌های شاه را اجرا کند و جان او در گرو اجرای فرمان‌های پادشاه است. از اینرو فروتنانه و برای آخرین بار دو کشتی را برای مدت ۲۵ روز به وام خواسته و از شما درخواست کرده است که پاسخی صریح به او بدهید.» کوناد می‌خواست که در پاسخ پیشین خود پای برجای بماند ولی مقامات ایرانی گفتند: سرسختی شما موجب از میان رفتن دوستی دیرین ایران و واک خواهد شد. کوناد گفت: «قبلا چهار بار کشتی دو کیتل را به او وام داده‌ام این وام دادن کشتی‌ها برای واک بار بسیار سنگینی است چنانکه بهتر است همه کارکنان واک ایران را ترک کنند. سودی که در اینجا عاید ما می‌شود در خور اعتنا نیست. خوبست شما برای وام گرفتن کشتی به انگلیسیان یا کسان دیگر مراجعه کنید.» مقامات ایرانی گفتند: جناب کوناد آیا این مسأله جزئی ارزش آنرا دارد که رابطه خود را با ایران قطع کنید گذشته از این سردار نمی‌گذارد که شما صحیح و سالم از ایران بیرون روید! کوناد در این وقت پرسید: آیا سردار از شاه دستور دارد که با ما بجنگد؟ مقامات ایرانی به جای پاسخ دادن همان پرسش را از کوناد کردند: جناب کوناد آیا شما هم دستور

دارید که با ایران قطع رابطه کرده برای خاطر وام دادن يك كشتی با ما بجنگید؟ کوناد گفت: نه! من چنین دستوری ندارم، مقامات ایرانی جرأت نداشتند با این پاسخ نزد سردار بازگردند از اینرو به کوناد گفتند: بهتر آنست که تسلیم شوی وگرنه مصیبت بیار خواهد آمد سردار دستور داده است که از فردا نباید گذاشت آب آشامیدنی و هیزم به تجارتخانه هلند حمل شود و هیچکس حق ندارد که از تجارتخانه‌ها بیرون شود یا بدان اندر آید. او می‌خواهد ساکنان تجارتخانه گرسنه بمانند زیرا اگر فرهان‌های شاه را اجرا نکند خواهد مرد. کوناد گفت: من یکبار دیگر موضوع را با اعضای شورای واک به مشورت می‌گذارم شما برای گرفتن پاسخ پسین‌گاه بیائید. به سبب وجود تهدید محاصره و نداشتن آب کافی جز برای مصرف سه روز و مدافعان اندک آغاز شدن نبرد، به نابودی کامل واک می‌انجامید، آنوقت سردار نیز هلندیان را همدستان تازیان هوله قلمداد می‌کرد. بنابراین بهتر آن بود که تسلیم شویم چون سه ماه بیهوده گذشته بود بی‌آنکه واک اندک سودی بدست آورده باشد و حال آنکه اگر به تازیان هوله حمله‌ای می‌شدی، دریانوردی در خلیج فارس امن‌تر می‌گشت و این امنیت نیز به سود واک بود. فقط سه تن از اعضای شورای واک با تسلیم شدن مخالف بودند اما بقیه موافقت نمودند به شرط آنکه امام-وردیخان پیمان‌نامه‌ای را امضاء و در آن اذعان کند که آن دوکشتی را پس از یکماه تحویل دهد و هرگونه خسارتی را که در جنگ متوجه کشتی‌های هلند شده باشد جبران کند. (۲۵۸۳ برگ برکت ۶۲۲-۵۵۸+۲۵۸۴ برگ ۲۱۱۷).

کوناد و چند تن از اعضای شورای واک به درون کشتی‌ها رفتند تا جاشویان را از جریان آگاه کنند چون اینان با آمدن مردان جنگی ایران به درون کشتی‌ها موافق نبودند. کوناد و همراهان را دریانوردان شورشی احاطه کرده و در حضور امام‌وردیخان و دیگر مقامات ایرانی که در کشتی بودند به مسخره و استهزاء ایشان پرداختند. آنها حتی تهدید کردند که شورای واک را در کشتی توقیف خواهند کرد و سه بار قایق را از طناب پهلویی کشتی جدا

کردند. اعضای کنسول اعتراضات شورشیان را بسیار اغراق آمیز یافتند و توانستند آنها را آرام کنند (۲۵۸۴ برگه ۲۵۰۴). اما همه ناراحتی‌ها پایان نیافت علی سلطان و آدم‌هایش آمرانه رفتار کردند و ناخدا و معاونش را از اتاق خود بیرون کردند و آشپزخانه‌ای درست کردند بی‌آنکه ناخدا اجازه استفاده از آنرا داشته باشد. امام‌وردیخان به مردان خود دستور داد که از دستورهای ناخدا پیروی کنند و خواست که سه غرفه برای استفاده شخصی او آماده شود. او به کوناد اطمینان داد که علی سلطان، دیگر خدمه کشتی را آزار نخواهد داد. اما هنگامیکه او به درون کشتی گام نهاد دشواریهای تازه‌ای پدید آمد. کوناد خواسته بود که بیش از ۳۰ تا ۴۰ ایرانی به کشتی وارد نشوند. چون در حین نبرد و سفر به سبب ناآگاهی از کار ملوانی و دشواریهایی که از ندانستن زبان ناشی می‌شود ممکن بود وضع خطرناکی پیش بیاید. اما به‌رغم اعتراضاتی که شده بود حتی مردان جنگی بیشتری از ایرانیان به کشتی آمدند. در این هنگام اکثریت جاشویان و کشتیبانان از فراز کشتی در آب فرو جستند و شناکنان به ساحل رفته مدعی شدند که می‌خواهند با ناخدایشان باشند او به سبب رفتار جاشویان و نیز رفتار شخصی‌اش به دستور شورای واک بازداشت شده بود. امام‌وردیخان پس از اینکه توسط دیلماج هلندخواست آنها را در کشتی نگهدارد و موفق نشد اجازه داد که بیرون روند چون برخی از آدم‌های بی‌پروا حتی آماده شده بودند که کشتی را منفجر کنند. در کشتی دو کیتل تنها ۱۲ اروپائی و دو دریانورده مسلمان باقی مانده بود. امام‌وردیخان به کوناد گفت اگر کسی از آدم‌های من مرتکب خلافتی نسبت به کشتی‌بانان شده است بگوئید تا او را مجازات کنم. او همچنین خواست که ۵۰ دریانورد اروپائی برای به راه انداختن کشتی به او بدهند اما کوناد نمی‌توانست دریانوردان را به بازگشت به کشتی وادار کند مگر آنکه فقط ۳۰ تا ۴۰ ایرانی در کشتی باقی می‌ماندند. در آنزمان هر دو کشتی با جاشویانی که بیشترشان ایرانی بودند حرکت کرده بودند. کوناد همچنین خواست که کشتی‌ها هرچه زودتر به بندرعباس باز

کردند تا جاشویان را به کشتی‌ها سوار کنند و دستورهای برای هر دو ناخدای کشتی‌ها فرستاد. دیلماج هلند به امام‌وردیخان گفت انتظار می‌رود که کشتی‌ها هرچه زودتر باز گردند. جاشویان باید برای پرهیز از درگیری بیشتر با سپاهیان و جاشویان ایرانی که فقط موجب به‌خطر افکندن کشتی‌های می‌شود، در بندرعباس بمانند. به هر دو ناخدا دستور داده شد که مراقب کشتی‌ها و اموال واک و اموال شخصی جاشویان که در کشتی‌ها مانده بود باشند.

با اینکه دیلماج کوشید امام‌وردیخان را مطابق میل کوناد وادار به بازگشت به بندرعباس کند اما او به دریانوردی به‌سوی قشم که در آنجا آب‌آشامیدنی و هیزم یافت می‌شد ادامه داد. پس از يك روز دریایپیمائی کشتی‌ها در بین راه به سوی کنگ راه پیمودند. در ۱۷ اکتبر ۱۴ کشتی از تازیان را در نزدیکی هنگام دیدند اما آنها را رها کردند که بروند. و در ۱۹ اکتبر به بندر کنگ رسیدند. امام‌وردیخان از کشتی پیاده شد و به‌مردان جنگی خود دستور داد که از ناخدایان کشتی‌ها اطاعت کنند. ناخدایان با اینکه از ایرانیان آزار ندیده و خوشرفتاری دیده بودند خشنود نبودند. آنها خواهان جاشویان هلندی بودند و از کوناد خواستند که بی‌درنگ ایشان را بفرستد. یکی از ناخدایان چنین نوشته بود:

«بالا کشیدن لنگر یا هر کار دیگر موجب بی‌نظمی و آشفتگی کامل می‌شود زیرا این به اصطلاح جاشویان محلی به این کارها عادت ندارند. غوغا و هیاهوی سپاهیان ایرانی و نیز نبودن يك دیلماج خوب موجب می‌شود که دستورهای مرا نشنوند و نفهمند از این رو هر کاری که می‌کنند اشتباه است. اگر هوا توفانی شود یا حمله‌ای انجام گیرد من از کشتی می‌ترسم چون نجاری در کشتی نیست که آنرا تعمیر کند یا جاهای گلوله را در زیر خط برخورد آب با کشتی مسدود نماید. ما به بردگانی می‌مانیم که همه آنها را ترك کرده‌اند بجز خدا که تنها به او امید بسته‌ایم.»

کشتی‌ها شش روز در بندر کنگ ماندند. امام‌وردیخان به‌رغم اعتراضات هلندیان دویست تفنگچی با تفنگ چخماقی،

پنج توپ و پانصد من باروت به درون کشتی‌ها آورد. او ۱۵۰۰ مرد جنگی و دویست اسب را در کشتی‌های ترانکی (= دنگی) که همراهش بودند جای داد. این کشتی‌ها^{۶۷} در ۲۴ اکتبر ۱۷۴۱ (۱۵ شعبان) از بندر کنگ راه افتادند و فردای آنروز به کیش رسیدند. در اینجا خبر یافتند که کشتی فتح‌شاهی با ۵۰ قایق بزرگ به سوی بحرین حرکت کرده است. بقیه کشتی‌ها و قایق‌های تازیان هوله در پائین کیش پهلو گرفته و سواحل آنجا با شمار بسیاری از مدافعان تقویت شده بود. در همانروز جنگ در گرفت و تازیان هوله به سبب مهارت و تجربه‌ای که در ملوانی و دریانوردی داشتند دست بالا را داشتند. یکی از سپاهیان ایرانی به سبب نادانی و بی‌دقتی در کاربرد فتیله حتی موجب انفجار و زخمی شدن چند تن از همقطاران^{۶۸}ش گردید. در ۲۶ اکتبر ۱۷۴۱ پس از آنکه امام‌وردیخان با غرماندها^{۶۹}ن زیر دست خود به مشورت پرداخته به آنها اندرز داد که بهتر بجنگند دوباره دو طرف به جنگ پرداختند. نقشه این بود که امام‌وردیخان با کشتی‌های هلندی به حمله دست زند و پیاده نظام در ساحل پیاده شود. اینها می‌خواستند با ۵ قایق این کار را انجام دهند که موفق نشدند چون تازیان با یک حمله سخت آنانرا با بر جای گذاشتن کشتگان و زخمیان بسیار وادار به عقب‌نشینی ساختند.

هنگام پیاده شدن پیاده نظام، کشتی دوکیتل مواضع تازیان را سخت زیر آتش گرفت و امام‌وردیخان برای تشویق توپچیان خود به عرشه کشتی آمد.

امام‌وردیخان در عطش دیوانه‌وارش برای پیروزی خواست که خود در یک کشتی ترانکی با یک توپ تیراندازی کند چون در گلوله توپ بیش از اندازه باروت ریخته بودند توپ منفجر شد و امام‌وردیخان زخمی گردید و سه ساعت بعد جان سپرد و ده ایرانی دیگر نیز با او جان سپردند.

پس از این اتفاق سوء بی‌درنگ^{۷۰} تبرد متوقف شد و دریاییگی به کشتی آمده در نامه‌ای به کوناد نوشت که: «ما در اثر شلیک

سخت ناوگان تازیان هوله را که مرکب از کشتی قبطان و ۱۰۰ ترانکی بود واداز به عقب نشینی کردیم» دریاییگی دستور داد که جنازه امام وردیخان را بی درنگت به بندر کنگت برند و سپس يك شورای جنگی تشکیل داد. شورا تصمیم گرفت برای تهیه آب آشامیدنی و هیزم به بندر چارك و از آنجا به بحرین روند، اما هلندیان به آن سبب که مدت قراردادشان پایان یافته بود مخالفت نمودند و به دریاییگی گفتند اگر در اجرای این تصمیم پافشاری کنی ما همگی کشتی ها را ترك خواهیم کرد. در ۲۵ اکتبر ۱۷۴۱ دو کشتی هلندی فتح سیانگا^{۶۸}، دو گلیوات^{۶۹} و ۴۰ زورق دیگر از کنگت به سوی کیش روانه شدند. در روز ۲۷ اکتبر در ساعت ۱۶ این کشتی ها به کیش رسیدند. اینها کشتی قبطان و ۲۰ قایق دیگر را مشاهده کردند. کشتی دو ریدرکرك دو گلوله به سوی آنها شلیک کرد و آنها هم پاسخ دادند بی آنکه زیانی به طرفین وارد شود، همانروز پسین هنگام امام وردیخان^{۷۰} مردانی را با قایق به ساحل فرستاد اینان فردای آنروز بامدادان خبر آوردند که نتوانسته اند در ساحل پیاده شوند زیرا که در سراسر ساحل با تازیان مسلح هوله روبرو بوده اند. امام وردیخان بی درنگت گوش چپ دو تن از سرکردگان آنها را برید و باز پس فرستادشان تا یکبار دیگر برای پیاده شدن به ساحل بکوشند. در این اثنا کشتی های هلندی برای پشتیبانی پیاده شوندگان ساحل را زیر آتش گرفت. سپس در ساعت ۱۴ به سوی کشتی های تازیان پیشروی کرده بسا آنها درگیر شدند اما کشتی دو کیتل نتوانست زیاد پیشروی کند چون عمق آب تنها به هفت قلاج دریایی کاهش یافته بود زیان اندك یا ناچیزی به کشتی وارد آمد. تازیان هوله به آتش هلند پاسخ دادند و در ساعت شانزده امیر وردیخان^{۷۰} برای تشویق توپچیان به عرشه کشتی درآمد، او خود به فرماندهی چند توپ

68- Fati Sianga

69- De gallivats

۷۰- امام وردیخان يك روز پیش کشته شده و باز در اینجا از او سخن می رود
گویا منظور دریاییگی است؟ م.

پرداخت در این اثنا یکی از توپهای شش پوندی منفجر شده شش تن را کشت و ده تن دیگر را زخمی ساخت. این انفجار بر اثر بی‌دقتی و بی‌تجربگی خدمه توپ پدید آمد که دو فشنگ در يك لوله توپ گذاشته بودند. کشتی‌های هلند تا هنگام فرو شدن آفتاب به شلیک بر تازیان هوله ادامه دادند آنگاه بی‌آنکه آسیبی دیده باشند به سوی آبهای ژرف‌تر روان شدند.

فردای امروز (۲۹ اکتبر) شورای جنگ دریایی را به مقام سردار ارتقا داد. در ۳۰ اکتبر کشتی‌ها به آبادی باطنه؟ (Batana) که در شمال خاوری کیش است برای تهیه آب و مردان جنگی تازه‌زور روان شدند چون سپاهیان امام وردیخان در اثر مرگ سردارشان دیگر تمایلی به جنگیدن نداشتند دریایی می‌خواست با این مردان جنگی تازه زور - چنانکه به استخدام ایشان موفق می‌گشت - به بحرین رود و از تیررس دشمن که کشتی‌هایش را از نزدیک تعقیب می‌کردند دور شود. ناخدایان هلندی که ورود به این مسیر را به خصوص با چنان جاشویان بی‌تجربه‌ای کاری احمقانه می‌شمردند از حرکت خودداری نمودند. پس از مرگ امام وردیخان وضع داخلی کشتی‌ها بدتر شد چون هرچند که ایرانیان رسماً می‌بایست از ناخدایان هلند اطاعت کنند عملاً فقط جاشویان هلندی از ناخدایان مذکور اطاعت می‌کردند. ناخدایان سخت از ایرانیان دلخور بودند. به خصوص از علی سلطان که خواهان انواع و اقسام چیزهای ناممکن بود، ناخدای کشتی دوکیتل درباره او نوشت: «او چنانست که گوئی می‌خواهد بی‌یاری باد برخلاف جهت آب کشتی براند، هنگامی که به او می‌گویم این کار ناممکن است به من دشنام می‌دهد. از این‌رو من از اینکه ایرانیان کشتی‌های خود را از دست داده‌اند متعجب نیستم. زیرا به سبب بدرفتاری با جاشویانی که هر روز از گرسنگی و تشنگی شکایت دارند اینان ناچار به شورش هستند.» (۲۵۸۴ برگ ۲۶۹۱).

در ۷ نوامبر کشتی‌ها برای تهیه آب به ماهو؟ (Moho) در چهار میلی باختر کنگ رسیدند. در ۹ نوامبر دریایی شورایی

تشکیل داد. ناخدای هلندی از طریق دیلماج به دریابییگی گفت که مدت قرارداد ما به سر رسیده و ما می‌خواهیم باز گردیم! دریابییگی گفت: «حوصله داشته باشید من در این باره به کوناد نامه نوشته‌ام.» با اینحال به کشتی‌ها اجازه داد که به بندر کنگ روند و در آنجا برای دریافت دستورهای جدید منتظر بمانند. کشتی‌ها دو روز بعد به بندر کنگ رسیدند ناخدایان هلندی می‌خواستند به خانه‌های خود برگردند چون اینک با مرگ امام‌وردیخان امیدی نبود که ماجرا بزودی پایان گیرد. ایرانیان که از تازیان هوله در هراس بودند می‌گفتند ما در جایی به دنبالشان می‌گردیم که نیستند. ناخدایان از کوناد خواستند که یک‌کرجی با جاشویان هلندی، نزد آنان بفرستند تا با آن به بندرعباس بیایند. و از رفتن به هر جای دیگر خودداری نمودند و به کوناد پیام دادند که خاطر جمع باشید که در غیر اینصورت ما نه دیگر کاری به کار کشتی‌ها داریم نه مسئولیت آنها را به گردن می‌گیریم. (۲۵۸۴ برگ ۲۶۹۲-۲۶۹۰ به بعد) دریابییگی پس از روبرو شدن با این اولتیماتوم و نیز چون همه توپچیان و اسبانش جان سپرده بودند تصمیم خود را عوض کرده به کنگ بازگشت. او به هلندیان گفت: هنگامی که حاتم‌خان صاحب اختیار فارس به اینجا آید کشتی‌های شما را باز پس خواهم داد. وی در شرایط مشابهی نیز در ضمن نامه‌ای از کوناد خواست که ده تا پانزده توپچی برای او بفرستد. دراین بین مظفرعلی‌خان به دریابییگی نوشت که کشتی‌های هلند را باز پس دهد. چون او در سفر دریائی به تته به آن کشتی‌ها نیازمند خواهد بود اما مظفر-علی‌خان نیز همان پاسخ را دریافت داشت.

با اینکه دریابییگی پس از مرگ امام‌وردیخان قول داده بود که در کشتی‌های هلند بیش از ۵۰ ایرانی باقی نگذارد، در کشتی دوکیئل ۱۸۰ و در کشتی دو ریدرکرك ۱۰۰ تن ایرانی بودند. افزون بر این تعدادی از سپاهیان و سرکردگان ایرانی هم مدام در این کشتی‌ها در آمد و رفت بودند. دو ناخدای هلندی به کوناد نوشتند: «ما مانند بردگانیم اگر فقط جاشویانی داشتیم مدت‌ها

پیش از اینجا رفته بودیمی چون دریابییگی فقط ما را از حرکت باز می‌داشت.» در ۲۰ نوامبر ۱۷۴۱ ناخدایان هلندی نامه کوناد را به دریابییگی نشان دادند که در آن از منقضی شدن زمان قرارداد سخن رفته بود. دریابییگی به ناخدایان گفت: «فردا نزد من آئید امشب جلسه مهمی داریم.» اما فردا غنمها از آنان خواست که سه روز دیگر صبر کنند تا حاتم‌خان بیاید یا کوناد دریانوردان دیگری را بفرستد. ناخدایان شق آخر را پذیرفتند و کوناد را تشویق کردند که در فرستادن ملاح شتاب نکند.

در این بین حاتم‌خان در نامه‌ای به کوناد نوشت: «از این خبر که هلندیان از بازارگانی دست باز داشته دروازه‌های تجارتخانه خود را بسته‌اند متعجب شده‌ام. اگر این خبر راست باشد، این امر برای پادشاه ایران و رؤسای شما در هلند زیانبار است و شاه یقیناً از آن خشنود. نخواهد شد بنا بر این لطفاً دروازه‌های تجارتخانه هلند را باز کنید و بازارگانی را از سر گیرید.» کوناد در پاسخ چنین نوشت: «علت بسته شدن دروازه‌های تجارتخانه و متوقف شدن امر تجارت رفتارهای زشت مرحوم امام‌وردیخان بود که مکرراً از ما تجهیزات و وسایل می‌خواست. با اینحال درهای تجارتخانه ما به روی هر انسان صمیمی و هر بازرگان واقعی که اسوه خود را در میان دیگران جستجو نکند گشاده است.»

با اینکه کوناد متذکر شده بود که در بندر عباس دیگر توپچی ندارد باز دیگر دریابییگی از او توپچی و ۲۰ ملاح برای هر کشتی خواست و نیز قول داد که تا حاتم‌خان به کنگ آمد او کشتی‌ها را باز پس خواهد داد. او گفت: برای آن از شما ملاح می‌خواهم که قصد دارم کشتی‌ها را باز پس فرستم و در این ناحیه دزدان دریایی فراوانند. ملاحان هلندی خسته بودند زیرا دریانوردان ایرانی به کشتی توپچی نمی‌کردند لنگرها را کم می‌کردند و بواسطه بی‌توجهی جان خود را از دست می‌دادند خوشبختانه هلندیان می‌توانستند لنگرها را تعمیر کنند. حتی کشتی دوحیدنرک در ۲۲ نوامبر دستخوش بناد شد. در ۲۵ نوامبر

۱۷۴۱ مظفرعلی خان به کنگ آمد و خواست که کشتی های هلند را به بندرعباس برده. اما دریابییگی راضی نشد چون می بایست منتظر ورود حاتم خان بمانند. و پس از ورود او کشتی ها را به ناخدایان هلندی بدهند هرچند مظفرعلی خان مدعی بود که از حاتم خان اجازه اینکار را دارد. حاتم خان در ۷ دسامبر ۱۷۴۱ به بندر کنگ آمد و دیلماج رفتار بدی را که با هلندیان شد به او گزارش داد. حاتم خان سخت به خشم آمد و گفت: از این پس اگر هلندیان شکایات مشابهی داشته باشند باید مستقیماً به من گزارش کنند. کشتی ها باید به همراه مظفرعلی خان و الله وردی بیگ به بندرعباس باز گردند و این اخیر باید از هلندیان کشتی دو ریدرک رک را برای سفر به تته خواستار شود. حاتم خان همچنین پاسخی به نامه کوناد نوشت. او از همه آزارهایی که هلندیان متحمل شده و همه خدماتی که به شاه ایران کرده بودند یاد کرد و افزود: «اگر شما قبل از مرگ امام وردیخان مرا از اوضاع با خبر کرده بودید بیگمان دستور می دادم که او را بکشند.»

ورود حاتم به بندر کنگ و قول او درباره باز پس فرستادن کشتی های هلند به بندرعباس در ۱۱ دسامبر موجب شد که هلندیان از نقشه گریزانیدن کشتی هایشان از بندر کنگ دست بردارند. این نقشه پس از انجام گرفتن مکاتبات سری، میان ناخدایان و کوناد طرح شده بود. قرار بود جاشویان هلندی به کنگ رفته و به رغم هرگونه مخالفت ایرانیان به اتفاق ناخدایان کشتی های هلندی را برداشته به بندرعباس باز گردند. (۲۴۸۴ برگ ۲۶/۲۶۶۴ و ۲۶ و ۲۷۲۴).

در ۱۷ دسامبر ۱۷۴۱ که کشتی های هلند به بندرعباس باز-گشتند مظفرعلی خان نامه ای از حاتم خان به کوناد داد. در این نامه حاتم خان نوشته بود که نادرشاه فرمان داده است که هلندیان باید دو کشتی برای بردن مظفرعلی خان به سند در لنگرگاه آماده داشته باشند بنابراین من هنگام ورود به کنگ دستور دادم که برخی از

بار و بنه و همراهان مظفرعلی خان را در کشتی‌هایی که آنجا بود جای دهند بقیه همراهان و بار و بنه او را باید کشتی‌های هلند ببرند.

بار دیگر کوناد در وضعی بد قرار گرفت و برای او روشن شده بود که این بار وام خواستن کشتی به فرمان مستقیم خود شاه است و نمی‌توان از آن سرپیچی کرد در ضمن کشتیبانان هلندی از بردن سپاهیان ایرانی که در زیر فرمان امام‌وردی بیگ بودند خودداری کرده بودند و اینک از آن می‌ترسیدند که اگر به کشتی‌ها باز گردند مورد آزار قرار گیرند و حيله‌ای برای به‌دام انداختن دوباره ایشان درکار باشد زیرا ایرانیانی که در درون کشتی‌ها بودند نمی‌توانستند کشتی‌ها را در پهنه دریاها هدایت کنند. ازاینرو کوناد به الله‌وردیخان بیگلربیگی جدید لار و نماینده حاتم‌خان پیشنهاد کرد که فقط يك کشتی دو دكله هلند را با يك کشتی کرایه‌ای محلی بکار گیرد زیرا که در وضع و شرایط کنونی ممکن نیست که از کشتی‌های دو کیتل و دو ریدرکرك استفاده شود. اما الله‌وردیخان مخالفت نمود و کار به بن‌بست کشید چون کشتیبانان هلندی هنوز بر آن بودند که تا زمانی که ایرانیان در کشتی‌ها باشند به کار نپردازند زیرا به نظر ایشان حتی در لنگرگاه بندرعباس هم پیوسته در معرض آزار ایرانیان قرار می‌گرفتند. در اثر مخالفت کشتیبانان، کوناد نمی‌توانست با درخواست حاتم‌خان توافق کند. به رغم دستورهای حاتم‌خان به محمدباقر نایب بندرعباس و میرزا هادی شاه‌بندر دایر بر اینکه باید با پرسنل واک مؤدبانه رفتار کرد و نسبت به ایشان تخلف و آزار روا نداشت وضع تغییری نیافت. نایب با پافشاری می‌خواست که ۸۰ سراسب و ۲۰۰ مرد جنگی با کشتی‌های دو ریدرکرك و تومستر^{۷۱} برده شود. کوناد گفت: این کار ممکن نیست چون کشتی دوریدرکرك سخت نیازمند تعمیر است. افزون بر این رفتار شما در این وضعیت بی‌میلی کشتیبانان هلندی را برای خدمت در کشتی‌ها افزایش داده است. زیرا هنگامیکه من

کشتیبانان مستخدم واک را برای کمک به کشتیبانان ایرانی به درون کشتی‌ها فرستادم آدم‌های علی سلطان باشمشیرهای آخته اینان را از کشتی‌ها بیرون کرده حتی به سوی ایشان تیراندازی کردند. چون این خبر به گوش کشتیبانان هلندی رسید تقریباً سر به شورش برداشتند. سپاهیان نیز بی اجازه، یکی از بلم‌های واک را از کناره دریا برداشتند و در این حال مقامات ایرانی مانند اللهوردیخان به شکایت‌های هلند با بی‌تفاوتی پاسخ داده فقط گفتند: در این باره تحقیق خواهیم کرد. کوناد به حاتم‌خان اخطار کرد «اگر اجازه دهید که این وضع ادامه یابد چنانچه واقعه بدی رخ دهد یا حتی خونریزی پیش آید من مسؤول نیستم. به جاشویان ایرانی دستور دهید که از کشتی‌های هلند بیرون شوند.» (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۲۵۳ به بعد).

حاتم‌خان نوشت: از نامه و شکایت‌های شما در شگفت شدم من فقط خدمت ناچیزی از کشتی‌های هلند خواسته‌ام که تنها ۳۰ روز طول می‌کشد، اگر با این درخواست مخالفت نمایید خشم و نارضائی شاه متوجه شما خواهد شد، چه بسا پادشاهان که مشتاقند چنین فرمانی را از سوی نادرشاه اجرا کنند. مظفرعلی‌خان را با کشتی‌های خود روانه کنید و با کشتیبانان خاطی خود به سختی و با شدت رفتار نمایید. زیرا اینان در شمار کمترین خدمتگزاران شما به حساب می‌آیند. (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۱۷۱ به بعد).

در این میان کوناد توانست اللهوردیخان را به وام‌گرفتن فقط یک کشتی یعنی دو ریدرک رک راضی کند و از او اجازه یافت که کشتی دوکیتل به باتاویا باز گردد. با اینکه کشتی‌ها نیازمند تعمیر بود و به رغم قراری که داشتند اللهوردیخان هنوز تا پایان دسامبر ۱۷۴۱ کشتی‌ها را به کوناد باز پس نداده بود. از اینرو کوناد جریان را به حاتم‌خان اطلاع داد و در عین حال به او خاطر نشان ساخت که کشتیبانان در جامعه هلند یا دست‌کم در نظر مقامات بالای هلندی به عنوان «کمترین خدمتگزاران» محسوب نمی‌شوند چون همه مردم در نظر ایشان از حقوق و اعتبار یکسانی برخوردارند. اما باز چند روز دیگر طول کشید

تا آخرین مشکلات برطرف شود. پس از پافشاریها و اصرار زیاد کوناد، اللهوردیخان به فتح‌علی بیگ سردار ایرانی که در درون کشتی دو ریدرک رک بود دستور داد تا بخشی از مردان جنگی‌اش را از این کشتی به کشتی‌هایی که می‌بایست در قشم کرایه شود گسیل کند. پس از آنکه با این دستور موافقت شد کشتی دو-ریدرک رک در ۵ ژانویه ۱۷۴۲ به کشتیبانی زیون^۲ معاون با اراده و قوی هیکل پیشین دوکیتل که بر اثر ارائه رفتاری خوب در شورش اکتبر ۱۷۴۱ به این مقام ارتقاء یافته بود، لنگر برداشت و به راه افتاد. اما پیش از حرکت ناچار شورش تازه‌ای را که در میان جاشویان پدید آمده بود فرو نشاند. جاشویان می‌خواستند رهبر شورش که در بندرعباس به منظور فرستادن به باتاویا بازداشت شده بود به کشتی‌شان باز گردانده شود. زیون اخطار کرد که: «من هیچ نوع تخلفی را از شما تحمل نخواهم کرد اگر نمی‌خواهید در شرایط موجود در این کشتی کار کنید بهتر است از کشتی من بیرون روید! این بار مانند بار سابق نیست که قصر در بروید من به سختی شما را مجازات خواهم نمود.» این اخطار مؤثر واقع شد سپاهیان ایرانی هم به زیون یاری دادند. لنگر برداشته شد و سفر به سوی سند از راه قشم برای تهیه آب و هیزم و شن آغاز گردید.

در دسامبر ۱۷۴۱ (شوال ۱۱۵۴) محمدتقی‌خان شیرازی به کوناد خبر داد که «نادرشاه مرا به مقام بیگلربیگی و صاحب-اختیاری فارس، گرمسیرات، لار، کلیه بنادر و جزایر، جلفار، بحرین، کج مکران، کهگیلویه، نوات(۹) (Nauwwat) رودبار، جیرفت و جز آن برگماشته است. من بزودی به بندرعباس خواهم آمد دو کشتی آماده کنید حاتم‌خان قرارست پولی از این بابت به شما پردازد. من دو کشتی اضافی نیز می‌خواهم و قول می‌دهم که يك رقم از شاه برای شما بگیرم.» (واک ۲۵۸۴ برگ ۲۱۸۸ به بعد).

محمدتقی‌خان مرد خوب و راستگوئی بود چون در ۲۱ آوریل

۱۷۴۲ هلندیان سه رقم از نادرشاه دریافت کردند. در یکی از آن رقم‌ها شاه یادآور شده بود: «از خدماتی که به پادشاه ایران انجام داده‌اید سپاسگزارم و به موقع، جبران خواهم نمود به محمدتقی‌خان و کلب‌علی‌خان که به تازگی مقام سرداری یافته فرمان داده‌ایم که همانند یاران وفادار با شما رفتار کنند خواست ما اینست که سه کشتی در ازای دریافت وجه نقد به ما بفروشید.» در رقم دیگری شاه نوشته بود: «هر گاه درخواستی داشتید کسی را نزد من بفرستید من بار دیگر از همه خدماتی که نسبت به من انجام داده‌اید سپاسگزارم.» محمدتقی‌خان و کلب‌علی‌خان نیز هر يك جدا جدا به هلندیان یادآور شدند که برطبق فرمان باید روابط دوستانه با آنها داشته باشند.

در این میان هلندیان از دست میرزا هادی شاهبندر به خشم آمدند. زیرا از همان آغاز انتصابش به آزار ایشان پرداخت. وی در مارس ۱۷۴۲ از دریافت هدیه مرسوم همه ساله از هلندیان ابا نمود و گفت: «دست کم ۶۰ تومان باید بدهید وگرنه مشکلات و موانعی برای شما درست خواهم کرد که ۶۰۰ تومان برای شما تمام شود.» کلیمینت^{۲۲} که تازه به مدیریت واک رسیده بود در نامه‌ای به محمدتقی‌خان شکایت برد که «رفتاری که میرزا هادی شاهبندر نسبت به هلندیان در پیش گرفته با رفتار دوستانه‌ای که نادرشاه توصیه کرده هیچ مناسبتی ندارد.»

در ۲۳ آوریل محمدتقی‌خان پاسخ داد که: «به محض اینکه به بندرعباس رسیدم میرزا هادی شاهبندر را مجازات خواهم کرد.» در ۲۳ آوریل ۱۷۴۲ که برادر محمدتقی‌خان یعنی ابوالحسن‌خان به بندرعباس آمد کلیمینت قول برادرش را به یاد او آورد. اما همچنانکه پیش‌بینی می‌کرد قول‌های دیگری به او داده شد و اقدامی انجام نگرفت. ابوالحسن‌خان قول داد که شاهبندر را به چوب و فلک ببندد و از کلیمینت خواست که از میان سه تن که او برای مقام شاهبندری در نظر گرفته یکی را انتخاب و پیشنهاد کند اما کلیمینت پاسخ داد: من هنگامی راضی

می‌شوم که شما به قول‌های خود وفا کنید و آنها را انجام دهید. و ابوالحسن‌خان گفت: انجام می‌دهم، ابوالحسن‌خان همچنین اذعان داشت که گرفتن پول از کارکنان واك قدغن شده و او خود ۵۰ تومانی را که از ایشان گرفته شده از جیب خود پس خواهد داد. اما به این قول خود هم وفا نکرد.

هنگامیکه محمدتقی‌خان خود به بندرعباس آمد او نیز قول‌های مشابهی داد. اما هنگام عزیمتش شاه‌بندر را در حضور کلیمینت فقط توبیخ کرد با اینکه قول داده بود که او را از کار برکنار سازد. محمدتقی‌خان باز از هلندیان خواست که يك کشتی به او وام دهند. کلیمینت گفت: من ملاح کارآمدی ندارم که همانند ناخدای دو ریدرکرك - که در خدمت پادشاه است - باشد. اگر يك کشتی بی‌کشتیبانان کارآمد به شما بدهم خطرناك خواهد بود و من جرأت این کار را ندارم. محمدتقی‌خان گفت: «مسئولیت آن خطر را من خود می‌پذیرم و بر آنم که شماری دریانورد تازی برای کشتیبانی آن بکار گیرم.» کلیمینت از بیم آنکه امتناع او مانند سال ۱۷۳۸ موجب درخواست مبلغ هنگفتی پول از سوی ایرانیان گردد تسلیم شد و کشتی هلندی با ۱۲ جاشوی مزدور تازی برای آوردن غله در یکم مه ۱۷۴۲ آماده حرکت به بندر کنگت شد و در ۱۹ مه کامکار به بندرعباس بازگشت و محمدتقی - خان سپاسگزاری از کلیمینت را به پاس این خدمت فراموش نکرد. در این اثنا کلب‌علی‌خان درنبردی در ناحیه قصب (Qassab) بر تازیان هوله چیرگی یافته بود. او نیز از هلندیان خواست کالاهای متعددی را به او بفروشند. اما کلیمینت پاسخ داد که من نمی‌فروشم زیرا که هلندیان این فروش‌ها و نحوه پرداخت ایرانیان را آزموده‌اند.

در ۲ ژوئن کلب‌علی‌خان و محمدتقی‌خان هر دو با سپاهی قریب ۴۰۰۰ تن به بندرعباس درآمدند. فردای آنروز محمدتقی‌خان کلیمینت را برای روز ۵ ژوئن به ناهار دعوت کرد و در ضمن گفتگو درباره موضوعات گونه‌گون از انمقاد پیمانی میان ایران و هلند علیه ترکیه عثمانی و فروش کشتی به ایران

سخن گفت. کلیمینت گفت باید دربارهٔ این دو مطلب از باتاویا کسب تکلیف کرد. و خود نیز بدهی‌های دولت ایران به واک و تجارت ابریشم را مطرح کرد و محمدتقی‌خان قول داد که در این باره به شاه نامه خواهد نوشت. و برای ابراز حسن نیت از کلیمینت خواست که هر نوع درخواستی دارد بگوید زیرا که می‌خواهد در همین دو سه روزه نامه‌ای با چاپار نزد شاه فرستد. به رغم آن دیدار بسیار دوستانه هلندیان هدیه‌ای به محمدتقی‌خان ندادند هرچند همگان از جمله انگلیسیان هدیه‌هایی به او داده بودند. محمدتقی‌خان پس از مدتی انتظار برای دریافت انعام خشمگین شد و دو تا از دوازده لنگر سفارش شده را خواست. کلیمینت گفت: «نخست باید پول کالاهائی را که در ۱۷۴۱ گرفته‌اید بپردازید و محمدتقی‌خان قول پرداخت داد و افزود که اگر شما کالاهای دیگری را که خواسته‌ام تحویل ندهید پول کالاهای قبلی را هم نمی‌پردازم و خواسته‌هایی را مطرح می‌کنم که قول داده بودم مطرح نکنم. اگر کشتی‌های شاهی در اثر تحویل ندادن لنگرها از سوی شما، خسارتی ببیند شما باید آنرا جبران کنید.» محمدتقی‌خان نیک آشکار ساخت که این مشکلات را او ایجاد کرده زیرا که هلندیان به او هدیه مرسوم را ندادند و بنابراین آنچنانکه باید و شاید مورد احترام قرار نگرفته‌اند و او چنین انتظاری را از ایشان نداشته است. هنگامی که کلیمینت یادآور شد که برادرت اخیراً مقدار زیادی هدیه گرفته است محمدتقی‌خان گفت آن هدیه‌ها از سوی فرماندار کل باتاویا بوده است. و چون کلیمینت توضیح داد که همهٔ انعام‌هایی که از سوی فرماندار کل فرستاده می‌شود با واک یکسانست محمدتقی‌خان گفت در اینصورت من می‌بایست یکسال پیش از شما مطالبهٔ هدیه کرده باشم. کلیمینت که راه چاره را بسته دید برای جلوگیری از درخواست‌های جدی بیشتر تسلیم شد و گفت آن هدیه‌ها را به کلب‌علی داده است. محمدتقی‌خان که آبرویش حفظ شده بود دوباره با هلندیان نیک‌مهربان گشت و به نشانهٔ خشنودی خود هدیه‌ای برای کلیمینت فرستاد.

در ۱۸ ژوئن ۱۷۴۲ محمدتقی خان، برادرش و کلبعلی خان در حالیکه امام تبعیدی مسقط را به همراه داشتند از بندرعباس بیرون شدند. امام مزبور توسط شورشیان زیدی از مسقط نفی بلد شده بود اما هنوز قلمه‌ها و ناوگان مسقط به او وفادار بودند. او امیدوار بود که به یاری ایرانیان دوباره شهر و کشور خود را بدست آورد. برای توفیق در این لشکرکشی تدابیر کاتبی فراهم شده بود. عراده‌های توپ کامل و نیمه‌کاملی که ایرانیان در سال ۱۶۲۱ از پرتگالیان گرفته بودند ذوب شده و به توپ‌های ۶ یا هشت پوندی تبدیل گشته، و در اینحال مقداد و زینادی گلوله‌های ۱۶ و ۲۴ پوندی نیز ساخته شده بود. محمدتقی خان چندین توپ فلزی ۲۴ پوندی بر روی عراده‌ها آماده داشت و سپاهیان‌ش مرکب از شش تا هشت هزار تن بودند.

پیاده‌نظام ایرانی و چشم‌انداز آینده نبرد خوب می‌نمود. چون شورشیان بلعرب و زیدیان به چشم نمی‌آمدند.

در اکتبر ۱۷۴۲ ابوالحسن خان نابینا و بسیار بیمار از فرغانه (Phargonet) بساز گشت و به شیراز رفت. پس از او «تازیانه بنادر» محمدتقی خان و کلبعلی خان در ۱۵ اکتبر به بندرعباس بازگشتند؛ او در ۱۷ اکتبر فهرستی از اشیاء مورد نیاز خود را به شرکت‌های هلند و انگلیس داد. هلندیان بهای سال ۱۷۴۱ کالاها را با درصدی که تفاوت کاهش بهای پول ایران بود به حساب او گذاشتند، محمدتقی خان از این کار خوشش نیامد و بنابراین کلیمینت به او گفت: هرچند من سخت متأسفم اما ناچار از ترس فرماندار کسل باتاویا این کار را کسر دم. محمدتقی خان گفت من هم همانطور که شما از والی خود می‌ترسی از نادرشاه می‌ترسم با وجود این قبول دارم که قصد نداشته‌ای که این دو تن را با هم مقایسه کنی. اما کلیمینت پاسخ داد: در امور تجاری و حرفه‌ای قدر یا مقام خاصی برای شاه نمی‌توان قائل شد زیرا از همان زمان که در تجارت استثناء راه یابد بازرگان متضرر خواهد شد و اگر بازرگان متضرر شود شاه زیان خواهد دید زیرا هیچ کشوری بی بازرگانی خوب نمی‌تواند

پیشرفت کنند بنابراین برای ادامه بازرگانی و پیشرفت کشور طبعاً باید میان شاه و ضعیف‌ترین رعایای او تفاوتی قائل نشد اگر شما بخواهید این روش و سیاست را تغییر دهید دیگر وجود واک در ایران فایده ندارد و بهتر است تجارتخانه‌هایش را در این کشور تعطیل کند.

با اینحال محمدتقی‌خان کسی نبود که به آسانی بتوان او را تهدید یا ترغیب کرد. او تهدید کرد که اگر قیمت کالاها را پائین نیاوریم او برای واک آنقدر در دسر ایجاد خواهد کرد که ده برابر متضرر شود. کلیمینت از بیم آنکه محمدتقی‌خان اخذ پیشکش و وام گرفتن کشتی را به زور اجرا کند تسلیم شد. تنها مایه دلخوشی‌اش این بود که انگلیسیان در این معامله پنج برابر بیشتر از هلندیان زیان می‌دیدند. با وجود این اظهار عقیده کرد که دیگر ماندن هلندیان در ایران امکان ندارد چون تجاوز و اعمال زور کاری عادی شده و امیدی هم برای تغییر وضع وجود ندارد.

تفسیرهای ناگوار کلیمینت از وضع، در آن زمان ناشی از حضور شمار زیادی از سرداران و سپاهیان ایران در بندرعباس نیز بود. حضور اینان در شهر موجب کمیابی و گرانی بسیار و تقریباً نایابی مواد خوراکی، هیزم و آب گردید و از این وضع به‌خاصه اهالی شهر که فلاکت و صف‌ناپذیری داشتند متضرر گشتند. حتی برای هلندیان تحصیل آب و هیزم دشوار بود زیرا لشکریان ایرانی به محض رسیدن به ساحل، کشتی‌هایی را که چوب و آب برای هلندیان می‌آوردند ضبط کردند. بنابراین کلیمینت امیدوار بود که این لشکریان هرچه زودتر از بندرعباس بروند. افزون بر لشکریانی که برای سرکوبی تازیان مسقط می‌رفتند ۴۰۰۰ تن از لشکریان نیز به سرکردگی ذوالفقارخان، بهبودخان و شاه‌قلی‌خان برای گوشمالی شورشیان بلوچ آهنگ کج‌مکران داشتند. بقیه سرداران و سپاهیان عازم مسقط بودند و همه روزه سپاهیان و اسبانی با کشتی به سوی مسقط حمل می‌شد امام مسقط با این سپاه ایرانی همراه بود و به دقت از او

نگهبانی می‌شد. بجز محمدتقی‌خان و کلب‌علی‌خان سرداران دیگر محمدتقی‌خان مسجدی و الله‌وردی‌خان بودند.

به جز هدایائی که این سرداران پیوسته مطالبه می‌کردند، محمدتقی‌خان هم در پاسخ کلیمینت که پول کالاهای قبلی را می‌خواست - چون فقط ۲۵ درصد بهای آنها پرداخته شده بود - تدارکات جدیدی را برای ۱۲ کشتی از او خواستار شد. در همین ماه فرمان‌های جدیدی از نادرشاه خطاب به محمدتقی‌خان صادر گشت که در آنها شاه خواسته بود که هر چند کشتی که برای حمل ۲۰ هزار سپاهی و ۲ هزار سراسب و شش ماه آذوقه و مهمات و تجهیزات آنها لازم باشد تهیه کند. معلوم نبود که چرا نادرشاه این فرمانها را صادر کرده است چون برای کلیمینت سخت مبهم بود که چگونه ممکن است اینهمه کشتی را شاه یکمرتبه بدست آورد.

لشکرکشی به مسقط موجب شد که بسیاری از مقامات ایرانی از بندرعباس بگذرند و در این شهر با درخواست هدیه و امثال آن، شرکت‌های خارجی را مورد آزار قرار دهند. کلیمینت در یکم اکتبر ۱۷۴۳ جانشین فردای‌آنروز شورای واک معاون بازرگان دو پورتر^{۷۴} را به عنوان مدیر موقت واک برگزید چون نامزدهای شایسته‌ای که در میان بازرگانان هلندی برای این مقام وجود داشتند به دلایل گونه‌گون حاضر به پذیرش این مقام نبودند.

در ۷ اکتبر ۱۷۴۳ سردار جدید گرمسیرات به نام محمدحسین‌خان به بندرعباس آمد و برای انتقال خود و آدمهایش به جلفار از هلندیان کشتی دوفالک را به وام خواست چون کشتی پر از گوگرد بود با این درخواست موافقت نشد. سردار گفت تا وقتی که گوگردها فروخته نشده ایرادی نیست.

از آنجا که سردار خویشاوند نادر و صاحب نفوذ بود و نیز به سبب همین نظریه مساعدش دوپورتر تسلیم شد و سردار در ۹ اکتبر با کشتی دوفالک راهی جلفار گشت. در ۱۴ نوامبر ۱۷۴۳ هلندیان شنیدند که محمدتقی‌خان سر به شورش برداشته

است. سردار محمدحسین خان از سوی نادرشاه فرمانهائی خطاب به او آورده است که هزینه جنگ با مسقط را به خزانه بپردازد. محمدتقی خان که نمی توانسته این پول را بپردازد، مهلت خواسته اما سردار او را تهدید کرده است که اگر هرچه زودتر نپردازی ترا سخت مجازات خواهم کرد. چون این تحمیل نه پذیرفتنی و نه اجراکردنی بوده، پس از آنکه سپاهیان سردار با محمدتقی خان بیعت کرده اند او به کشتن سردار مصمم شده کلب علی خان بازداشت گردیده و هیچکس حق بازگشت به ایران را ندارد.

گذشته از این شایعات هلندیان در طرز رفتار ابوالحسن خان حاکم بندرعباس برادر محمدتقی خان نیز نشانه هائی از راست بودن شورش محمدتقی خان احساس می کردند، او نه فقط دستور داده بود به مستحکم ساختن قلاع جزایر و آوردن تدارکات و آذوقه و ساز و برگ نظامی از همه ولایات به بندرعباس بپردازند بلکه يك چاپار شاهی را که از سوی محمدحسین خان از سحر آمده بود به زندان افکنده بود. يك چاپار شاهی دیگر را محمدتقی خان در بند علی گرفته و کشته بود. محمدحسین خان بزودی پس از رسیدن به جلفار از شورش محمدتقی خان آگاه شده بود و گفته می شد که با شاه قلی خان خرگاه و سراپرده آنجا برچیده و عازم کنگ است.

محمد تقی خان در یکم دسامبر ۱۷۴۳ با ناوگان شاهی به بندرعباس رسید و چون از این امر آگاه شد پسرش رضاخان را باکشتی رحمانیه و چند کشتی کوچکتر دیگر به جلفار فرستاد تا الله وردیخان و سپاهیان را به بندرعباس آورد. و محمدباقر نایب بندرعباس را با ۶۰۰ مرد جنگی به بندر کنگ گسیل داشت تا محمدحسین خان را توقیف کند، رضاخان به محض رسیدن به جلفار الله وردیخان و میرآخورباشی را دستگیر و در جزیره هرمز زندانی ساخت. محمدباقر بیگ لاری این دو را با کلب علی خان از زندان هرمز در قایق گذاشت و آنانرا خفه کرده در دریا انداخت. در این میان هلندیان مقیم بندرعباس از شعبه تجارتخانه هلند در اصفهان خواستند که نادر شاه را از رویداد

های مذکور با خبر سازند و در عین حال در تجارتخانه بندرعباس اقداماتی برای ذخیره ساختن آب آشامیدنی و هیزم به اندازه کافی صورت گرفت و کالاهای بازرگانی دلالان واک به درون تجارتخانه در جایی امن منتقل گشت. هلندیان برای آنکه در صورت اثبات خطا بودن شایعه شورش، از درگیریهایی نالازم با شورشیان برکنار بمانند کوشیدند با ابوالحسن خان مناسبات نیک خود را حفظ کنند. هنگامیکه ابوالحسن خان برای ناوگان شاهی درخواست طناب کرد هلندیان به همان دلایل در ۱۱ نوامبر ۱۷۴۳ این طنابها را برای او تهیه کردند. و به همین دلیل از محمدتقی خان خواستند که رقم مربوط به تجارت ابریشم را که به ایشان اعطاء شده بود تأیید کند و هدایائی هم به او و همراهانش دادند. اما این روباه مکار حتی بیش از آن غیر عادی بود که هلندیان انتظارش را داشتند چون ۶۰ هزار پوند آهن از ایشان نسیه خواست. او حاضر نبود به دلایل هلندیان که قادر به تهیه این کالا نبودند گوش فرا دهد و تهدید کرد که «خود به تجارتخانه می آیم و آهن ها را می گیرم». بنابراین دوپورتر با مصلحت بینی نیمی از این مقدار آهن را داد و یک سند بدهکاری که به امضای نایب بندرعباس رسیده بود، گرفت.

اندکی بعد دوباره هلندیان با درخواست کمک مورد آزار قرار گرفتند. این بار درخواست به وام گرفتن کشتی دوهورسن^{۷۵} را مطرح کرده بودند. این کشتی پر از بار و آماده حرکت به باتاویا بود. دلیل این درخواست این بود که مظفرعلی خان در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۷۴۳ با هفت کشتی از سند به لنگرگاه بندرعباس رسیده و خواهرزاده اش عبدالغفار بیگ را به ساحل فرستاده بود تا برای او جا و مکانی فراهم کند و او با همراهانش بازداشت شده بود. یکی از خویشان شیخ مشکور بوشهری به نام آقا صابر ناخدای زیردست شیخ غلام علی از کشتی خود بیرون آمده و مظفرعلی خان را از شورش آگاه ساخته و به او گفته که در ساحل پیاده نشود. در این زمان بود که نایب بندرعباس برای

یاری خواستن از کشتی‌های هلند آمد. چون محمدتقی‌خان فقط سه کشتی و یک غراب در اختیار داشت در مقابل مظفرعلی‌خان هفت کشتی داشت و بزرگترین کشتی او به نام رحمانیه هنوز در جلفار بود. دوپورت‌تر از دادن کشتی امتناع نمود و گفت: «هلندیان برای تجارت به ایران آمده‌اند نه برای جنگ، از این گذشته من اجازه درگیر شدن در هیچگونه عملیات نظامی را ندارم.» سپس نایب به دنبال مترجم هلندیان فرستاد و از سوی محمدتقی‌خان تهدید کرد که اگر کشتی داده نشود او به محض بازگشت کشتی رحمانیه از جلفار، ۶۰۰ مرد جنگی به تجارتخانه هلند فرستاده آنرا نابود خواهد کرد. در این زمان هلندیان فقط ۳۲ مرد در کناره دریا داشتند و کشتی‌هایشان هم به خوبی مسلح نبودند. بنابراین دوپورت‌تر پس آن شد که دروازه تجارتخانه را ببندد چون نایب گفته بود که همه هلندیانی را که از تجارتخانه خود قدم بیرون گذارند بازداشت خواهد کرد. شورای واک نیز در ۲۳ دسامبر ۱۷۴۳ بر آن شد که بی‌طرف بماند و از هرگونه کمک بیشتر به محمدتقی‌خان خودداری کند. به کشتی‌های هلند نیز دستور داده شد که چنانچه در تیریا دو گروه ایرانی به جان یکدیگر افتند از دخالت خودداری کنند.

در شب ۲۴-۲۳ دسامبر مظفرعلی‌خان با بکار بردن خیمه‌ای توانست دو کشتی و دو غراب از ناوگان پادشاهی را بگیرد. یک کشتی و یک غراب دیگر گریختند. بنابراین محمدتقی‌خان در ۲۷ دسامبر ۱۷۴۳ به پافشاری او فوریت بسیار از هلندیان خواست تا کشتی دوهورسن را برای حمله به ناوگان شاهی که در پائین جزیره قشم بودند و حمل ۵۰ تن از سپاهیان به سوزا به او وام دهند. مظفرعلی‌خان در اثر کمبود آب آشامیدنی به سوزا رفته بود. محمدتقی‌خان توانست مردانش را به سوزا بفرستد اینان گروه مظفرعلی‌خان را که در اینجا پیاده شده بودند قتل عام کردند و به همه جزیره نشینان اطلاع کردند که به مظفرعلی‌خان که در این اوان به جانب یوشهر شتافته بود - آب ندهند. پس

از آنکه هلندیان به درخواست وام کشتی دوهورسن به محمدتقی خان جواب رد دادند او دوباره تهدید کرد که کشتی ها و تجارتخانه هلند را به محض بازگشت کشتی رحمانیه، نابود کرده همه هلندیان را خواهد کشت. بنابراین دوپورتر بر آن شد که بر مراقبت از تجارتخانه بیفزاید و دوکشتی درلنگرگاه نگاهدارد تا اگر حمله ای شد آماده باشد. دیلماج هلند که به دیدار نایب رفته بود خبر آورد که محمدباقر بیگ لاری گفته که ویران ساختن تجارتخانه هلند برای محمدتقی خان نیک آسان است و او ۴۰۰۰ تن از مردان جنگی خود را در کناره دریا آماده کرده است. تقریباً در همین اوان کلب علی خان که در خانه محمدباقر بیگ زندانی بود بدست زندانیان خود و برخی از یوزباشیان به قتل رسید. پس از آن قاتلان بر سر تقسیم مایملک سردار پیشین به جان یکدیگر افتادند و در نتیجه يك تن از یوزباشیان کشته شد. هنوز نوکران سردار در قلعه شهر زندانی بودند و در این حال شایع بود که کلب علی خان گریخته است. برای خنثی کردن هرگونه اقدام محمدتقی خان، دوپورتر هدیه ای برای میرمهرا علی کلانتر تزرگ احمدی که دوست همیشگی هلند بود و به عنوان يك منبع اطلاعاتی درباره امور داخلی ایران کار می کرد فرستاد. هلندیان امید داشتند که در هنگام نیاز از او یاری بخواهند چون دوستی مخلصانه او را نسبت به خودشان بگونه يك امر خارق العاده از سوی يك ایرانی به شمار می آوردند.

در ۱۸ فوریه (ذوالحجه) ۱۷۴۴ محمدتقی خان همراه با قریب ۶۰۰۰ مرد و چند تن از سران سپاه یعنی برادرش میرزا ابوالحسن خان، پسرش میرزارضاخان و محمدتقی خان - مسجدی، بندرعباس را به قصد شیراز ترك کرد. در آن اوان اعلام شد که سردار محمدحسین خان به شیراز آمده و میرزا اسماعیل برادر محمدتقی خان را بازداشت کرده است. محمدتقی خان هنگام عزیمت محمدباقر بیگ لاری را به عنوان نایب بندرعباس برگماشت و يك خلعت فاخر، يك قلیان طلا و شماری سپاهی به او داد.

محمد باقر بیگ لاری با مردم بندرعباس و اروپائیان مقیم این شهر سخت ستمگرانه رفتار می کرد. در اثر اقدامات او تجارت به رکود کامل گرائید و مردم بندرعباس، میناب، عیسین و فازیان؟ (Faziyan) یکبارگی از هستی ساقط گشتند. حتی در اثر تاراج ها و چپاول هایش که نسبت به مردم شهر و آبادی های پیرامونش انجام می شد دیگر کشاورزان نمی توانستند در فراغ بال به کشت و زرع پردازند. دکانداران بندرعباس را مجبور کرده بود که به ساختن دیوارهایی گرداگرد شهر بپردازند و در عین حال هرچه می خواست از ایشان به رایگان می گرفت. مردم محل به سختی به نیازمندی های زندگانی خود دست می یافتند اما اگر می خواستند که از شهر بیرون روند اجازه خروج به ایشان می داد ولی در هنگام بازگشت راهداران هرچه داشتند با زور کتک از ایشان می گرفتند. از راهها سخت نگهبانی می شد و نامه ها را می گشودند تا از محتوای آنها آگاه شوند. بنابراین هلندیان نامه های خود را از راه دریا به بوشهر و از آنجا به اصفهان فرستادند تا نادرشاه را از وضع امور بندرعباس آگاه کنند. محمد باقر بیگ لاری نیز دو تن از خویشان خود را به عنوان کوتوال در جزایر قشم و هرمز برگماشت و همه چیزهای دزدیده شده از مردم را به آن دو جزیره انتقال داد. بخشی از سپاهیان لاری را، یا تنها کسانی را که می توانست به آنها اعتماد کند به این دو جزیره فرستاده بود و خود بر آن بود که به آنها بپیوندد. او با بقیه سپاهیان لاری خود مردم بندرعباس را چنان زیر فشار و ستم گذاشت که به سبب قحط و غلای خوراکی اندکی باقی ماندند، چنانکه در ماه آوریل تنها معدودی از کلبه های حصیری یا کپرها و شمار اندکی از بانیان های فقیر در آنجا بودند، بندرعباس به گونه شهر اشباح درآمد. هلندیان و انگلیسیان از تجارتخانه های خود پای بیرون نمی نهادند زیرا محمد باقر بیگ لاری فرمان داده بود که همه اروپائیان و نوکرانشان را سخت آزار و عذاب دهند. سی و دو تن از غلامان سیاه به عنوان نگهبانان مخصوص از او محافظت می نمودند.

هلندیان بسیاری از بائیان‌ها، مسلمانان و ارمنیان بازرگان را در تجارتخانه خود پناه داده بودند. در ۶ مارس ۱۷۴۴ عبدالغفار بیگ که از زندان گریخته بود در ساعت ۵/۳۰ بامداد در زیر درویشان به دروازه تجارتخانه هلند رسید. محمد باقر بیگ پس از صد تومان اخاذی از او پول بیشتر خواسته و قصد جان او کرده بود. میرزا هادی شاهیندر که او نیز زندانی بود از هلندیان پناهندگی خواست. هنوز از فرار عبدالغفار خان و میرزانی نگذشته بود که ۲۵ تن از لشکریان خراسانی به تجارتخانه هلند گریختند. این رویدادها محمد باقر بیگ لاری را برآینده خود هراسناک ساخته پس از جمع و جور کردن غنایمی که از مردم تاراج کرده بود صلاح بر آن دید که به قشم عقب نشینی کرده در پناه دیوارهای قلعه آن فراغت و امتیعی یابد. در ۲۳ فوریه ۱۷۴۳ (۲۰ ذوالحجه ۱۱۵۶) سردار محمد حسین خان مخفیانه نامه‌ای توسط یک چاپار برای اروپائیان مقیم بندرعباس و نیز محمد باقر بیگ لاری و دریابان ملا علی‌شاه فرستاد. نامه سردار خطاب به هلندیان به مضحوب رقمی از شاه بود که در آن به سردار فرمان داده شده بود که از فرار شورشیان از راه دریا جلوگیری کند و او بر این انجام دادن این فرمان از هلندیان یاری خواسته بود. سردار در نامه خود خطاب به شورشیان نوشته بود: «به شما اختیار تمام می‌دهم که فرابندرعباس و انتخاب کارها را اداره کرده از جمله عواید مالیاتی و گمرکی را گرد کنید. به محمد سالم خان حاکم کرمان و میر محمد علی سلطان احمدیه و رئیس جاوردی (Javardi) نیز دستور داده‌ام که با لشکریان خود به اموی بندرعباس حرکت کرده محمد باقر بیگ لاری و شاهیندر میرزا هادی را دستگیر و اموالشان را منصرف کنند. اینان همچنین مأمورند که سه کشتی از ناوگان پناهگاهی را که در دست شورشیان باقی مانده و در لنگرگاه بندرعباس است ضبط کنند. (واک ۲۶۸۰)»

هلندیان به رقم شاه ظنین شدند و پس از بسررستی دقیق سجع مهر رقم چنین پیدا شدند که این نامه را خود سردار برای

آزمودن هلندیان نوشته است. پس از تحقیق از چاپار، او گفت: «سردار به من شفاهاً دستور داد که اگر هلندیان تمایلی به انجام این دستورها نداشتند رقم را نزد انگلیسیان ببر» چون در نامه به این موضوع اشاره‌ای نشده بود دوپورتر با همتای انگلیسی خود تماس گرفت و هر دو بر آن شدند که مشترکاً پاسخی که برای آنان ایجاد التزام و تعهدی نکند ارسال دارند. هر چند قرار شد که هر کدام به‌طور جداگانه نیز نامه‌ای برای سردار بفرستند. در زیر نامه مشترک مهر هر دو شرکت هلند و انگلیس زده شد. در ۲۲ مارس ۱۷۴۴ محمدباقر بیگ در اثر فشار هلندیان از درخواست مالیات بیشتر از مردم با وجودیکه به آن نیاز داشت دست برداشت. او مدعی بود که این مالیات را برای هزینه گذران دوران پیری خود در جزیره قشم خواستار است.

نایب برای بالابردن روحیه خود فرمان داد که توپهای مستقر بر فراز قلعه را چند بار شلیک کرده نقاره‌خانه را به صدا درآورند و مدعی شد که چاپاری از پیروزی محمدتقی‌خان خبر آورده است. در این میان دو چاپار، نامه‌ای را از نادرشاه خطاب به هلندیان آوردند که در آن نوشته شده بود: «از فرار شورشیان از راه دریا جلوگیری کنید. من سپاهسانی به همین منظور به آن صوب روانه داشته‌ام شما از ناوگان شاهی و آنچه محمدتقی‌خان برجای گذاشته است محافظت کنید.» این دو چاپار به احمدی نزد میر مهرعلی رفته بودند و او ایشانرا نزد هلندیان فرستاده بود. میرمهرعلی خبر داده بود که سپاهسانی از کهگیلویه و خراسان به سرکردگی الله‌وردی بیگ نایب ایشیک آقاسی‌باشی برای یاری دادن به سردار، درراهند تا شورشیان را سرکوب و دستگیر کنند. نادرشاه همچنین نوشته بود که اگر محمدتقی‌خان از کرده پشیمان شود او را خواهد بخشود هرچند می‌دانست که او می‌خواهد از راه دریا بگریزد. نادرشاه سپاهیان عظیمی برای لشکرکشی به جلفار و مسقط نیز فراهم کرده بود. میرمهرعلی یادداشتی بر رقم پادشاه افزوده و در آن از هلندیان تقاضای یاری کرده بود.

دوپورتر به این پرسش‌ها پاسخ داد: «جناب میرمهرعلی اگر سپاه کافی داری بهتر آنست که پیش از صبحگاهان از جانب آبادی سور و از نایبند و از جانب گورستان حمله کنی و بی‌درنگ به خانه محمدباقر بیگ رفته آن را محاصره کنی و در ضمن مرا نیز از حمله خود آگاه سازی تا من نیز تجارتخانه هلند را در وضع دفاعی قرار دهم. مواظب باش که نایب تو را با سخنان شیرین فریب ندهد بی‌درنگ به او حمله و او را زندانی کن اگر نایب به قلعه گریخت بی‌درنگ مرا آگاه کن تا قلعه را بمباران کنم.»

پس از این نامه، میرمهرعلی که توسط چاپاران نیز به حمله تشویق شده بود با قریب ۵۰۰ پیاده نظام در ساعت ۲ نیمه شب ۷ آوریل ۱۷۴۴ به حمایت توپخانه تجارتخانه هلند به شهر آمد و از ناگاه از هلندیان پرسید: «آیا می‌توانم روی کمک توپخانه شما هم علیه قلعه هم علیه خانه نایب حساب کنم چون در اینصورت شورشیان روحیه خودشان را از دست خواهند داد. من از سوی نادرشاه تهدید شده‌ام که اگر بی‌یاری هلندیان دست به حمله زنم به مجازات مرگ دچار شوم و نادرشاه این کمک هلندیان را جبران خواهد کرد.» او هم مانند عبدالغفار بیگ و میرزا هادی که حتی دست‌های دوپورتر را بوسیده بودند به او وعده کوههای طلائی داد. شورای واک با ارزیابی جنبه‌های مثبت و منفی قضیه بر آن شد که از میرمهرعلی حمایت کند و قول داد که در هنگام حمله با توپخانه به کمک او خواهد شتافت. قرار شد هلندیان با سه فروند کشتی شاهی، قلعه و خانه نایب را بمباران کنند. پس از موافقت مردان جنگی میرمهرعلی با هرکس از اهالی که قادر به دفاع بود و نیز نوکران واک به قصد حمله به خانه نایب که سنگرها و سبیه‌هایش قبلاً مورد حمله توپخانه هلند قرار گرفته بود از تجارتخانه هلند بیرون شدند. نایب بی‌آنکه به آتش مهاجمان پاسخ دهد گریخت، دو فروند از کشتی‌های شاهی زیانهای فاحش دیده و ملوانهای آنها تسلیم شدند و سایر کشتی‌ها نیز بی‌نبرد تسلیم شدند هرچند برخی از آنها گریختند محمد-

باقریبیک لاری گفت که شمشیر در گردن خود را به دوپورتر تسلیم خواهد کرد. در این هنگام انگلیسیان که در آتش رقابت با هلندیان می‌سوختند از ماجرا آگاه شده دیلماج و شماری از سپاهیان خود را نزد دو چاپار مذکور فرستادند تا از هلندیان بخواهند که آتش نبرد خاموش شود تا آنها نایب را تحویل دهند. اما انگلیسیان قول خود را نقض کرده نایب را به تجارتخانه خود بردند و از تحویل دادن او امتناع نمودند. هلندیان و همگان این خدعه انگلیسیان را خدعه‌ای کثیف و پلید نامیدند.

چاپاران قول دادند که شاه را از خدماتی که هلندیان به او کرده‌اند آگاه نمایند و همچنین درخواست‌های هلندیان را برای تقدیم به شاه و چهار تن از وزیرانش با خود بردند. سردار دو محصلی را که نادرشاه فرمان داده بود برای سیاه‌برداری از اموال شورشیان فرستاد، این محصلان ۲۰۶۴۷ پوند از ۳۰۰۰۰ پوند آهنی را که محمدتقی‌خان از هلندیان گرفته بود باز پس دادند و بقیه را از قرار هر ۶ پوندی به مبلغ سه محمودی به عایدات میناب حواله دادند. دعاوی هلندیان درباره زیانمایی که کشتی دوریدرک رک دیده بود و جز آن کمتر مورد توجه قرار گرفت چون نادرشاه به درخواست‌های ایشان در این باره پاسخی نداد.

رضایت بسیار شاه از هلندیان نه فقط از آنجا روشن شد که سردار هنگام ورود به بندرعباس، از گرد راه نرسیده، در ۸ نوامبر ۱۷۴۴ به رغم آنکه انگلیسیان می‌خواستند نخستین بار به دیدار ایشان رود - نخستین بار به دیدار هلندیان شتافت، بلکه نادرشاه هم رضایت‌نامه‌ای در ۲۱ ژوئیه ۱۷۴۴ برای هلندیان فرستاد و نوشت: «از خدمات شما سپاسگزارم فرمان داده‌ام که شورشیان دستگیر شده را بکشند و زنان و کودکانشان را به غلامی بفروشند. برای اجرای این فرمان به سردار محمدحسین‌خان، الله‌وردی‌خان و میرحسن‌بیگ اختیار تام داده‌ام اما اینان باید درباره همه موضوعات با مظفرعلی‌خان مشورت کنند.» عنایت بیشتر نادرشاه نسبت به هلندیان با صدور رقم جدیدی تأیید شد

که در ۲۷ ژوئیه به واک رسید در این رقم شاه گفته بود که: رقم جداگانه‌ای درباره تجارت ابریشم برای شما ارسال خواهد شد که بموجب آن سلطه کامل و نامحدود شما را بر تجارت این کالا محرز خواهد ساخت. در این اثنا مدیر جدید واک به نام فان در وله^{۷۷} از باتاویا به بندرعباس رسید و در ۲۴ ژوئیه ۱۷۴۴ مورد ستایش بسیار قرار گرفت اسخوندرورت به عنوان نایب او به کار پرداخت. چون رقم جدید تجارت ابریشم، از هلندیان دعوت کرده بود که شخص باصلاحیتی را برای بحث درباره معاهده جدید تجارت ابریشم بر اساس معاهده قدیم، بفرستند، شورای واک پاسخی دو پهلوی به این دعوت داد. هرچند جلسه گشایش یافته بود ولی شخص صالحی نبود و رفتن به دربار برای هلندیان سخت متضمن هزینه بود. بنابراین فان در وله موضوع را به باتاویا ارجاع داد و نوشت که: یک رقم مثبت درباره تجارت ابریشم فقط هنگامی صادر می‌شود که شخص صالحی به نمایندگی از واک با هدایای فراوان نزد نادرشاه به دربار فرستاده شود، اما چنانچه تغییری در وضع سیاسی کشور حاصل شود آن رقم پرهزینه ارزش خود را از دست خواهد داد.

نظر به توجه نادر نسبت به هلندیان واکنش شورای واک نسبت به هدایائی که آلمیس^{۷۸} نماینده واک در اصفهان داده بود در خور درک بود. آلمیس پس از آنکه قلیچ‌خان^{۷۹} و سردار حاتم‌خان تهدید کرده بودند که به نادرشاه خواهند گفت که هلندیان محمدتقی‌خان را یاری داده‌اند، مقدار زیادی هدایا به این دو داده بود. بنابراین شورای واک در ۷ سپتامبر ۱۷۴۴ کمیته‌ای مرکب از دو تن به اصفهان فرستاد تا از کارهای غیر قانونی آلمیس جلوگیری کنند. این کمیته کارکنان واک را به جز دو تن یعنی بوفکنس^{۸۰} معاون و سعید Sohid دیلماج از اصفهان تخلیه کرد و این

77- Van der Welle

78- Aalmis

79- Khalij khan

80- Buffkens

دو تن را فقط برای اینکه حق مالکیت هلند را بر تجارتخانه خود حفظ کنند در اصفهان باقی گذاشت. تصمیم مشابهی برای شعبه‌های نمایندگی واك در کرمان گرفته شد و هر دو شعبه از اینکه به کسی هدیه‌ای بدهند، منع شدند. پشتیبانی دوباره هلندیان از نادرشاه نتیجه محسوسی ببار نیاورد. هر چند نادر، سرانجام در ازای خدمات هلندیان رقمی درباره جواز تجارت ابریشم برای ایشان فرستاد اما این رقم را مشروط بر آن کرد که شخص صالحی به نمایندگی واك به دربار آید و قرارداد جامعی براساس امتیازات پیشین واك منعقد سازد. شورای واك در بندرعباس به درخواست نادر از آنرو جواب دوپهلو داد که شخص صالحی برای این کار در بندرعباس نداشت. افزون بر این شورا از آن بیم داشت که برای رفتن نماینده واك به دربار هدایای بسیار لازم باشد و این مأموریت سخت گران تمام شود. اینست که تصمیم نهائی را به عهده باتاویا واگذاشت. پاسخ شورا به نادر به محمدسلطان حاکم لار تقدیم شد، نادرشاه به این شخص اجازه داده بود که اقدامات بعدی در اجرای رقم پادشاهی درباره تجارت ابریشم را انجام دهد. در ۳۰ سپتامبر ۱۷۴۵ پاسخنامه نادرشاه به واك رسید که در آن از هلندیان خواسته بود برای بحث بیشتر درباره رقم شاه به مظفرعلی خان مراجعه کنند. هلندیان در پایان سال ۱۷۴۵ مظفرعلی خان را با تدارک تجهیزات کشتی‌ها یاری دادند و برای جلب محبتش هدایای بسیاری به او و مقربانش دادند، اما هرچه رشته بودند پنبه شد چون مظفرعلی خان در ۱۳ فوریه ۱۷۴۵ درگذشت. شورای واك در پی این پیشامد سوء و نظر به هزینه بسیار فرستادن نماینده به دربار، از باتاویا خواست که عجالتاً موضوع را مسکوت بگذارد بخصوص که دورنمای تجارت سخت تیره می‌نمود. (واك ۲۶۸۰ برگ ۶۸-۶۴ و ۵۹-۶۱) به سبب هرج و مرجی که در ایران پدید آمده بود از بازرگانان اخاذی‌ها شده مالیات‌های کلان می‌گرفتند. (واك ۲۷۰۵ برگ ۵۳۸ + ۵۸ و ۵۵ و ۴۶ و ۳۵).

تنها بازرگانان نبودند که شکار نادر می‌شدند مردم ایران

یکبارگی دستخوش آزمندی و خونخوارگی او شده بودند از اینرو در اثر نومیدکردن مردم، آنها به امید آزادی و رهایش خود ناچار علیه نادر دست به شمشیر بردند. در ۱۷۴۶ فتحعلی خان با قریب ۶۰۰۰ مرد جنگی در ناحیه کرمان سر به شورش برداشت زیرا که نادر ۱۰۰۰۰۰ تومن پول از او خواسته بود. فتحعلی خان در واکنش نسبت به این درخواست هرچه در سر راه خود یافت تاراج کرد و حتی از کاروانها نیز دست باز نداشت. ناچار مردم کرمان دست به دامان نادر شدند و او شاهرخ میرزا را به سرکردگی ده تا دوازده هزار مرد برای مالش فتحعلی خان به آن صوب فرستاد. در اثنای این حال همچنین معلوم نبود که آیا نادر با ترکیه قرارداد صلح امضا کرده است یا نه. در ژوئن ۱۷۴۶ شایع شد که يك ایلچی ترك در راه قزوین است و بزرگان شهر خود را برای «استقبال» او آماده می کنند. (واك ۲۷۰۵ برگ ۶۲-۵۹).

در دسامبر ۱۷۴۶ گفته می شد که نادر خود برای فرو نشاندن شورش فتحعلی خان به اصفهان خواهد آمد، و در عین حال بر آنست که از گرمسیرات دیدن کند. اما به جای نادر، قلیچ خان در ۲۴ دسامبر ۱۷۴۶ با نزدیک سه تا چهار هزار مرد جنگی به بندرعباس آمد. در آن زمان معلوم نبود که از آمدن به بندرعباس چه منظوری دارد. هرچند گمان می رفت که برای مالش دادن و منقاد ساختن تازیان عمان راهی آن دیار است. (واك ۲۷۰۵ برگ ۳۹-۵۳۸). این گمان به حقیقت پیوست. با اینکه هلندیان درباره نتایج این لشکرکشی گزارشی نداده اند، این نتایج چندان درخشان نبوده است. زیرا که در ۱۳ آوریل ۱۷۴۷ نزدیک ۴۰ فروندکشتی ترانکی یا نزدیک ۴۰۰۰ مرد جنگی که از عمان می آمدند به بندر عباس رسیدند. این سپاهیان به فرماندهی میرمهرعلی سر به شورش برداشته بودند. قلیچ خان فرمانده میرمهرعلی نیز در ۲۷ آوریل ۱۷۴۷ به پیروی از او با سه هزار مرد جنگی سر به شورش برداشت. فضل الله سلطان حاکم بندرعباس با فرود آمدن اینان به ساحل شهر مخالفت نمود. در دل شب نبردی سهمناك در گرفت آنگاه شورشیان مهاجم به هتك ناموس مردم شهر پرداخته دست به

تاراج گشوده شهر را آتش زدند. مردم را می‌کشتند تا دارائی‌شان را تصاحب کنند. هر کس که از قتل عام جان بدر برد به بخش تازی‌نشین خلیج فارس گریخت. هلندیان که می‌ترسیدند سپاهیان شورشی به تجارتخانه آنها حمله کنند به مراقبت خاص پرداختند و از یکی از کشتی‌هایشان نیز مقداری باروت به تجارتخانه آوردند تا از قدرت آتش کافی برخوردار باشند. در ۸ ژوئن ۱۷۴۷ که قلیچ‌خان بندرعباس را ترك کرد آرامش به این شهر بازگشت در ۱۵ اکتبر ۱۷۴۷ شلیک گلوله توپی از قلعه بندرعباس خبر داد که نادر پادشاه خودکامه درگذشته است.

فهرست نام کسان*

ابراهیم خان (برادر نادر و شوهر خواهر شاه سلطان حسین صفوی) ۲۸ - ۳۹	آ» آریانپور کاشانی (عباس) ۱۶۹
۴۷ (حاکم اصفهان) ۴۹ - ۵۰	آشورسلطان (مین باش) ۱۷۴-۱۷۶
۸۱ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۸ - ۱۰۹ - ۱۱۵	آغا کمال (خواجه = نایب نادر و مسئول حرمخانه او) ۲۴ - ۴۳ - ۴۶ - ۶۷
ابوالحسن خان (حاکم کرمان) ۷۷ - ۸۵	آقاباقر ۱۷۸ - ۱۸۰
۸۶ - ۸۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	آقاجعفر (نایب محمد تقی خان حاکم لار) ۱۶۲
(و برادر محمد تقی خان) ۲۱۱ -	آقاریغا (مقلم) ۱۶۴
۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰	آقاسعید (بازرگانی که در نادر نفوذ داشت) ۲۷
ابوالقاسم ۴۳	آقاصابر (ناخدا) ۲۱۸
ابوبکر (خلیفه معروف) ۷۳	آلمیس (نماینده واک) ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
احمدپاشای بغداد ۱۹ (والی ترك بغداد)	۲۲۶
۲۲ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ -	آوانس ۱۱۰ - ۱۰۲ - ۱۱۳ - ۱۱۸
۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۶۷ - ۷۳ - ۹۲	۱۱۹ -
استاد سیویك ۱۵۷	
اسخارور ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ -	
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۱	
۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۸۲	
۱۸۹ - ۲۲۶ -	
اسلارس (نماینده هلند) ۱۸۴ - ۱۸۵	«الف» ابراهیم بیگ (داروغه کرمان) ۱۰۶

* در سراسر این نمایه گاه دو عنوان یا بیشتر به يك تن اطلاق شده است گفتنی است که در این نمایه کوششی شده است که حتی المقدور مقام ها و عنوان های کسان نیز به دنبال نام آنها آورده شود تا برای پژوهشگران شناخت آنها آسانتر باشد در ضمن شماره هایی که بیوقفه پشت سرهم آمده برای پرهیز از اطناب حذف شده مثلا بجای نوشتن ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - نوشته شده است از ۱ تا ۵. م.

- ۱۸۶ -
اسلمس خان ۴۹
اسماعیل خان (بیگلربیگی کرمان)
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۰
- ۱۱۱ - ۱۱۳
اسمیت (دکتر) ۱۵۰
اشرف خان ۱۶ - ۷۲ - ۷۳ - ۱۲۲ -
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۲
اشرف سلطان (از طایفه ابدالی) ۱۰۷
اصلان خان ۶۶
اغورلی بیگ ۵۹
اغورلو خان (حاکم قزوین) ۵۴
البارس خان (حاکم خوارزم) ۹۰
الله وردی بیگ ۲۰۷ (خان) ۲۹ (قوللر)
شاه سلیمان ۳۴ - ۲۰۸ - ۲۰۹
(بیگلربیگی لار) ۲۱۰ - ۲۱۶ -
۲۱۷ - ۲۲۳ - ۲۲۵
امام مسقط ۲۱۵
امام وردی بیگ ۲۰۸ (خان) ۹۹ -
۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۶ -
۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۶ -
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -
۲۰۸
ایسورداس ۱۳۷
- «پ»
بابا بزرگ (= نادر) ۹۲
بابا خان ۳۵ (بیگ) ۱۳
بارو خان ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۲۹
- ۱۳۰ -
باقربیگ لاری ۲۲۵
بن میلان (سرکرده شورشی) ۴۶ - ۴۷
- بوفکنس (معاون واک) ۲۲۶
بهبودخان ۲۱۵
بیژن بیگ (قوللر = غلام شاهی) ۳۴
- ۳۵ -
بیستون خان ۵۷
- «پ»
پیرمحمد خان ۶۴ - ۱۱۴
- «ت»
ترکمان بیگ (ایلچی نادر در هند) ۷۸
توپال پاشا (سردار ترک) ۵۲ - ۵۳
توکل بیگ ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸
تیمور لنگ ۹۲
- «ج»
جعفرخان (حاکم شیراز) ۱۲۷
جلیل بیگ ۶۴
- «چ»
چراغ بیگ (داروغه اصفهان) ۶۰
- «ح»
حاتم بیگ (والی اصفهان) ۷۸ - ۷۹ -
۸۰ - ۸۱ - ۸۵ (خان = صاحب -
اختیار فارس) ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ -
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ (- سردار)
۲۲۶
حاجی آقا ۷۹
حاجی علی قلی ۱۰۹ (خان = حاکم لار)
۱۳۹ - ۱۴۰ (حاکم بندرعباس)
۱۴۱
حاجی علی مردانخان ۸۱ - ۱۱۸
حاجی غنی خان (وزیر جهرم) ۱۲۸

حاجی کلبعلی (ریش سفید خواجه -

سرایان) ۷۲

حاجی گدا علی خان ۱۱۰

حاجی محمد (شاهبندر) ۱۵۵

حاجی میر یورون؟ ۱۱۸ - ۱۱۹

حاجی میر بهتان؟ ۱۱۷

حافظ بیگ (مهماندار باشی سلطان

لران بختیاری) ۱۷ - ۱۸

حسن خان بیگ ۶۲

حسنعلی خان (معیرباشی) ۱۸ - ۴۰

(حاکم اصفهان و عراق عجم)

۷۲ - ۱۴۴ - ۱۴۵

حسین خان ۷۸ - ۷۹ - ۸۳ - ۱۰۷ -

۱۱۱ - ۱۱۵ (برادر محمودخان)

۱۳۱

حسین خان غلزائی ۲۱ - ۲۸

حسین خان قندهاری ۷۳

«خ»

خانجان (سردار نادر) ۴۸ - ۴۹ -

۶۵ - ۶۶ - ۸۷ - ۱۱۴

خان خانان = قلی بیگ (وکیل محمدتقی

خان) ۱۰۰

«د»

داراشاه (جادوگر افغانی) ۳۵

دکلین (مدیرواک در بندرعباس) ۱۶ -

۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ -

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -

۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -

لیندرت

دلاور بیگ (نایب شیراز) ۱۲۲

دوپورتر (مدیر موقت واك) ۲۱۶ -

۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳ -

۲۲۴ - ۲۲۵

«ذ»

ذوالفقار خان ۹۹ - ۲۱۵

«ر»

رحیم خان Geraaiybi (شوهر خواهر

شاه سلطان حسین) ۳۹

رستم بیگ ۶۴

رشید یاسمی ۶۴

رضا خان (پسر محمدتقی خان) ۲۱۷

رضاقلی (پسر نادر) ۶۲ (خان =

نماینده ایران در استانبول) ۲۲ -

۲۷ (والی خراسان) ۷۲ - ۷۸

(میرزا = بزرگترین پسر نادر) ۷۷

(نایب السلطنه) ۸۵ - ۸۶ - ۸۸ -

۹۰ - ۹۲

رغول Ragael افندی - ۴۴ - ۴۵

رئیس جاوردی؟ Javerdi ۲۲۲

ریس جهانگیر (کلانتر آبادی سندرك)

۱۲۶

«ز»

زیون (ناخدای کشتی) ۲۱۰

«س»

سادات خان ۱۰۲

سارو مصطفی (حاکم دیاربکر) ۶۴

سردار = (طهماسب بیگ جلایر) ۵۵

۵۶ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۱ -

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -

۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ -

۲۰۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ -

۲۲۳ - ۲۲۵

- سمید (دیلماج واک) ۲۲۶ و...
 سیدالخان ۲۸ - ۷۹
 سیدصدیق ۱۶ - ۷۰
 سیمون ابراهیمتس (نماینده روس) ۹۷
- «ش»
 شاه اشرف ۱۲۱ ← اشرفخان -
 اشرفسلطان
 شاهرخ میرزا ۲۲۸
 شاهسلطان حسین ۱۴ - ۳۹ - ۷۳ -
 ۱۳۹
 شاهطهماسب ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۹ -
 ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ -
 ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
 ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ -
 ۴۰ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ - ۶۱ -
 ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۷ -
 ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۵ - ۹۹ -
 ۱۰۱ - ۱۱۶ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
 ۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۹۳ -
- شاهعباس ۸۴
 شاه عباس سوم ۳۶-۶۲
 شاهعباس کبیر ۵۱
 شاهقلیخان (حاکم سند) ۱۸۸ - ۲۱۵ -
 ۲۱۷ -
 شاهمراد (سرکرده بختیاری) ۷۲ -
 ۷۳ - ۷۴ -
 شاه نجف ۲۹
 شرابساز واک ۱۳۰
 شیخ احمد مدنی ۱۲۸ - ۱۴۴
 شیخ الشیوخ سندبن رحمه ۱۲۲
 شیخ بن نلغام ۱۹
 شیخ جباره (سردار هوله) ۱۶۲-۱۷۱
 ۱۷۳ -
- شیخ راشد ۱۵۳ - ۱۵۷
 شیخرحمة بن مطر ۱۷۷-۱۸۰ - ۱۹۱
 شیخرحمة چارکی (رحمة بن فیصل
 چارکی) ۱۵۷
 شیخ عبدالخور ۱۷۹
 شیخ عبدالشیخ ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
 - ۱۸۲ - ۱۸۸
 شیخ عبدالصفی (کلانتر میناب) ۱۲۶
 شیخعلی ۱۸۸
 شیخعلی بین ۱۲۳
 شیخغلامعلی ۲۱۸
 شیخمحمد بن منع ۱۹
 شیخ محمد مجید ۱۲۸
 شیخ مشکور (بوشهری) ۱۷۰ - ۱۷۱
 - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۱۸
 شیخهادی (همقلم) ۱۷۵
- «ص»
 صالح (افندی) ۷۹
 صداقتکیش (جمشید) ۸
 صفیخان بیگ ۱۴۸
- «ط»
 طالبخان (بیگلربیگی کرمان) ۹۹ -
 ۱۰۰ - ۱۲۸
 طهماسب بیگ جلایر (وکیل نادر) ۱۷
 - ۱۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۹۵ -
 طهماسبخان جلایر ۶۹ ← طهماسب بیگ
 جلایر
 طهماسبقلی ۱۲۹
 طهماسبقلیخان (نادر) ۱۴ - ۶۴ -
 ۶۷ (سردار نادر) - ۷۷ - ۱۰۳
 طهماسبقلیخان جلایر ۱۴۵ - ۱۴۶
 طهماسب میرزا ۱۴ - ۳۶

«ع»

- عباس (والی اورگنج) ۸۶
 عبدالباقی خان (ایلچی) ۷۰ - ۷۱ -
 ۷۸ - ۷۹
 عبدالجبار ۱۲۱ (خان) ۱۲۸
 عبدالغفار بیگ ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۴
 (خان) ۱۲۸
 عبدالله (ناخدای کشتی قبطان)
 ۱۷۹
 عبدالله پاشا (سردار ترک) ۶۳ - ۶۴
 - ۶۵ - ۶۶ (خان) ۱۲۸
 عبدالله خان (سردار بلوچ) ۱۰۷ -
 ۱۱۱ - ۱۳۱
 عثمان (افندی) ۷۹
 عثمان (خلیفه معروف) ۷۳
 علاءا (حاکم گلپایگان) ۵۵
 علی (خلیفه) ۷۳
 علی بیگ (کوتوال کرمان) ۱۰۵ (وکیل)
 ۱۰۸ - ۱۱۰
 علی خان بیگ (توپچی باشی نادر) ۴۸ -
 ۴۹
 علی سلطان ۱۸۴ - ۱۸۹ (دشتستانی)
 ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -
 ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۰۹
 علی محمد ۱۰۹
 علی مردانخان (ایلچی ایران در هند)
 ۳۶ - ۴۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵
 ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳
 علی مردانخان بن صفی قلی خان شاملو
 ۱۳۲
 علی مردانخان فیلی ۵۰ - ۸۰ -
 ۸۴
 عمر (خلیفه) ۷۳

«غ»

- غلامرضا ۵۰
 غنی خان ۸۵

«ف»

- فارس علی بیگ ۶۲
 فان لایز بیگ ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ -
 ۳۷ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ -
 ۴۳ - ۴۵ - ۴۷ - ۵۴ - ۷۶ -
 ۷۸ - ۸۱ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ -
 ۹۷ - ۱۳۱ - ۱۳۹ - ۱۴۴ -
 ۱۴۵ - ۱۴۶
 فان لون ۱۰۶
 فتحعلی بیگ (سردار ایرانی) ۲۱۰
 فتحعلی خان ۲۲۸
 فرماندار کل باتاویا ۲۰ - ۲۱۳ -
 ۲۱۴
 فضل الله سلطان - ۲۲۸
 فولادپاشا، ۶۳
 «ق»
 قاسم خان شاملو (والی قم) ۳۶
 قیو طان پاشا ۱۴۹
 قلیچ بندی خان ۱۰۲، ۲۲۶ - ۲۲۸ -
 ۲۲۹
 قورچی باشی طهماسب قلی خان = نادر
 ۱۴ ← نادر
 «ک»
 کالچکین (ایلچی روس) ۶۹
 کلبعلی (خواجه حرم) ۳۳ - ۹۶ -
 ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰ (+)
 بیگ (۱۲۶ - ۱۲۷) (+) بیگ

«م»

محمد امیر آقا ۱۲۴
 محمد امین (وکیل مجرمین) ۱۷۳
 محمد باقر (نایب بندر عباس) ۲۰۸ - ۲۱۷
 محمد باقر آقا ۱۹۸
 محمد باقر بیگ ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۲
 - ۱۸۹ - ۱۹۰ (+ پنج باشی) ۱۹۲
 ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ (+ لاری)
 ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ تا ۲۲۴
 محمد باقر خان ۱۹۰
 محمد بیگ (سلطان دشتستان) ۱۸۶
 محمد تقی خان ۷۲ - ۷۶ (+ بیگلر -
 بیگی کرمان) ۱۰۰، ۱۰۲ (+)
 بیگلربیگی فارس) ۱۱۵ - ۱۱۶ -
 ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
 ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ -
 ۱۵۸ - ۱۵۹ (+ شیرازی) ۱۶۰
 تا ۱۷۸ - ۱۸۰ (+ دریابیگی)
 ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۲۵ (+)
 شیرازی) ۲۱۰ تا ۲۲۰ - ۲۲۳
 (+ مسجدی) ۲۲۰
 محمد جعفر (قاضی بندر عباس و میناب)
 ۱۳۶
 محمد حسین خان (سردار ایرانی) ۲۱۶
 - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵
 محمد حسین قاجار ۸۷
 محمد خان (سردار نادر) ۴۸
 محمد خان بلوچ ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۱
 (+ سردار) ۳۲ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۹
 - ۱۴۱
 محمد رحیم بیگ (جبهه دارباشی) ۸۸
 محمد رحیم خان (سردار نادر) ۴۵ - ۴۸
 محمد رضا (وزیر چهارم) ۱۲۲

یوزباشی) ۱۲۴ (+ خان) ۲۱۱ - ۲۱۲
 کلیمینت (مدیر واک) ۱۰۳ - ۱۰۴ -
 ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۲ -
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ -
 ۲۱۵ - ۲۱۶
 کنت چرومین (ایتالیایی) ۱۵۰
 کوک (ناخدای انگلیس) ۱۵۹ - ۱۶۹
 کوکل ۱۵۴
 کوکیل (مدیر شرکت انگلیس) ۱۰۸
 کوناد ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -
 ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۴ تا ۱۵۸ ۱۶۰
 تا ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۵ -
 ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۹ -
 ۱۹۰ تا ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
 ۲۱۰ تا ۲۰۵
 کیمشانت ۱۳۸

«گ»

گادرگرای «سردار روس» ۹۱
 گنجعلی پاشا (ایلچی ترک) ۶۹
 کوچی (تاجر باشی) ۱۲۵ - ۱۹۱ -
 ۱۹۲
 کیکی ۱۴۵ - ۱۵۰

«ل»

لاپورتی (از مردم فلاندرز) ۴۸ - ۴۹
 لازار (مرد فرانسوی) ۴۰ - ۴۳
 لاپیز بیگ ۲۶
 لطفعلی خان (سردار) ۸۰
 لیندرت دکلین (مدیر واک) ۱۲۱ تا
 ۱۲۸ - دکلین

- ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۴۸
 - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷
 ۱۶۹ - ۱۶۲
 محمد مناع ۴۷
 محمد نشان خان ۱۳۱
 محمود ۷۲-۱۲۹ (+ خان) ۱۶-۱۳۱
 (+ غلزائی) ۲۹
 مرتضی قلی بیگ (رئیس یوزباشیان
 هرمز) ۱۲۶
 مستوفی الممالک ۹۲ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -
 مستوفی بیگ ۱۰۹
 مصطفی بیگ ۱۰۳
 مصطفی پاشا ۶۶ (والی موصل) ۷۹
 مصطفی خان ۵۵ - ۱۱۰ - ۱۱۲ (+)
 حاکم لار ۱۴۸
 مصطفی خان (+ صاحب اختیار) ۱۱۱
 - ۱۱۳
 مظفرخان نیشابوری (ناظر بیوتات)
 ۱۱۷ - ۱۱۸
 مظفرعلی خان ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
 ۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -
 ۲۰۹ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۵ -
 ۲۲۷
 ملا باشی ۷۰
 ملا باشی میا صدیق ۱۶
 ملازعفران ۱۶
 ملاعلی ۴۷
 ملاعلی شاه (وکیل ناوگان شاهی) ۱۷۹
 - ۲۲۲
 منصور بیگ ۱۰۶
 موسی خان دنگی ۱۱۴
 مهر بیگ ۱۱۶
 محمدعلی خان ۱۸۷ - ۱۷۹ (+ ترکمان
 دریایی) ۱۷۸
 محمد رضا بیگ (ایلچی) ۳۲ - ۱۱۱ -
 ۱۳۰
 محمد رضا بیگ (لك) ۱۰۷ (+ ایلچی)
 ۱۱۱
 محمد رضا خان (برادر اعتماد الدوله پیشین
 محمد قلی خان شاملو) ۲۰ (+ سردار
 نادر) ۴۸ (+ بیگ) ۱۱۸ (+ بیگ
 دریایی) ۱۵۱
 محمد زمان خان ۳۶
 محمد زمان سلفاری ۱۲۱
 محمد سالم خان (حاکم کرمان) ۲۲۲
 محمد سعید بیگ تاروردی ۱۴۸
 محمد سلطان حاکم لار
 محمد شاه (پادشاه هند) ۸۱ - ۹۳
 محمد شریف خان (بیگلربیگی کرمان)
 ۱۱۵ تا ۱۱۹
 محمد علی بیگ ۱۴۲ (+ ایشیک آغاسی
 باشی) ۸۳
 محمد علی بیگ شاهبندر ۱۳۹
 محمد علی بیگ همقلم ۱۳۴
 محمد علی خان ۲۷-۳۱ - ۶۸ - ۸۴
 (+ بیگلربیگی فارس) ۲۶ - ۳۰
 ۳۲ (+ بیگلربیگی شیراز) ۱۳۹
 - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ (+ ایلچی
 ایران در هند) ۱۴۳ - ۱۴۷ -
 ۱۴۸
 محمد قاسم بیگ ۴۰ (+ فراش باشی)
 ۶۸ - ۱۷۶ - ۱۸۲
 محمد قلی بیگ ۵۴ (+ عموی نادر)
 ۵۶ - ۵۷ - ۱۰۳ - ۱۰۶ (+)
 افشار ۱۱۷
 محمد قلی خان ۱۱۶ (+ شاملو
 اعتماد الدوله) ۲۰
 محمد لطیف خان ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -

- میرزا ناصر (حاکم سند) ۱۱۷ - ۱۱۸
 میراث خان (از طایفه ابدالی) ۱۰۷
 میرآخورباشی ۲۱۷
 میرابوالقاسم (شوهر خواهر شاه -
 سلطانحسین) ۳۶-۷۰
 میرحسن بیگ ۲۲۵
 میرحیدر (پسر میرمهرعلی) ۱۴۰ -
 ۱۴۱ - ۱۵۷
 میرزا آسیاب؟ ۱۰۳
 میرزا ابراهیم (ایلچی ایران درمسکو)
 ۹۵-۹۶
 میرزا ابوالحسن (برادر و وکیل محمد
 تقی خان) ۱۶۵ = ابوالحسن میرزا
 ۱۶۵ (+ خان) ۱۶۶ - ۱۶۷ -
 ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -
 ۱۷۳
 میرزا ابوالقاسم (شوهر خواهر شاه -
 سلطانحسین) ۳۹ - ۴۷ - میر -
 ابوالقاسم
 میرزا ابوطالب (دیوان بیگی) ۱۰۷ -
 (+ وزیر) ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۳
 میرزا اسماعیل ۱۴۰ - ۱۴۷ - ۱۴۸
 - ۲۲۰ (+ زمینداوری) ۱۴۱
 (+ شاهبندر) ۱۴۴ (+ مستوفی
 خاصه) ۱۳۹
 میرزا باقر (دکاندار) ۱۴۴
 میرزاتقی ۴۹ - ۵۰ - ۶۳ - ۶۴ -
 ۶۸ (+ بیگلربیگی فارس) ۷۲
 ۱۰۹ - ۱۱۲ (+ شیرازی) ۴۵
 (+ منشی الممالک) ۲۰ - ۲۱ - ۳۷ -
 ۳۸ - ۴۳
 میرزا حسیم ۱۱۳
 میرزا حسنین ۱۰۸ - ۱۱۸ (+ خان)
 ۱۰۸ (+ منشی) ۱۹۴
 میرزا ربیع (مستوفی خاصه) ۹۵
 میرزا رحیم (اعتمادالدوله) ۲۰-۴۷
 میرزا رضا ۱۰۳ - ۱۷۸ (+ خان =
 پسر میرزا ابوالحسن خان) ۲۲۰
 (+ صاحب اختیار کرمان) ۷۲ -
 ۱۰۵ - ۱۰۴ (+ کلانتر) ۱۰۵
 میرزا زاهد علی ۱۳۸
 میرزا زکی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -
 ۱۱۳ (+ معتمد نادر) ۷۳
 میرزا علی نقی (پزشک خاندان شاهی
 صفوی) ۱۵
 میرزا غلامرضا ۵۷
 میرزا فتح الله ۵۰
 میرزا قاسم ۵۰ - ۱۰۵
 میرزا کسی (خلیفه) ۳۰
 میرزا کیاس؟ Kiyas (وقایع نویس نادر)
 ۷۲
 میرزا ماکین؟ Mockten (ایشیک آغاسی
 باشی حرمخانه نادر) ۷۲
 میرزا محسن (کلانتر آبادی عیسین)
 ۱۳۶
 میرزا محمد ۱۴۰ - ۱۴۲
 میرزا محمد جبه دارباشی ۳۴
 میرزا محمدحسین (مستوفی فارس و
 گرمسیرات) ۷۲
 میرزا محمد خزانه دار (ناظر بیوتات
 نادر) ۷۲ (+ نامزد ایلچیگری بر
 دربار مغول) ۸۴
 میرزا محمد رضا (وزیر اصفهان) ۱۰۷
 میرزا محمد رضا (صاحب اختیار) ۱۰۶
 میرزا محمد (شاهبندر) ۱۳۴
 میرزا مرتضی (سید) ۷۲ (+ منشی
 خاص) ۱۹۴
 میرزا مهدی کوبکی استرآبادی (ملک -

- الشعراء نادر) ۷۲
میرزانشان وزیر ۱۱۸
میرزا هادی ۱۷۷ (+ شاهبندر) ۲۰۸
- ۲۱۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴
میرزا هندیان؟ ۱۱۹
میرزا یوسف ۱۱۷ (+ کلانتر) ۱۰۵
- ۱۰۸ -
میرسعیدخان ۴۷
میرمحمد (قاضی هرمز) ۱۲۶
میرمحمدحسین ۱۰۷
میرمحمدعلی ۹۹ - ۱۲۲ تا ۱۲۷ -
- ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
- ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۴۰ -
- ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵ تا ۱۵۷ (+)
حاکم لار) ۱۶۲ ۲۲۸ (+ کلانتر
تزرگ احمدی) ۲۲۰ (+ سلطان
احمدیه) ۲۲۲ تا ۲۲۴
میرنما ۴۶
مینورسکی ۶۴
- «و»
وختانگ میرزا ۶۵-۱۴۲ تا ۱۴۴
ولی عهد ۵۸ تا ۸۸ - ۱۱۵ تا ۱۱۹ -
۱۷۸
ولی نعمت ← = نادرشاه ۷۰-۷۱
۹۱
ویدول (نماینده انگلیس) ۱۸۱
- «ه»
هارن (نماینده سیاسی انگلیس) ۲۶
هافرمان ۱۳۶
هزلمان (پزشک هلندی مقیم دربار
ایران) ۸۸
همقلم ۱۵۷ - ۱۶۷ ← آقا رفیعا -
۱۷۵ ← شیخ هادی
هی ۱۴۴ - ۱۴۶
- «ی»
یلمورلان (نایبالتجار) ۱۲۷
یوسف هرمت (پزشک فرانسوی) ۱۷۰
- «ن»
نادر ۱۳ (+ قلی) ۱۳-۱۴ (+ شاه)
۱۳ (+ خان) ۱۸
نادر * ۱۵ تا ۱۹ - ۲۱ تا ۳۲ - ۲۶
تا ۳۲ - ۳۵ تا ۵۱ - ۵۳ - ۵۵ تا
۸۶ - ۸۸ تا ۹۳ - ۹۵ - ۹۷ -
۹۹ تا ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -
- ۱۲۸ تا ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۶ تا
۱۴۸ - ۱۵۰ تا ۱۵۵ - ۱۶۱ -
۱۷۲ ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۳

فہرست جای‌ها

۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۶ -

۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۹۴ - ۲۱۷ -

۲۲۱ - ۲۲۶ تا ۲۲۸ -

اصفہانک ۷۶

اقیانوس ہند ۱۶۳

انگلیس ۸۹ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۹ -

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۸ - ۱۲۳ -

۱۳۰ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۹ -

۱۵۱ - ۱۵۶ - ۱۶۴ - ۱۷۲ -

۱۸۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ -

اوچ کلیسا ۷۰

اورچینی ۴۷

اورگنچ ۲۱ - ۸۶ - ۹۰ - ۱۱۹ -

ایران ۲۲ - ۳۲ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۲ -

۴۴ - ۴۶ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۴ -

۸۶ تا ۹۱ - ۹۵ - ۹۶ - ۲۴۲ -

۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -

۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۱ - ۱۸۶ -

۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۴ -

۱۹۵ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۶ -

۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۵ -

۲۲۷

ایروان ۲۲ - ۲۵ - ۶۳ (+ قلمہ)

«آ»

آبادہ ۷۶

آذربایجان ۶۹ - ۸۱ - ۸۸ -

آمودریا ۹۰

«الف»

ابرکو ۷۶ - ۷۷

ابوشعیب ۱۸۸

احمدی ۲۲۳ ← تزرگت احمدی

ادمیادزین ۶۹

ارزروم ۴۰ - ۷۳ - ۸۴

ارسو ۱۳۱

اروپا ۱۹ - ۱۴۳

ازبکستان ۹۰

استانبول ۳۱ - ۷۱ - ۱۴۶

استرآباد ۱۴

اصفہان ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -

تا ۳۳ - ۳۵ تا ۳۷ - ۳۹ تا ۴۴ -

۴۶ - ۴۷ تا ۶۴ - ۶۷ تا ۶۹ -

۷۱ تا ۷۶ - ۷۶ تا ۸۶ - ۸۷ تا

۹۰ - ۹۵ تا ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۲ -

۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۱۰ -

۱۱۱ - ۱۲۸ تا ۱۳۱ - ۱۳۶ -

۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۱۶ تا ۱۱۹ -
 ۱۲۱ تا ۱۲۳ - ۱۲۵ تا ۱۳۶ -
 ۱۳۹ تا ۱۴۸ - ۱۵۰ تا ۱۵۸ -
 ۱۶۱ - تا ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۰ -
 ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - تا ۱۷۸ -
 ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۶ تا ۱۸۸ -
 ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
 ۲۰۵ تا ۲۰۸ - ۲۱۰ تا ۲۱۲ -
 ۲۱۴ تا ۲۱۸ - ۲۲۰ تا ۲۲۲ -
 ۲۲۵ تا ۲۲۹

بندر لاهوری ۱۴۳

بندعلی ۲۱۷

بنصفهان ۳۱

بوچان ۱۳۹

بورواری Barwarie ۲۳

بوشهر ۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۸ - ۱۷۰ - ۱۷۳ -

۱۷۶ تا ۱۷۸ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -

۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۴

بهرس (جایی در ۸ میلی بغداد) ۴۸

بپله ۱۶۸

«پ»

پرتقالیان (قلعه کهن پرتقالیان) ۱۲۴

۱۲۵ -

پل چوبی شوشتر ۷۴

پل خواجه ۳۳

پیریه Peria ؟ ۷۲ - ۷۳

پیشاور ۸۵ - ۸۸ - ۱۱۵

«ت»

تبریز ۴۰ - ۹۵

تته (صوبه) ۶۸ - ۱۴۷ - ۱۴۸ -

۱۵۳ - ۱۹۵ - تا ۱۹۸ - ۲۰۷

۶۶ - ۶۷ - ۹۵

ایسین ۱۳۶ ← عیسین

(ب)

باب‌عالی ۴۵ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۴

باتاویا ۲۱ - ۵۱ - ۵۱۵ - ۱۵۸ -

۱۶۰ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۳ -

۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -

۲۱۳ - ۲۱۸ - ۲۲۶ - ۲۲۷ -

باسعیدو ۱۳۳ - ۱۵۰ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -

۱۷۰ - ۱۸۱ - ۱۸۸

باطنه Batana ؟ ۲۰۴

باکو ۹۶ - ۹۷

بحرین (جزیره ایرانی) ۱۱۶ - ۱۵۳

۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۲ - ۱۷۱ -

۱۷۳ - ۱۷۵ - ۲۰۲ - ۲۰۳ -

۲۰۴ - ۲۱۰

برج دده (در خراسان خاوری =

افغانستان) ۸۲ - ۸۳

برج زنگی (در خراسان خاوری =

افغانستان) ۸۲

بصره ۱۹ - ۳۱ - ۴۵ تا ۴۷ - ۸۴ -

۱۳۱ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۹ -

۱۷۳ - ۱۷۸ -

بغداد ۲۲ - ۳۱ - ۴۰ تا ۴۲ - ۴۴ -

۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۷ - ۸۴ -

۹۲

بلوچستان ۱۶ - ۱۲۷ - ۱۷۷

بم ۱۴۴

بمبئی ۱۷۵

بندر حلیه ۱۸۳

بندر طاهری ۱۷۱

بندرعباس ۱۶ - ۳۷ - ۴۱ - ۴۳ -

۷۲ - ۷۶ - ۸۸ - ۹۹ - ۱۰۲ -

چهار جوی ۹۰	ترکیه ۲۲ - ۴۵ - ۷۸ - ۹۱ - ۹۶ -
چهارمحال ۶۰	۲۱۲ - ۱۴۶
	تزم ؟ ۸۶
«ح»	تفلیس ۲۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۹۷
حفار (جزیره) ۱۴۹	تنگت موردن ؟ ۱۳۱
حویزه ۱۹ [شاهی + حویزه] ۱۹ -	تهران ۲۶ - ۲۸ - ۸۸ - ۱۱۸ - ۱۴۴
	تیران کرون ۲۳
۸۳ - ۴۶	
	«ج»
«خ»	جایگاه واك (مرکز بازرگانی شرکت
خارك ۱۸۸	هند خاوری هلند) ۴۱ و...
خانقاه (قلعه) ۹۱	جاسک ۱۷۷
خراسان ۲۱ - ۲۹ - ۴۹ - ۶۰ -	جزایر ۴۷
۶۹ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۸۳ -	جساگر ۴۶
۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۲۲۳	جلف Jalfh (خوری است نزدیک جلفار)
خرد ۱۲۸	۱۸۸
خردو ؟ ۱۲۹	جلفا ۱۸ - ۱۹ - ۶۱
خسان (= قارص) ۶۵	جلفار ۱۵۶ - ۱۶۰ تا ۱۶۵ - ۱۶۸ -
خلیج فارس ۱۲۱ - ۱۴۵ - ۱۴۷ -	۱۶۹ - ۱۷۱ تا ۱۷۸ - ۱۸۱ -
۱۵۰ - ۱۷۱ - ۱۷۵ -	۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۰ - ۲۱۶ -
۱۷۷ تا ۱۷۹ - ۲۲۹	۲۱۷ - ۲۲۳
خنو (یاگنو؟) Ghinaese ۱۸۷	جمال Jamael ؟ ۱۷۲
خواجو ۵۸	جویم ۱۴۱
خوارزم ۹۰ - ۹۱	جهرم ۱۲۲ - ۱۲۸
خوانسار ۸۴	جیرفت ۲۱۰
خور ۱۸۸	
خورفکان ۱۸۴	«چ»
خیوه ۹۱	چارك ۱۵۵ - ۲۰۳
	چزك ؟ ۸۶
«د»	چفر اوتادن؟ Chaffer O tahadon ۱۳۰
دربند ۶۵ - ۹۶ - ۹۷	چولمغان ۶۸ - ۷۰ ← مجلس چول-
دشتاب ۱۰۹	مغان
دشت باغاورد (= مرادتیپه) ۶۴	چهار بلوك دهمیرچه ؟ ۶۴
دشتستان ۱۸۶ - ۱۸۹	چهار بلوك ذیجوان ؟ ۶۴

- دوراق ۴۶
دولت‌آباد ۱۰۹
دوه پویونی؟ (شهر مرزی خوارزم) ۹۰
دیاربکر ۴۶ - ۸۴
- «ر»
راور ۱۱۱
رشت ۹۶
رلروم رغسان؟ (ایالت) ۱۰۷
رم ۱۶۷ - ۱۶۹
رود ارس ۲۸ - ۳۱ - ۲۶
رودپار ۱۳۱ - ۲۱۰
رودخانه هیلمند ۷۷ - ۱۱۴ - ۱۱۵
روسیه ۹۵ - ۹۶
- «ز»
زمینداور ۱۷
- «س»
ساوه ۲۶ - ۶۹ - ۷۵
سبزوار ۷۱ - ۷۷
سحار ۱۸۰ - ۲۱۷
سرچشمه (در ۷ منزلی اصفهان) ۳۱ - ۳۲
سرخای ۶۳ - ۶۹
سرخس ۸۶
سروستان؟ (عمارت) ۳۵
سعادت‌آباد (باغ‌ها) ۳۲ - ۳۳ - ۳۸
۳۹ - ۷۴ - ۷۶
سمنان ۳۱
سند ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴
۱۴۳ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۷۷
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۲۰۷ - ۲۱۰
۲۱۸
- سندرك ۱۲۶
سنگارا ۱۷۳
سور (آبادی) ۲۲۴
سورت ۸۵ - ۸۶ - ۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۸
سوزا ۲۱۹
سیرجان ۱۰۳
سیستان ۱۴ - ۷۳ - ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹
سین Sien؟ ۲۳
«ش»
شاهچراغ ۳۹
شاه عبدالعظیم ۳۹
شاهنشاه‌آباد ۸۶
شماخی ۶۸ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۷
شناس Shines؟ ۱۸۹
شوشتر ۳۹ - ۴۰ - ۴۶ - ۵۹ - ۷۴
شولستان ۷۶
شهر افغان (چیزی نظیر دیوار برلن که اشرف از ترس جان در اصفهان ساخت) ۵۶
شیراز ۲۷ - ۳۱ - ۳۴ - ۴۹ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۳ - ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۲۲ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰
۱۳۹ تا ۱۴۱ - ۱۴۵ - ۱۴۶
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۵ تا ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۱ - ۲۱۴ - ۲۲۰
شیروان ۶۲ - ۶۳ - ۷۵ - ۹۷
- «ع»
عالی‌قاپو ۳۲
عراق عجم ۵۱ - ۷۲ - ۷۹ - ۸۴
عمان ۱۷۵ - ۲۲۸

۶۶ - ۶۴ (+ قارص) ۵۸ - ۵۷ -	عیسین ۱۲۳ - ۱۳۸ - ۱۶۰ - ۲۲۱
(+ نادریه) ۱۵۹ (+ هزار اسب)	ایسین
۹۱ - ۹۰	
قم ۲۶ - ۲۶ - ۳۹ - ۴۳ - ۴۶ -	«غ»
۸۶	غیست؟ (آبادی) ۱۲۱
قمشه ۵۷	«ف»
قندهار ۱۶ - ۲۹ - ۵۱ - ۶۷ - ۶۸	فارس ۵۱ - ۵۹ - ۷۲ - ۱۰۴ - ۱۴۰
۶۹ - ۷۵ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ تا	۱۴۰ - ۱۷۸ - ۲۰۵ - ۲۱۰
۸۲ - ۸۵ - ۱۰۷ تا ۱۰۹ - ۱۱۰	فازیان؟ Faziyan ۲۲۱
۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۷ -	فرات ۱۷۹
۱۳۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳	فرانسه ۴۰
	فراه ۷۷ - ۱۰۰ - ۱۰۲
«ك»	فراهان ۲۶
کابل ۸۱ - ۸۴ - ۱۰۷ - ۱۱۱ -	فرح آباد ۳۸
۱۱۸	فرغانه ۲۱۴
کازرون ۱۹۰	فهناس Fihnas ؟ ۱۸۸
کاسان (قارص؟) ۶۴	
کاشان ۲۳ - ۲۶ - ۶۷	«ق»
کچ مکران ۸۰ - ۲۱۰ - ۲۱۵	قارص ۶۳ - ۱۰۴
کردستان ۲۰	قرنه ۱۹
کرکوک ۴۰ - ۵۱ - ۵۳	قزوین ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۹
کرمان ۲۸ - ۳۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۵	۵۴ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ -
۶۴ - ۷۱ تا ۷۳ - ۷۵ - ۷۷ -	۶۸ - ۷۳ - ۸۳ - ۸۶ - ۱۰۶ -
۹۰ - ۹۹ - ۱۰۰ تا ۱۱۹ - ۱۲۸	۲۲۸
۹ - ۱۳۱ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۷ -	قشم ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۶ -
۱۷۸ - ۱۹۴ - ۲۲۲ - ۲۲۷ - ۲۲۸	۱۷۰ تا ۱۷۳ - ۱۸۰ تا ۱۸۲ -
کرمانشاه ۲۰ - ۴۵	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۰۱ - ۲۱۰ -
کلات ۳۶ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۱۱	۲۱۹ - ۲۲۱ تا ۲۲۳
کلیسا ۶۹	قصب (ناحیه) ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۲۱۲
کنگ (بندر) ۱۵۰ - ۱۶۹ - ۱۷۰ تا	قصر نادریه (در بوشهر) ۱۷۷
۱۷۴ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۴ تا	قطیف ۱۷۳ - ۱۷۶
۱۸۶ تا ۱۸۸ - ۲۰۱ تا ۲۰۷ -	قلعه (+ کهن پرتقالیان) ۱۳۰ +)
۲۱۲ - ۲۱۷	کهن شهر اصفهان = قلعه تبرک
کوه صفه ۳۹	۵۳ - ۵۴ (+ شهر اصفهان) ۴۰

«م»

مازندران ۱۴ - ۴۹ - ۶۲ - ۸۳ -
۱۴۵ - ۱۰۰

ماهو Moha ؟ (در چهارمیلی باختر
کنگه) ۲۰۴

محمدیه ۳۱

مرادته ۶۴ ← دشت باغ‌آورد

مرباغ ۱۲۸

مرو دشت ۱۲۸ - ۱۲۹

مسط ۷۶ - ۹۵ - ۱۲۵ - ۱۳۳ تا

۱۴۷ - ۱۶۱ تا ۱۶۴ - ۱۶۹ تا

۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۱۴ تا ۲۱۷ -

۲۲۳

مشهد ۱۴ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۸ - ۳۰

۶۴ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۶ - ۹۱ -

۹۲ - ۹۷ - ۱۱۵ - ۱۱۷

مغو Mogaese ؟ ۱۸۷

مقبره امام رضا (ع) ۸۸

مکران ۱۴۳ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۲۱۰

مکه ۶۲ - ۸۴ - ۹۲

موصل ۸۴

میدان نقش جهان ۷۸

میناب ۱۲۶ - ۱۳۶ - ۱۴۴ - ۱۶۲

۱۷۳ - ۱۷۳ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -

۲۲۵

کوه‌گیلویه (= کبگیلویه) ۲ - ۱۸

۱۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۵۹ - ۸۳

۱۱۸ - ۲۱۰ - ۲۲۳

کیش (جزیره) ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۷ -

۱۸۸ - ۲۰۲ تا ۲۰۴

«ک»

کایچک ۱۷۷

کرجستان ۶۵

کرشک ۱۳۱

کرمسیرات ۷۲ - ۷۶ - ۱۴۷ - ۱۵۱

۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۲۸

کز ۴

کلپایگان ۵۵ - ۸۴

کلن‌آباد ۳۹

کمبرون (= بندرعباس) ۱۳۳ - ۱۳۹

۱۴۰ -

کنجه ۶۲ تا ۶۵ - ۶۷ - ۱۰۵

کندمان ۷۳

کنو ۱۲۲ - ۱۸۰ - ۱۹۵

گیلان ۲۷ - ۳۰ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۹

۱۱۲ -

گیلی Gieli ؟ ۹۰

«ل»

لار ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۸ تا ۱۳۰

۱۳۹ تا ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۶۲ -

۱۷۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۷

لارک ۱۴۴

لافت ۱۷۰ - ۱۳۷ - ۱۷۶ - ۱۸۲

لاهور ۸۶ - ۱۱۶

لحسا ۱۷۶ - ۱۷۸

«ن»

نادرآباد (شهری که نادرشاه در هنگام

به‌گرد پیچ‌گرفتن قندهار دربرابر این

شهر ساخت) ۸۱

نای‌بند ۲۲۴

نجف‌آباد ۳۱ - ۳۹ - ۴۹

نخجوان ۲۲ - ۹۶

نخیلو ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۶

۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ -

۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ -

۲۰۴ تا ۲۰۹ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -

۲۲۲ تا ۲۲۴ - ۲۲۷

همدان ۲۰ - ۲۳ - ۲۷ - ۲۸ - ۴۷

تا ۴۹ - ۵۲ - ۶۱ - ۷۳ - ۸۳

هند ۴۲ - ۸۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۲

- ۱۷۵ - ۱۸۳ - ۱۹۱ ← هندوستان

هندوستان ۷۸ - ۸۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷

← هند

هنگام (جزیره) ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱

«ی»

یزد ۳۶ - ۳۷ - ۱۰۰

یزدخواست ۷۶

یونان ؟

نوات ؟ Nauwwat ۲۱۰

نیزوه ؟ ۱۶۸

«ه»

هرات ۲۲ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۷۷ -

۸۰ - ۸۶ - ۸۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -

۱۰۹ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۱۹

هرمز ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۸ -

۱۴۴ - ۲۱۷ - ۲۲۱

هزار جریب (باغها) ۱۹ - ۳۲ - ۳۵

هلند ۱۴ - ۴۱ - ۴۵ - ۹۳ - ۱۰۱

- ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -

- ۱۲۳ - ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۳ -

- ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹ -

- ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -

- ۱۵۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ -

- ۱۶۸ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۲ -

فهرست نژادها، سلسله‌ها، فرقه‌ها

و شرکت هند خاوری هلند (واک)

۱۵۸ - ۱۶۰ تا ۱۶۲ - ۱۶۹ -

۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۹ -

۱۹۶ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۵ -

«پ»

۳۸ - ۳۶ - ۳۳ - ۲۷ - ۱۷ - بانیان‌ها

۴۲ - ۵۳ - ۵۸ - ۶۱ - ۶۳ -

۶۷ - ۶۹ - ۷۶ - ۸۷ -

۱۱۲ - ۱۲۴ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -

۱۵۲ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -

بختیاری ۵۱

۴۷ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۲ - بختیاریان

۷۲ - ۷۳ - ۶۸ - ۸۲ - ۸۳ -

۱۶۱ - ۱۷۴ - ۲۱۴ - بلهرب

۱۱۱ - ۱۰۲ - ۱۱۴ - بلوچ ۶۹

۱۴۴

«پ»

۱۳۸ - ۲۱۴ - پرتگالیان

«ت»

تاتار ۶۸

«الف»

۲۲ - ۲۹ - ۳۰ - ابدالیان

۷۰ - ۷۵ - ۸۷ - ارمنی

۲۳ - ۲۷ - ۳۶ - ۳۸ - ۵۲ - ارمنیان

۵۶ - ۵۸ - ۸۷ - ۹۷ - ۹۹ - تا

۲۲۲

۲۰ - ارمنیان هم‌دان

۱۰۰ - ۱۱۲ - ۱۳۷ - ۱۴۵ - اروپائیان

۱۶۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۷۰ -

۱۷۱ - ۱۷۵ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -

۹۰ - ۸۶ - ۹۱ - ازبک

۸۴ - ۸۶ - ۹۱ - ۱۱۵ - ازبکان

۷۲ - ۳۱ - افشار

۱۵ - ۱۷ - ۲۱ - ۳۱ - افغانان

۹۹ (+ غلزائی) ۶۷ - (+ ابدالی)

۷۵ - ۱۰۷ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۲۳ -

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - تا

۱۳۱ - ۱۳۷ -

۱۴ - ۱۸ - ۲۵ - ۳۳ - انگلیسیان

۶۸ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -

۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۴ - ۱۴۶ -

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - تا ۱۵۴ -

«ش»	تازیان ۷۵ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۷ -
شوشتریان ۷۳	۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
شورای واك ۸۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -	۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ -
۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -	۲۰۱ تا ۲۰۳ - ۲۱۲ - ۲۱۵ -
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۷ - ۱۷۵ -	تایمنی‌ها ۶۷ - ۶۹ -
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -	ترك ۲۲ - ۴۴ - ۴۹ - ۷۰ -
۲۱۹ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۷ -	تركان ۶۵ تا ۶۸ - ۷۱ - ۸۴ - ۹۷ -
«ص»	۱۰۴ - ۱۴۹ -
صفوی ۶۷ - ۸۲ -	ترکمانان ۲۱ - ۲۸ - ۹۰ - ۹۱ -
صفویان ۵۲ - ۷۵ - ۱۲۶ - ۱۳۱ -	۱۱۷ -
«ع»	تزرگ احمدی ۱۳۵ - ۱۴۱ - ۲۲۰ -
عثمانی ۴۷ - ۶۴ (سلطان عثمانی)	تکه (قبیله ترکمان) ۹۰ -
۲۸ - ۳۱ - ۶۷ -	«ج»
عثمانیان ۵۸	جهانتازیان ۷۵ -
عنبرلو Amberloes ؟ (طایفه) ۲۱ -	«خ»
«ق»	خراسانی ۵۶ - ۶۸ -
قاجاریان ۱۴ -	«د»
«ك»	داغستانی ۷۰ -
کرد ۳۴ - ۵۷ -	درگزینیان ۲۳ -
کردان اردلان ۵۰ -	«و»
«گ»	روس ۶۵ - ۹۵ تا ۹۷ -
گرجی ۶۶ - ۷۰ -	روسیان ۲۱ - ۲۲ - ۳۰ -
گرجیان ۶۹ - ۸۱ - ۹۷ -	«ز»
«ل»	زرتشتیان ۱۰۱ - ۱۱۳ -
لران ۶۰ - ۷۵ -	زیدیان ۲۱۴ -
لزگیان ۶۳ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۵ - ۸۴ -	«س»
تا ۸۷ - ۹۷ - ۹۷ - ۱۱۵ -	سلسله جلیل صفویان ۱۳۰ - < صفویان
لوطیان ۵۵ -	

«م»

مغول ۸۵ (+ امپراطوری) ۱۰۷ -
۱۱۱ (+ ان) ۸۶

«و»

واک (شرکت هند خاوری هلند) ۱۴ تا
۲۱ - ۲۴ تا ۵۱ - ۶۰ تا ۷۴ -
۷۶ تا ۹۳ - ۹۵ تا ۹۷ - ۱۰۲ -
۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۸ - ۱۱۹ -
۱۲۱ تا ۱۳۶ - ۱۳۸ تا ۱۴۱ -
۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ تا
۱۶۹ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۱ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -
۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۹ تا ۲۱۳ -
۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
۲۲۴ - ۲۲۶

«ه»

هلندیان ۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۱۹ -
۲۱ - ۲۷ تا ۳۰ - ۳۳ - ۳۴ -
۳۷ - ۳۸ - ۴۱ تا ۴۴ - ۴۶ -
۵۲ - ۵۸ - ۶۱ - ۶۶ - ۶۸ -

«ی»

یموت (طایفه ترکمان) ۹۰
یهودیان ۲۰۳

۷۰ - ۷۴ تا ۷۹ - ۸۴۵ تا ۸۷ -
۸۹ - ۱۰۰ - ۱۰۲ تا ۱۰۴ - ۱۰۶ -
۱۰۷ - ۱۰۹ تا ۱۱۱ - ۱۱۷ -
۱۲۳ تا ۱۲۷ - ۱۲۹ تا ۱۳۲ -
۱۳۴ تا ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -
۱۴۱ تا ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۷ -
۱۴۸ - ۵۵۰ تا ۱۵۴ - ۱۵۷ -
۱۵۸ - ۱۶۰ تا ۱۶۴ - ۱۶۶ -
۱۶۷ - ۱۶۹ تا ۱۷۱ - ۱۷۳ تا
۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ تا
۱۹۳ - ۱۹۵ تا ۱۹۷ - ۲۰۳ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -
۲۲۴ - ۲۲۹ -
هوله ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۸۳ - ۱۸۸ -
۱۸۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۶ تا
۱۹۹ - ۲۰۲ تا ۲۰۵ - ۲۱۲ -

فهرست منصب‌ها و مقام‌ها، پیشه‌ها

بیگلربیگی ۵۱ - ۱۱۰ - ۱۲۸ -

۱۴۱

بیگلربیگی‌گری ۱۵۴ - ۱۶۲

«آ»

آقاسرکار (لقبی که انگلیسیان به هر

يك از نوکران محمدتقی‌خان داده

بودند) ۱۵۸

«پ»

پادشاه ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۶۲ - ۱۸۷ -

۱۸۸ - ۲۲۵ -

پاشایان ۶۴ - ۶۶ -

پنج‌باشی ۱۹۲

پیاده‌نظام ۴۴ - ۴۸ - ۹۱ - ۱۶۹ -

۲۰۲ - ۲۲۴ -

«الف»

اردو بازارچی ۱۱۳

اسقف ۷۰

اعتمادالدوله ۱۴ - ۶۲ - ۷۲ -

۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۹۵ -

افندی ۷۹

امپراطوری (+ ایران) ۷۴

اوتسوگلو Utsuglu؟ (ترکی) =

بیگلربیگی ۷۹

ایشیک آغاسی‌باشی ۷۲ - ۱۱۲ -

۱۱۹ - ۱۹۵ - ۲۲۳ -

ایلچی ۲۰ - ۲۱ - ۲۸ - ۳۱ - ۳۳ -

(+ بلوچ) ۶۹ (+ ترکیه) ۷۹

ایلچیکری ۷۰ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۱۲ -

۱۴۲

«ت»

توپچی‌باشی ۴۸

توپ ریز ۵۹

«ج»

جارچی ۲۹

جاشو ۱۳۴

جبه‌دار‌باشی ۲۳

جلودار ۸۶

جلودار‌باشی ۱۳

«ب»

بازارچیان ۶۵

«ج»

چاپار ۴۲-۴۴-۹۲-۹۳-۹۵-۱۰۰
(+ ان) ۳۰
چاپار شاهی ۲۱۷

«ش»

سلطان ۱۳۶
سواره نظام ۴۴-۴۸-۱۰۷-۱۱۰
سیاه برداری ۳۸

«ح»

حرمخانه ۴۶

«خ»

خانزادگان ۳۹
خزانه دار شاهی ۷۴
خلعت (+ شاه) ۳۱-۳۲-۵۰
خلیفه ۳۲-۴۳

«د»

داروغه (+ اصفهان) ۴۰-۴۸-۱۰۶
دریابیگی ۱۵۱-۱۵۲-۱۷۹- تا
۱۸۱-۱۸۲ تا ۱۸۵-۱۸۷-۱۸۸
۱۹۲-۲۰۳ تا ۲۰۷
دفتر نویس ۱۴۰
دق پاشا degh ؟ ۶۴
ده باشی ۱۸۸
دیلماج واك ۱۴-۴۳ و ...
دیوان بیگی ۱۰۷

«ر»

راهداری ۱۰۹
رزاز ۵۴
روسپیگری ۶۰
ریش سفید خواجه سرایان ۷۲

«س»

سرشماری ۷۳

«ف»

فراش باشی ۲۶-۳۰

شاطر ۹۲-۹۳-۱۳۵
شالیکاری ۶۰
شاه ۹۶-۱۴۰-۱۴۵ تا ۱۴۷-
۱۵۱-۱۶۳-۱۶۶ تا ۱۶۸-
۱۷۴-۱۸۰ تا ۱۸۳-۱۸۵-
۱۸۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۶ تا
۲۰۸-۲۱۱-۲۱۳ تا ۲۱۵
شاه شاهان جهان نادر دوران فرمانده
ایران تاجبخش هندوستان (=)
لقب‌ها و عنوان‌های نادرشاه) ۹۱
شاهبندر ۱۳۴-۱۳۵ تا ۱۴۸-۱۴۱
۱۴۲-۱۴۴-۱۵۱ تا ۱۵۳-۱۶۱
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸ (+ بندر
عباس) ۳۰
شاهبندری ۲۸-۱۴۰
شمریاف ۲۸
شکارچی باشی (= میرشکار) ۳۴
شیخ الاسلام ۷۶-۷۷
شیخ الاسلامی ۱۰۶

«ص»

صاحب اختیار ۷۲-۱۰۴-۱۰۵
صاحب اختیاری ۲۱۰
صدر اعظم ۴۰

«ق»

قاچاقچیگری ۱۵۲
قوللران (= غلامان شاهی) ؟

«ک»

کدخدایان ۱۳۷ - ۵۴ - ۵۰
کلانتر ۵۰ - ۱۸
کوتوال ۱۲۵ - ۱۰۸ - ۱۰۵

«م»

محصل ۱۵ - ۱۶ - ۶۲ (+ ان) ۱۷
۵۴ - ۷۸ - ۸۷ - ۱۱۱ - ۱۱۳ تا
۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۴۳ - ۲۲۵
مرواریدشناس ۶۷
مستوفی ۴۷ - ۵۰ - ۱۱۶ - ۱۱۹ -
۱۳۹

مستوفی الممالکی ۱۷۸
معیرباشی ۱۶ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۲
۳۳ - ۴۰ - ۴۸ - ۵۷ - ۷۹ - ۹۲
۱۴۴

مکاریان ۱۰۷
منشی (= ملا) ۱۳۵
مہتران اصطلیل ۸۸
میرآخور (علی مردانخان) ۱۳۲

مین باشی ۱۷۴ (+ عسکر) ۶۰
میر مطبخ ۳۴

«ن»

ناظر ۴۲
ناظر بیوتات ۴۰ - ۷۲ - ۷۹ - ۱۶۴
ناظر کشتی ها ۴۰
نایب الحکومه ۲۸ - ۱۴۱
نایب السلطنه ۳۵ - ۳۶ - ۸۳
نماینده تام الاختیار ۱۰۳
نواب ۷۲
نوابان (دخترزادگان خاندان صفوی)
۳۹

«و»

وقایع نویس ۱۴ - ۷۲
وکیل ۴۲ - ۱۲۲ (+ نایب الحکومه)
۱۳۶

«ه»

مقلم ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۵

«ی»

یوزباشیان ۱۲۴ - ۲۲۰

اصطلاح‌های مربوط به دیوان و دیوانیان

«الف»

اخاذی ۱۶ - ۲۳ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱
 ۶۱ - ۸۹ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲
 ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۵۹ - ۲۲۲ - ۲۲۷
 اردو (دنباله‌روان اردو) ۷۴
 اردو بازار ۲۵ - ۴۸ - ۵۸ - ۵۹
 اظهارنامه ۱۳۸ - ۱۴۸
 اظهاریه ۱۰۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
 الله‌داد (نوعی بخشش حاکمانه از کیسه
 دیگران) ۵۸
 انبارهای غله‌شاهی ۵۲ - ۵۵
 اولتیماتوم ۲۰۵

«ب»

باروتخانه ۲۳ - ۱۲۸
 باروسازی ۱۴۰
 باغ پادشاهی ۵۸
 برداشتن کلاه (رسمی اروپائی که
 نادر آنرا جایگزین شیوه زشت
 پابوس کرد.) ۸۱
 بلوک اقطاع ۱۰۵
 مباردمان ۶۳

«پ»

پابوس (رسمی زشت که نادر آنرا ملغی
 ساخت) ۸۱ ← برداشتن کلاه
 پایمزد چاپار ۱۰۴
 پیروزی‌نامه ۹۰
 پیشگاه شاه ۱۳۷

«ت»

تاجگذاری ۷۱
 تالار ۳۳
 تحت‌الحفظ ۳۳
 تصرف عدوانی ۵۸
 تعلیقه ۱۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۷۳
 - ۱۸۲ - ۱۵۹ - ۱۶۰ ← رقم
 تفنگ چخماقی ۵۴ - ۸۰ - ۱۱۷ -
 ۱۲۱ - ۲۰۱
 تفنگ (بزرگ) چخماقی جزایری ۵۷
 تفنگ فتیله‌ای ۹۱
 توپخانه ۴۸ - ۵۳ - ۶۳ - ۸۷ -
 ۱۳۶
 توپ‌ساز ۲۷

«ج»

جقه (= جیقه) ۲۲ - ۲۳ - ۷۳

«ج»

چاپارخانه ۸۵
چراغانی ۳۳ - ۵۳ - ۷۱ - ۷۴ -
۸۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵
چوب و فلک (= فلکه) ۱۳ - ۳۴ -
۳۶ - ۴۳ - ۵۹ - ۱۰۱ - ۱۰۵ -
۱۱۳ -

«ح»

حبس مجرد ۷۷
حرمخانه ۷۲ - ۷۷
حرمشاهی ۳۹
حمامی (= مالیات گرمابه) ۷۹

«خ»

خزانه شاهی ۷۹
خطبه (= فاتحه) ۲۸ - ۳۶ - ۷۳ -
۹۱
خمپاره انداز ۴۹

«د»

دربار عثمانی ۲۰
دربار مغول (در هند) ۸۴ (+ کبیر)
۱۳۲
دفتر شرح وقایع روزانه ۴۶

«ر»

رقم ۸۵ - ۱۱۰ - ۱۱۶ (+ پادشاه)
۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۰ -
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۸۶ -
۱۸۶ - ۲۱۱ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ -
= تملیکه

«س»

سان دیدن سپاه ۷۵
سجع مهر ۲۹ - ۷۱ - ۲۲۲
سلامشاه ۳۲
سواره نظام ۹۱
سورسات (= مالیات فوق العاده) ۱۱۱
سیاهه ۵۱-۶۸ (+ برداری) ۲۲۵
سیبه بندی ۱۳۷

«ش»

شادیانه ۷۱
شرابخانه ۷۱
شورای بزرگ ملی ۱۵۱ ← مجلس
شاهی ← مجلس قزوین ← مجلس
ملی (در چول مغان)

«ض»

ضبط اجباری چارپایان ۵۳

«ط»

طاعون (بیماری معروف که در اثر
غفلت حاکمان از نگهداشت بهداشت
مردم به سرعت در میان جامعه شایع
میشد) ۲۳ - ۶۳ - ۸۱ - ۱۰۳ -
۱۱۶ - ۱۷۲

«ع»

عرضحال ۹۱
علوفه و علیق ۴۴-۵۸
عوارض ورودی ۱۶۸

«ف»

فراشخانه ۶۸

«ق»

قالب‌ریز توپ ۶۳

قالب‌ریزی ۵۳

قتل‌عام ۲۲۹

قرق ۹۲-۶

«ک»

کاخ پادشاهی - ۳۸ - ۳۹ - ۷۴

کتب‌خانه پادشاهی ۳۸

کجاوه ۳۶

کلاه افشار یا افشاری ۷۷-۷۵

کلاه فرنگی (نوعی عمارت در باغ‌های

پادشاهی) ۷ - ۲۴ - ۳۳ - ۳۴

«گ»

گمرک‌خانه ۱۳۹

گمرک ورودی ۱۶۴

«م»

مالیات اضافی ۷۸

مالیات فوق‌العاده ۱۵۱

مالیات ورودی ۱۴۷

مجلس شاهی - ۳۳ - ۳۶ - ۶۸ -

۸۳ ← شورای بزرگ ملی (در چول

(مغان)

مجلس قزوین ۶۷ ← شورای بزرگ

ملی (در چول‌مغان)

مجلس ملی ۶۲ - ۶۶ ← مجلس

قزوین ← مجلس شاهی ← شورای

بزرگ ملی

مشق نظامی ۸۰

مصادره (شیوه رایج حکومت‌گران در

تضعیف و سرکوبی مخالفان خود)

۵۵ - ۶۷ - ۱۰۴ - ۲۲۲

من تبریز (وزن) ۱۲۲

من شاه (وزن) ۶۳ - ۶۹ - ۷۵

مواجب ۲۵ - ۳۸ - ۸۱ - ۸۹ -

۱۴۴

مهر شاهی ۱۴

«ن»

نقاره ۵۱ - ۵۳ - ۸۳ (+ خانه)

۲۸ - ۵۱ تا ۵۳ - ۸۶ - ۸۵ - ۲۲۳

نمازخانه ۸۴

نوروز (جشن ملی ایرانیان) ۵۹ -

۶۲ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۸۰ -

۸۵ - ۱۰۴ - ۱۱۸

ینگی‌چری ۴۵

فهرست پول و اصطلاح‌های مربوط به آن

سند بدهکاری ۴۷ - ۱۰۱	«پ»
سند بستانکاری ۱۰۲	پایسه (پول مسی) ۴۳ - ۴۴ +
«ش»	دوتایی (۵۲ - ۵۵ - ۸۲) +
شامی ۵۵ - ۱۳۹	واحد ۷۶ - ۱۰۲ - ۱۱۷
«ض»	پول (+ توجیبی) ۸۰ (+ سفید)
ضرابخانه ۲۵ - ۷۱	۴۳ (+ مسین) ۴۳ - ۱۰۴ +
	نقره (۱۰۲)
	«ت»
«ع»	تومان (+ نقره) ۱۰۹
عباسی ۴۳ - ۴۴ - ۴۹ (+ نقرگین)	تومن ۵۰ و ...
۷۱ - ۱۰۲ (+ هفت دانگی) ۸۲	«د»
(+ يك دانگی) ۸۲	دستگردان ۱۳۵
عیار قانونی ۸۲	دوکا (پول) ۴۳ - ۵۱
«فی»	(ر)
فلورین هلند ۱۵ - ۴۴ - ۵۱ - ۶۷	روپیه ۹۲
۷۹ - ۸۴ - ۹۶ - ۱۴۲ - ۱۴۷	
۱۵۱ - ۱۶۶ تا ۱۶۸ - ۱۷۲	«س»
«ق»	سکه پیروزی (سکه‌ای که نادر آنرا
قیمت اعتباری ۷۹	رایج ساخت) ۱۰۵

۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ - ۹۶ -	«م»
۱۰۰ - ۱۰۲ تا ۱۰۴ - ۱۴۰	مالیات جنسی ۵۷ - ۶۰
محصل ۲۲ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۲ - ۴۸	مالیات شاهی ۵۹
۵۷ -	مالیات عمومی ۱۰۱
مستوفی ۵۹ - ۷۲	مالیات نقدینه ۶۰
ممیرباشی ۶۱ - ۶۲	محمودی ۲۴ - ۲۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶
	- ۵۲ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۰ -

فهرست کشتی‌ها و اصطلاح‌های دریائی

«آ»

آنتونیا ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۰
- ۱۷۲ - ۱۷۳ دوانتونیا

«الف»

اتموف نیت‌آلتایت‌سومر ۱۷۶ - ۱۷۷

«ب»

بارکوتین ۱۸۱ - ۱۸۲
بریتانیا گالی ۱۳۹

«پ»

پال ۱۸۱

«ت»

ترانکی (= دنگی) ۱۷۱ - ۱۷۶ -
۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۲۸

توکل ۱۵۳ - ۱۸۱ - ۱۸۲

تومستر ۲۰۸

تی هویس فورست ۱۶۰ - ۱۶۳

«د»

دزدان دریایی ۱۹۵ - ۲۰۶
دوانتونیا ۱۶۰
دوریدرک ۱۹۲ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ تا ۲۱۰ -
۲۱۲ - ۲۲۵
دوریتم ۱۵۶ تا ۱۵۹
دوفالک ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۹
- ۲۱۶ -
دوکیئل ۱۸۸ تا ۱۹۴ - ۱۹۶ تا ۱۹۸
- ۲۰۰ - ۲۰۲ تا ۲۰۴ - ۲۰۸ تا
۲۱۰

دوگلیوات ۲۰۳

دوهورسن ۲۱۸ تا ۲۲۰

دوینتهونت ۱۴۲ - ۱۴۳

«ر»

رحمانیه ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰

«ط»

طراد ۱۸۸

«خ»

خلیوت ۱۷۱

۱۸۵	«غ»
	غراب ۱۷۱
«گ»	
کالی ۱۶۹ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۷	«ف»
	فتح سیانگا ۲۰۳
«م»	فتح شاهی ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۹ تا
ماریا لاورنچیا ۱۳۳	۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ -
ملك ۱۷۴	۱۹۵ - ۲۰۲
میدنراك (= دومیدنراك) ۱۸۰ -	فرقت ۱۴۹
۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۰۶	
	«ق»
«ن»	قبطان ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۲۰۳
ناوگان شاهی ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۳ -	
۱۷۴ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۲۱۷ تا ۲۱۹	«ك»
۲۲۲ - ۲۲۳ -	کرونینبورخ ۱۷۹ تا ۱۸۱ - ۱۸۴ -

کتاب‌ها و...

فوسیریوم ۱۷	تاریخچه نادرشاه ۶۴
کتاب مقدس ۱۱۹	ساغری (نوعی پای‌افزار سبزرنگ) ۱۲۰
کیش مسیح ۱۳۷	فلورسینت (مایع) ۱۷